

صلى الله
عليه
وسلم

همزیستان مصطفی

تألیف:

پروفسور دکتر عبدالعزیز بن ابراهیم عمری

استاد سابق تحصیلات تکمیلی در دانشگاه امام

٢٠٠٠ عبد العزيز بن ابراهيم العُمري، ١٤٤٥ هـ

العُمري، عبدالعزيز بن ابراهيم
همزستان مصطفى ﷺ. / عبدالعزيز بن
ابراهيم العُمري - ط١. . - الرياض، ١٤٤٥ هـ
٢٣٥ ص؛ ١٤٠٢١ سم

رقم الإيداع: ١٤٤٥/٢٣٥٥٧

ردمك: ٩٧٨-٦٠٣-٠٥-١١٣٨-٩

نشر دوباره این کتاب یا نقل آن به هر شکل یا هر واسطه‌ای - دیجیتالی
یا فیزیکی - از جمله در قالب تصویربرداری (فتوکپی)، یا ضبط صوتی
محتوا یا ذخیره و بازیابی آن منوط به اجازه خطی از مؤلف است.

شركاء التنفيذ:



المحتوى الإسلامى



رواد الترجمة



جمعية الربوة



دار الإسلام

يتاح طباعة هذا الإصدار ونشره بأي وسيلة مع

الالتزام بالإشارة إلى المصدر وعدم التغيير في النص.

Telephone: +966114454900

@ ceo@rabwah.sa

P.O.BOX: 29465

RIYADH: 11557

www.islamhouse.com

صلى الله
عليه
وسلم

المعايشون للمصطفى

ترجمة القسم الخامس (المعايشون للمصطفى صلى الله عليه وسلم)

من كتاب: "رسول الله وخاتم النبيين"

(اللغة الفارسية)

تأليف

أ. د. عبدالعزيز بن إبراهيم العمري

أستاذ الدراسات العليا بجامعة الإمام (سابقاً)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- ۱ مقدمه
- ۳ بیعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
- ۴ واقعهٔ سقیفه:
- ۱۶ اسباب انتخاب ابوبکر صدیق رضی الله عنه:
- ۲۷ مادران مؤمنان
- ۳۳ خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها:
- ۳۶ سوده بنت زمعه رضی الله عنها:
- ۳۷ عایشه دختر صدیق رضی الله عنها (سال ۹ قبل از هجرت - ۵۸ هجری):
- ۳۹ حفصه دختر عمر فاروق رضی الله عنه (۱۸ قبل از هجرت - ۴۵ هجری):
- ۴۰ ام سلمه رضی الله عنها (۱۴ قبل از هجرت - ۴۹ هجری):
- ۴۱ زینب بنت جحش رضی الله عنها:
- ۴۸ جویریّه بنت حارث رضی الله عنها (۱۴ قبل از هجرت - ۵۰ هجری):
- ۴۸ ام حبیبه، دختر ابوسفیان رضی الله عنها (۲۸ قبل از هجرت - ۴۴ هجری):
- ۴۹ میمونه بنت حارث رضی الله عنها (۱۸ قبل از هجرت - ۵۱ هجری):
- ۵۰ صفیه دختر حیی رضی الله عنها (۱۰ قبل از هجرت - ۵۲ هجری):
- ۵۰ ماریهٔ قبطیه رضی الله عنها :

- محل زندگی مادران مؤمنان ۵۳
- روابط اجتماعی امهات المؤمنین ۵۵
- وفات مادران مؤمنان ۶۴
- دختران مصطفی ﷺ** ۶۷
- زینب دختر پیامبر ﷺ: ۶۸
- رقیة دختر رسول الله ﷺ: ۷۳
- ام کلثوم، دختر پیامبر ﷺ: ۷۶
- فاطمه دختر پیامبر ﷺ: ۸۰
- دامادها و نزدیکان پیامبر ﷺ** ۹۵
- علی بن ابی طالب ﷺ: ۹۵
- حسن و حسین رضی الله عنهما: ۱۰۴
- حسن بن علی رضی الله عنهما: ۱۰۷
- حسین بن علی «شهادت» رضی الله عنهما: ۱۱۱
- ابوبکر صدیق رضی الله عنه (ثانی اثنین = دومین دو نفر - پیامبر و ابو بکر-) : ۱۱۸
- عمر بن خطاب (فاروق) رضی الله عنه: ۱۳۶
- عثمان بن عفان (ذو النورین) رضی الله عنه: ۱۵۷
- حمزة بن عبدالمطلب (سید الشهداء) رضی الله عنه: ۱۷۱
- جعفر بن ابی طالب (ذوالجناحین، طیار) رضی الله عنه: ۱۷۵
- صفیه بنت عبدالمطلب رضی الله عنها: ۱۸۰
- عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه: ۱۸۴
- فضل بن عباس رضی الله عنهما (الرِّدْفُ: آنکه پشت سر سواره دو ترکه سوار شده باشد) ۱۸۸

- ۱۸۹ عبدالله بن عباس رضی الله عنهما (الحَبْرُ: دانشمند):
- ۱۹۳ عبیدالله بن عباس رضی الله عنهما (الجواد):
- ۱۹۴ قُتَم بن عباس رضی الله عنهما:
- ۱۹۵ ام ایمن رضی الله عنها (دایه پیامبر صلی الله علیه و آله):
- ۱۹۹ زید بن حارثه رضی الله عنه («الحَبَّ» غلام آزاد شده‌ی رسول الله):
- ۲۰۴ اسامه بن زید بن حارثه رضی الله عنهما (الحَب):
- ۲۰۹ انس بن مالک رضی الله عنه (خادم رسول الله صلی الله علیه و آله):
- ۲۱۵ سلمان فارسی رضی الله عنه:
- ۲۲۵ پایان

مقدمه

ستایش مخصوص الله پروردگار جهانیان است و درود و سلام بر گرامی‌ترین پیامبران و رسولان، سرور ما محمد بن عبدالله و بر آل و اصحاب او و کسانی باد که از او پیروی نمایند؛ اما بعد:

آنچه هنگام مطالعه سیره نبوی یا نوشتن در این زمینه جلب توجه می‌کند، این حقیقت است که این مطالعه، به دوست داشتن پیامبر ﷺ در همه حالات و اعمال ایشان می‌انجامد، حتی دوست داشتن ظاهر ایشان. هنگامی که درباره اوصاف و ظاهر ایشان می‌خوانید حس می‌کنید که محبت او در دلتان دوچندان می‌شود و روح ایمان قوی‌تر می‌گردد و به یقین افزوده می‌شود، و می‌بینید که سیرت ایشان در دسترس هر انسانی بوده و می‌توان به راحتی به آن دست یافت و همه می‌توانند به آن اقتدا کنند؛ زیرا سیرت، مخصوص به یک قشر معین یا گروهی از مردم یا طبقه ویژه‌ای از طبقات جامعه نیست. همچنین مطالعه سیرت به دوست داشتن کسانی می‌انجامد که با پیامبر ﷺ زندگی کرده‌اند یعنی اهل بیت و صحابه رضی الله عنهم.

آنچه مرا به نوشتن در این موضوع واداشت، محبت پیامبر ﷺ و تقرب به الله با این کار، و محبت و دوست داشتن کسانی بود که در همان دوران، ایشان را دوست داشتند و کسانی از امت‌شان که به ایشان ملحق شده‌اند. و این چیزی است که به آن افتخار می‌کنم و به این وسیله امیدوارم به محبت الله و محبت پیامبرش نایل شده و به اذن الله و رحمتش به حوض پیامبر ﷺ راه یابم.

همچنین امیدوارم که با این کار به دیگران سود و منفعتی برسانم و همه تلاشم را به کار بستم تا در این کتاب بر اساس روشی خاص به پیش بروم و آنچه مد نظر داشتم، بیشتر شدن محبت خواننده نسبت به پیامبر ﷺ و کسانی است که با ایمان و تصدیق او، با ایشان زندگی کرده‌اند. و با بیان حقایقی که آن نسل با آن زندگی کردند و روابطی که با یکدیگر داشتند و محبتی دو جانبه آنان، خدمتی کرده باشم به عموم مسلمانان که خواننده سیرت پیامبر ﷺ هستند.

و سعی کرده‌ام شرح حال همزیستان و همراهان ایشان را در حوادث سیرت و فقه آن بیاورم و از درس‌های آنان در زندگی استفاده برم.

شاید مهم‌ترین این همزیستان، مادران مؤمنان و دختران پیامبر و کسانی از اهل بیت باشند که مسلمان شدند (رضوان الله علیهم) و دامادهای ایشان و به ویژه خلفای راشدین و در راس آنان ابوبکر صدیق؛ و بر بیعت مسلمانان با ایشان در روز وفات پیامبر ﷺ که به اجماع صحابه روی داد و موفقیت ایشان در فرماندهی امت پس از رسول الله ﷺ تاکید کرده‌ام.

همچنین به بیعت مسلمانان با خلفای راشدین پس از ایشان، یعنی عمر و عثمان و علی پرداخته‌ام و شرح حال کسانی را آورده‌ام که از جمله آل بیت به شمار آمده‌اند - رضی الله عنهم - هرچند از آنان نیستند؛ مانند زید بن حارثه و فرزندش اسامه و مادرشان برکة ام ایمن و سلمان فارسی. همه این نوشته، برای بزرگداشت آن همزیستان و بیان نقش آنان در زندگی رسول الله و به هدف یادآوری محبت آنان است، زیرا دوست داشتن آنان به دوست داشتن رسول الله ﷺ گره خورده است.

ریاض

رجب ۱۴۴۴ هجری

بیعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

پیامبر صلی الله علیه و آله امام مسلمانان در نمازشان و در راس دولت اسلامی و رهبر و بنیانگذار آن بود؛ و همه دغدغه‌ی او و امتش، استمرار دولت و نظام و حفظ حقوق و برپایی دین بود. هدف پیامبر صلی الله علیه و آله گسترش دولت اسلامی به گوشه و کنار دنیا برای ابلاغ رسالت و تضمین عدالت و امنیت برای همه مردم بود. وی در آغاز به پارس و روم که همسایگان سرزمین عرب بودند، می‌اندیشید و این بود که ارتش اسامه بن زید را اندکی پیش از وفاتش آماده نمود تا به اطراف سرزمین شام برود.^۱ و این یعنی ضرورت وجود یک رهبر در بالای هرم دولت که اجرای اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله و توصیه‌های او و برپا داشتن شرع الله و گسترش دامنه جهانی دولت و دعوت اسلامی را بر عهده گیرد.

این دغدغه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، با این همه به طور مشخص برای کسی به عنوان جانشین خود وصیت نکرد تا پس از ایشان مسئولیت را برعهده گیرد.^۲ اما اشاره‌هایی وجود داشت که نشان می‌داد ترجیح ایشان برای این امر، ابوبکر صدیق است. ستون‌های دولت اسلامی در درجه نخست، ساکنان مدینه یعنی انصار به اضافه مهاجران رضی الله عنهم بودند؛ و هریک از آنها

۱- نگا: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب بعث النبي أسامة بن زيد في مرضه الذي توفي فيه (۱۴۵/۵).

۲- نگا: صحیح بخاری، کتاب الوصایا، باب الوصایا وقول النبي وصية الرجل مكتوبة عنده (۱۸۶/۳). (همچنین وفات پیامبر را در همین کتاب ببینید).

در قدرت و اداره دولت و یاری رسانیدن به پیامبر ﷺ در امور مختلف آن جایگاه خود را داشتند، البته با تفاوت در وظایف و جایگاه افراد.

با توجه به آیاتی که نازل شده بود، برای همه واضح و روشن بود که دستور قرآن استمرار و بر عهده گرفتن دین و وجود نظامی برای پیشبرد آن است و پس از وفات پیامبر ﷺ، آنان را به بازنگشتن به پشت سر امر می‌کند: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴] «و محمد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او [نیز] رسولانی [بودند و] گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به عقب بازمی‌گردید [و دین خود را رها می‌کنید]؟ و هر کس [از عقیده راستین خود] بازگردد، [بداند که] هرگز به الله زبانی نمی‌رساند و [به زودی] الله سپاسگزاران را پاداش خواهد داد». آری، آنان همان سپاسگزارانی بودند که ابوبکر را برگزیدند تا نظامی را سامان دهند که آماده از بین بردن مرتدان و امثال آنان باشد، همان کسانی که [به تعبیر قرآن] به عقب بازگشته بودند. معنای آیه در آن موضع صحابه و محافظت آنان از قدرت و نظام و آماده شدن آنان برای دفاع از حکومت پیامبر علیه مرتدان آشکار شد، مرتدانی که الله تعالی ابوبکر و یارانش از مهاجران و انصار رضی الله عنهم را برایشان آماده کرده بود.

واقعه سقیفه:

در روز دوشنبه‌ای که رسول الله ﷺ در آن وفات یافت، انصار - یعنی همان اهالی مدینه پیش از هجرت پیامبر به آنجا - نزد سعد بن عباده که از بزرگان آنان بود در سقیفه بنی ساعده جمع شدند؛ در زمانی که علی بن ابی طالب

و بقیهٔ اهل بیت نزد فاطمه بودند و عمر به همراه برخی از مهاجرین و انصار نزد ابوبکر صدیق بودند.^۱ وضعیت دشواری بود و این دغدغه موجود. نظر انصار این بود که آنان اهل مدینه هستند و پس از هجرت، مدینه را به رسول الله سپردند و پس از وفات ایشان، اوضاع نیازمند نظم جدیدی است. شاید نظر برخی از آنان این بود که پس از وفات مصطفی صلی الله علیه و آله، رهبری باید به اهل آن بازگردد. غالب انصار و مهاجرین بر این نظر بودند که اوضاع تغییر کرده است، و اینکه دولت اسلامی سازمان یافته و وسیع‌تری از مدینه به پا خواسته که پس از پیامبر، به دور از وضعیت پیش از هجرت، با نظم و ترتیب ادامه خواهد یافت. و بیشترین کسانی که شایستگی رهبری این دولت را دارند همان کسانی هستند که بهتر نظام و ترتیب و قانون آن را می‌فهمند و آنان مهاجرین اولین هستند که در مکه و مدینه با پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و توسط او آموزش یافته‌اند که در راس آنان ابوبکر صدیق بود؛ و آنان شایسته‌ترین مردم به این امر، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. این، مسئله‌ای بود که برای برخی از انصار و نزد مهاجران اهل مدینه قابل درک بود.

برای همین، برخی از انصار، ابوبکر و عمر و کسانی را که با آنان بودند از گردهمایی انصار در سقیفهٔ بنی‌ساعده آگاه کردند و از آنها خواستند که پیش از آنکه تصمیمی گرفته شود که خوشایند آنان نباشد، در آن جلسه شرکت کنند. این دلیل اهتمام انصار به شرکت بزرگان مهاجرین در گردهمایی آنان بود. پس عمر به ابوبکر گفت: «بیا نزد برادرانمان از انصار برویم و ببینیم که نظر آنان بر چیست».^۲

۱- ابن هشام، السیرة النبویة (۶۵۷/۴) و ابن ابی شیبة، المغازی (۴۲۴).

۲- ابن هشام، السیرة النبویة (۶۵۷/۴).

آنان در راه با دو تن از انصاریان یعنی عویم بن ساعده انصاری و معن بن عدی از بنی عجلان روبرو شدند. آن دو گفتند: ای مهاجران، شما را باکی نیست اگر به [گردهمایی] آنان نزدیک نشوید؛ خود دربارهٔ کارتارن تصمیم بگیرید.^۱ واضح است که قضیه، رقابت بین مهاجرین و انصار نبود، بلکه در این واقعه احترام و قدردانی بسیاری بین این دو گروه بود که الله تعالی در وصف آنان فرموده است: ﴿وَالسَّيْقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰] «و پیشگامان نخستین - از مهاجران و انصار- و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، الله از آنان راضی گشت و آنان [نیز] از او راضی شدند؛ و باغ‌هایی [در بهشت] برایشان مهیا کرده است که جویبارها از زیر [درختان] آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند. این همان [رستگاری و] کامیابی بزرگ است». کسی که به ابوبکر و عمر دربارهٔ این جلسه خبر داد، خود انصار بودند و کسانی که گفتند: خودتان دربارهٔ کارتارن تصمیم بگیرید نیز از انصار بودند، و عمر نیز فرمود: به نزد برادرانمان از انصار برویم. بنابراین هر یک دیگری را برادر خود می‌بیند و خبری از رقابت و حب ریاست نیست، بلکه تلاش در راه رسیدن به حق و دستیابی به بهتر و برتر در میان است؛ هرچند برخی که از صحابه کینه دارند، نظر دیگری دارند که اساساً بر شک نسبت به صحابه و همهٔ کارهای آنان استوار است.

چه بسا عمر نیز دیر هنگام در دوران خلافتش احساس کرد که چنین نظری هم وجود دارد، بنابراین در حدیثی طولانی که ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده دربارهٔ آنچه در سقیفهٔ بنی ساعده رخ داد سخن گفت.

۱- از حدیث عمر بن الخطاب، مغازی، ابن ابی شیبة (۴۲۴). نکا: الروض الأنف (۴/۴۷۲).

ابن عباس می‌گوید: «در حالی که با عمر بن خطاب در منی بودیم، نزد عبدالرحمن بن عوف می‌رفتم و به او قرآن یاد می‌دادم، پس به نزد او در منزلش رفتم که او را نیافتم. گفتند: نزد امیر المؤمنین است؛ پس منتظر او ماندم تا آمد. پس به من گفت: امروز چنان خشمگین بود که هرگز ندیدم چنین خشمگین باشد. گفتم: چرا؟ گفت: به او خبر رسیده که دو تن از انصار بیعت ابوبکر را ذکر نموده و [یکی از آنها گفته است]: به الله سوگند جز [بیعتی] ناگهانی نبود، بنابراین چه مانع می‌شود که اگر این بمیرد، یکی نزد کسی که می‌پسندد برود و با او دست بیعت بدهد و چنان شود که [بیعت قبلی] بود؟ می‌گوید: پس عمر قصد کرد که با مردم سخن بگوید. [ابن عباس] می‌گوید: گفتم: چنین نکن ای امیر مؤمنان زیرا تو در سرزمینی هستی که همهٔ عرب در آن جمع شده‌اند و اگر سخنی بگویی از تو نقل می‌شود و در همهٔ زمین پخش می‌شود و نمی‌دانی که چه خواهد شد. کسی تو را یاری می‌کند که می‌دانی به مدینه خواهد رفت. پس چون به مدینه رفتیم زود [به مسجد] رفتم و کنار پایهٔ راست منبر نشستم و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل به نزد من آمد و با من نشست. گفتم: امروز سخنی خواهد گفت که از وقتی که به خلافت رسیده نگفته است. گفت: چه چیز را ممکن است بگوید؟ گفتم: خواهی شنید. پس چون مردم جمع شدند، عمر آمد و بر منبر نشست و سپس حمد و ثنای الله را گفت، سپس رسول الله صلی الله علیه و آله را یاد کرد و بر او درود فرستاد و سپس فرمود: الله پیامبرش را بین ما ننگه داشت که وحی بر او نازل می‌شد و با آن حلال و حرام می‌کرد، سپس رسول الله را از نزد ما برد و هر چه خواست با او از میان ما برداشت و هر آنچه خواست باقی گذاشت و ما برخی را گرفتیم و برخی از دست ما رفت، و از جمله آنچه از قرآن می‌خواندیم این بود که:

«لا ترغبوا عن آباءکم فإنه کفر بکم أن ترغبوا عن آباءکم» و آیهٔ رجم نازل شد و پیامبر رجم کرد و ما نیز با او رجم کردیم و قسم به آنکه جان محمد به دست اوست! من آن را حفظ کردم، دانستم و فهمیدم و اگر گفته نمی‌شد که عمر در مُصحف آنچه را که از آن نیست نوشته است، آن را با دست خود می‌نوشتیم، و رجم با سه روش اثبات می‌شود: حاملگی آشکار [از زنا] یا اعتراف صاحبش، یا [با شهادت] شاهدان عادل، چنانکه الله امر کرده است.

و به من خبر رسیده که مردانی دربارهٔ خلافت ابوبکر گفته‌اند: ناگهانی بوده است؛ سوگند که چنین بوده، اما الله خیر آن را عطا کرده و از شر آن بازداشته است؛ و کدامیک از شماست که مانند ابوبکر گردن‌ها به سوی کشیده شود چنانکه به سوی ابوبکر کشیده شد (یعنی مردم مطیع و فرمانبردار او بودند و از او حرف‌شنوی داشتند)؟ وضعیت مردم چنین شد که رسول الله ﷺ درگذشت، پس نزد ما آمدند و گفتند: انصار به همراه سعد بن عباده در بنی ساعده جمع شده‌اند تا با او بیعت کنند؛ پس من و ابوبکر و ابوعبیده بن الجراح هراسان برخاستیم و به سوی آنان رفتیم تا مبادا در اسلام شکافی ایجاد شود، پس دو مرد از مردان انصار را دیدیم که دو تن از مردان صادق بودند: عویمر بن ساعده و معن بن عدی؛ پس گفتند: کجا می‌روید؟ پس گفتیم: نزد قوم‌تان که خبرهایی از آنان به ما رسیده است؛ آن دو گفتند: برگردید که با شما مخالفت نمی‌شود و چیزی نمی‌شود که شما را بد آید، اما ما نپذیرفتیم و به راهمان ادامه دادیم؛ و من سخنی را که می‌خواستیم [در آن جمع] بگویم در دل خود آماده کردم، تا آنکه به نزد قوم رسیدیم که نزد سعد بن عباده نشستند و او بیمار بر تخت خود بود؛ پس چون نزد آنان رفتیم گفتند: ای قریشیان،

امیری از ما و امیری از شما باشد، پس حباب بن منذر برخاست و گفت: منم آن تنه درختی که شتر گرفتار گر خود را به آن می‌کشد و آن نهال خرمایم که گرد آن سنگ چیده‌اند (این مثال به عنوان کنایه از رای درست به کار می‌رود) اگر بخواهید، به الله سوگند، آن را تازه سازیم. ابوبکر گفت: آرام باشید، پس خواستم که سخن بگویم اما ابوبکر گفت: ساکت باش ای عمر، سپس حمد و ثنای الله را گفت و فرمود: ای معشر انصار! به الله سوگند که ما فضل شما را و آنچه را در راه اسلام تحمل کردید و حق واجب شما بر خود را منکر نیستیم، اما شما می‌دانید که این بخش از قریش، در میان عرب منزلتی دارد که غیر آنان ندارند و عرب یکجا و متحد و منسجم نخواهند شد جز تحت لوای یکی از آنان؛ بنابراین ما امیرانیم و شما وزیران؛ پس تقوای الله را پیشه سازید و در اسلام شکاف ایجاد نکنید و نخستین کسانی نباشید که در اسلام [اختلاف و تفرقه] ایجاد می‌کنید. بدانید که برای شما دو تن را برگزیدم: من (یعنی عمر) یا ابوعبیده بن جراح را، پس با هریک بیعت کردید، برای شما محل اعتماد است. عمر می‌گوید: به الله سوگند چیزی نماند که دوست داشتیم بگویم مگر اینکه ابوبکر گفت جز همین یک جمله را. به الله سوگند اینکه در غیر گناه کشته شوم و زنده شوم و کشته شوم و سپس زنده شوم برایم خوشایندتر از آن است که بر قومی امیر شوم که ابوبکر در میان آنان است. سپس عمر گفت: ای گروه انصار! ای جمع مسلمانان! شایسته‌ترین فرد به مسئولیت رسول الله پس از او، دومین آنها در غار (اشاره به آیه سوره توبه) است، ابوبکر آن پیشتاز آشکار است، سپس دست او را گرفتم [که با او بیعت کنم] اما مردی از انصار از من پیشی گرفت و پیش از آنکه من به او دست [بیعت] دهم، به او دست داد، سپس مردم گفتند: سعد کشته شد. گفتیم: او را کشتند، الله آنان را بکشد؛ سپس در حالی بیرون

آمدیم که الله متعال وضعیت مسلمانان را با رهبری ابوبکر جمع نمود، پس به الله سوگند چنانکه گفتید ناگهانی بود [اما] الله خیر آن را عطا کرد و شر آن را بازداشت، پس هرکه [اکنون] به مانند آن فراخواند، نه او بیعت دارد و نه آنانی که با وی بیعت کرده‌اند.^۱

از گفتگویی که در سقیفه بنی ساعده رخ داد، احترام انصار به مهاجرین و مهاجرین به انصار و تبادل آرا میان آنان و زهد ابوبکر و عمر در خلافت آشکار است^۲ و نشانگر تلاش همه آنها برای مستقر شدن نظام است. چون قدرت دولت و نظام، به مصلحت همه مسلمانان و در راس آنان، مهاجرین و انصار است که این نظام را همراه با پیامبر تاسیس کرده‌اند. همینطور تلاش ابوبکر و اهتمام او به شنیدن سخن انصار مشهود است؛ چنانکه ستایس او از انصار و در میان آنان و هنگامی که یکی از انصاریان پیشنهاد داد تا امیری از آنان باشد و امیری از مهاجران و عمر آن را رد نمود، مشهود است.^۳ و در روایت دیگری آمده که: «در آن روز، ابوبکر و عمر به راه افتادند تا آنکه نزد انصار رسیدند، پس ابوبکر فرمود: «ای گروه انصار، ما حق شما را انکار نمی‌کنیم و هیچ مؤمنی حق شما را انکار نمی‌کند و ما به خیری دست نیافتیم مگر آنکه شما در آن شریک بودید، اما عرب راضی نمی‌شود و اقرار نمی‌کند مگر به [خلافت] مردی از قریش؛ زیرا آنان فصیح‌ترین مردم از نظر زبان و خوش‌روترین آنان و میانه‌ترین عرب از نظر سرزمین و بیشترین مردم صاحب سجایا در بین عرب هستند، پس بیاید و با عمر بیعت کنید». گفتند: نه. عمر پرسید:

۱- ابن ابی شیبة، المغازی، (۴۲۲-۴۲۵) و ابن هشام، السیرة النبویة (۴/۶۵۹).

۲- نگا: روایت بخاری در صحیح، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب فضل ابی بکر بعد النبی (۴/۱۹۳-۱۹۴).

۳- ابن کثیر، السیرة النبویة (۴/۳۹۳).

چرا؟ گفتند: از تبعیض می‌ترسیم. عمر گفت: تا وقتی که من زنده‌ام خیر. سپس گفت: پس با ابوبکر بیعت کنید. ابوبکر به عمر گفت: تو قوی‌تر از من هستی. عمر گفت: تو برتر از منی. و دو بار این را تکرار کردند و در بار سوم عمر گفت: قوت من در اختیار تو به همراه فضل و برتری تو. و گفت: با ابوبکر بیعت کنید. می‌گوید: هنگام بیعت با ابوبکر، مردم نزد ابوعبیده بن جراح آمدند که به آنان گفت: آیا نزد من می‌آیید در حالی که سومین سه تن در میان شماست؟ ابن عون می‌گوید: به محمد گفتم: سومین سه تن چه کسی است؟ گفت: این سخن حق تعالی که: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ [التوبة: ۴۰] «اگر شما او را یاری نکنید، قطعاً الله [او را یاری می‌کند، همان گونه که قبلاً] یاری‌اش نمود؛ هنگامی که کافران او را [از مکه] بیرون کردند، درحالی که او دومی‌ن نفر بود [و یک نفر بیشتر همراه نداشت]».^۱

تبادل نظر و گاه اختلاف نظر و مناقشه و شنیدن آرای متفاوت یک امر طبیعی است. و این طبعاً نشان می‌دهد که این جلسه بدون هماهنگی و آمادگی پیشین بوده است، بلکه تلاش همه در راستای مصلحت جمعی و دست یافتن به حق، بدون انگیزه‌ی قبلی و با نیت درست و استوار بوده است. و بر این اساس است که رای عمر نشأت گرفته از یک خاستگاه شرعی بود که فرمود: «ای گروه انصار، آیا شما نمی‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و آله، ابوبکر را امر کرد تا برای مردم نماز بگزارد؟ گفتند: آری. فرمود: با این حال کدام یک از شما می‌پذیرد که بر ابوبکر پیشی گیرد؟ گفتند: پناه بر خدا اگر از ابوبکر پیشی گیریم».^۲

۱- ابن ابی شیبة، المغازی (۴۲۸-۴۲۹).

۲- از روایت ابن ابی شیبة، المغازی (۴۲۵) و ابن سعد، الطبقات (۱۷۸/۳).

و خطیبی از انصار برخاست و گفت: «می‌دانید که رسول الله از مهاجرین بود و خلیفه او [نیز] از مهاجرین است و ما انصار رسول الله بودیم، و ما انصار خلیفه او نیز هستیم چنانکه انصار او بودیم.»^۱ و یکی از انصار پیش‌دستی کرد و پیش از عمر بن الخطاب [با ابوبکر] بیعت کرد،^۲ سپس حاضران در سقیفه بنی ساعده یکی یکی با ابوبکر بیعت کردند، بدون آنکه وی رغبتی در این امر داشته باشد و همه حاضران [در سقیفه] از انصار بودند، جز ابوعبیده بن الجراح و عمر بن الخطاب رضی الله عنهما. و این بیعت خاص، یعنی بیعت در سقیفه بنی ساعده، مخصوص کسانی بود که در آن حاضر بودند، = و کسانی که از آن بیعت غایب بودند، مورد عتاب قرار نگرفتند؛ و آن بیعت در روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول یعنی همان روزی بود که رسول الله ﷺ در آن وفات یافتند.

شکی در این نیست که اگر بیعت‌کنندگان مذکور کمترین خبری مبنی بر وصیت پیامبر در مورد ولایت ابوبکر [به عنوان خلیفه بعد از خود] می‌داشتند، هرگز در این باره بحثی نمی‌کردند و مستقیماً و بدون تبادل آرا و ادله با او بیعت می‌کردند. همچنانکه اگر بر فرض، وصیتی برای علی [به عنوان خلیفه] وجود داشت، بر آنان پنهان نمی‌ماند و آن را نادیده نمی‌گرفتند زیرا فهمیده‌ترین مردمان بودند. آنان شاگردان محمد ﷺ و تربیت شده او و اصحاب او بودند که همراه با او سلاح و جان خود را در کف نهادند: ﴿رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِمَّنْهُم مَّن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳] «مردانی که به عهد و پیمانی که با الله بسته بودند [صادقانه] وفا کردند؛ برخی از آنان تا آخر بر

۱- ابن کثیر، السیره النبویه (۴/۴۹۰).

۲- نگا: ابن ابی شیبه، المغازی (۴۲۵).

عهد و پیمان خود ایستادند [و در این راه درگذشتند یا شهید شدند] و برخی دیگر هنوز چشم‌انتظار [شهادت] هستند و هرگز [پیمان خود را] دگرگون نساخته‌اند». بنابراین چگونه ممکن است که به این سادگی وصیت [مورد ادعا] را نادیده بگیرند. از سوی دیگر علی نیز چنین وصیتی را یاد نکرده یا حقی در این زمینه مطالبه نکرد، در حالی که او شجاع‌ترین مردم بود و حاشا که در راه الله از سرزنش کسی ترسیده باشد.

اما این بیعت مهم کافی نبود، بلکه به یک بیعت عمومی نیز نیاز بود که فردایش در روز سه شنبه، پس از نماز صبح انجام شد. بیعت عمومی برای ابوبکر، پس از نماز بود و این به مثابهٔ مراسم عمومی تنصیب پس از انتخاب وی توسط جمع بسیاری از انصار و تعداد محدودی از مهاجران - که اهل حل و عقد بودند - بود؛ و به این ترتیب او را انتخاب نموده و با او بیعت کردند، چون دیدند که رسول الله ایشان را در نماز امام کرد؛ پیش از آنکه امر امامت را به عموم مردم ایرائه نماید و عمر به پاخاست و در میان مردم سخن گفت.

ابن اسحاق از انس بن مالک روایت کرده می‌گوید: «وقتی با ابوبکر در سقیفه بیعت شد، فردای همان روز بود که ابوبکر بر منبر نشست، و عمر برخاست و پیش از ابوبکر سخن گفت؛ پس حمد الله و ثنای او را چنانکه شایسته است به جا آورد، سپس فرمود: ای مردم، من دیروز برای شما سخنی را گفتم که نه آن را در کتاب الله یافتیم و نه توصیه‌ای بود که رسول الله ﷺ به من کرده باشد، اما من گمان می‌بردم که رسول الله امر ما را تدبیر خواهد کرد تا آنکه آخرین ما باشد [و پس از همهٔ ما از دنیا برود] و همانا الله کتاب خود را که با آن پیامبرش را راهنمایی کرد، در میان شما باقی گذاشته است که اگر به آن چنگ بزنید، الله شما را به سوی همان چیزی که او را بدان هدایت کرد، هدایت می‌کند؛ و همانا الله

امر شما را بر بهترین شما جمع کرده، [یعنی] یار رسول الله، دومین آنان در غار؛ پس برخیزید و با او بیعت کنید. اینگونه مردم پس از بیعت سقیفه، با ابوبکر به شکل عمومی بیعت کردند»^۱.

این بیعت از عموم مردم و همه حاضران بود و هیچ اعتراضی بر این بیعت وارد نشده، نه از سوی علی و نه از سوی دیگر اهل بیت علیهم السلام؛ بلکه آنان بیش از دیگران، از بیعت ابوبکر صدیق - رضی الله عنهم اجمعین - شاد بودند و یاران نخست او در امور دولت به شکل کلی و در مقاومت علیه مرتدان به شکل ویژه بودند.

و هنگامی که بیعت ابوبکر صدیق به انجام رسید، در میان مردم خطبه خلافت خواند که به مثابه اعلام رسمی رویکرد او و سیاست‌های آینده‌اش در امت و برنامه‌ای بود که به وسیله‌ی آن امور را پیش می‌برد و از جمله مواردی که پس از حمد و ثنای الله گفت، این بود که: «اما بعد، ای مردم، من به عنوان متولی امورتان بر شما گماشته شدم و بهترین شما نیستم، پس اگر به درستی رفتار کردم، یاری‌ام کنید و اگر بد کردم، مرا اصلاح کنید. راستی امانت است و دروغ، خیانت و ضعیف شما نزد من قوی است تا آنکه ان شاء الله حقش را بازستانم؛ و قوی شما نزد من ضعیف است تا آنکه ان شاء الله حق را از او بستانم. هیچ گروهی جهاد در راه الله را ترک نکرده‌اند مگر آنکه الله آنان را ذلیل ساخته است؛ و فحشا در میان قومی گسترش نیافته مگر آنکه الله بلا را بر آنان فراگیر ساخته است. تا وقتی که از الله و پیامبرش اطاعت کردم، از من اطاعت کنید و چون از الله و پیامبرش سرپیچی نمودم، طاعت من بر شما لازم نیست»^۲.

۱- نگا: ابن ابی شیبة، المغازی (۴۲۹) و ابن هشام، السیرة النبویة (۶۶/۴) و ابن سعد، الطبقات (۱۸۲/۲) و طبری، تاریخ او (۲۳۵/۲).

۲- ابن هشام، السیرة النبویة (۶۶۱/۴) و تاریخ طبری (۲۳۸/۲) و تاریخ ابن کثیر (۲۴۸/۵).

آغاز دوران حکومت او با تواضع بود و اعلام اینکه خودش را پاک و بی عیب نمی داند و بهترین آنان نیست؛ حال آنکه بنا بر دانش ما، او بهترین آنان بود، اما این سخنانش ناشی از اخلاق اسلامی، تواضع و ثنای الله است نه ستایش نفس.

همچنین بر قضیه عدالت و برابری تاکید کرد و اینکه همه در برابر نگاه شریعت و حکومت و مؤسسات آن، حقوق خود را با انصاف کامل خواهند گرفت. همچنین بر مبدأ جهاد و گرفتن [حق] با قدرت تاکید کرد و اینکه همین روش پیامبر و یکی از اسباب قدرت و هیبت مسلمانان است.

همینطور نسبت به فحشا و زیان آن و آسیب‌های علنی شدن آن هشدار داد و آن را از اسباب بیماری‌های جدید در امت شمرد. کاش ایشان حال بشر امروز و بیماری‌های پدید آمده از فحشا و در راس آن بیماری‌های اجتماعی را می دید تا سیاستی را برای مقاومت در برابر فحشا و ایستادن در برابر کسانی قرار می داد که دوست دارند فحشا در میان امت منتشر شود.

همچنین بیان کرد که وی بر اساس شرع الله و سنت پیامبرش حرکت می کند و طاعت و فرمانبرداری از او تا اندازه‌ای که از این روش پیروی کند واجب است و در غیر آن واجب نیست، بلکه اگر با آن مخالفت کند طاعتش الزامی نیست.

این خطبه که بیانگر دستور راه و سیاست آینده است، نیازمند پژوهش و تحلیل بیشتری از سوی پژوهشگران است تا ارزش‌ها و معانی و سیاست و برنامه‌های داخلی و خارجی حکومت و نظامی را آشکار نماید که مد نظر او بود.^۱

۱- یکی از بهترین کسانی که خطبه صدیق را تحلیل کرده‌اند، دکتر محمد صلابی در کتابش «سیره ابي بکر الصديق» (۱۶۸-۱۷۸) می‌باشد.

اسباب انتخاب ابوبکر صدیق ﷺ:

شکی نیست که ابوبکر صدیق بهترین امت پس از رسول الله و نزدیک‌ترین مردم به او بود و از بین سایر افراد امت، یار او در هجرت بود؛ و صحابه به آیه‌ای در قرآن اشاره کردند که در این باره نازل شده بود؛ اینکه می‌فرماید:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۴۰] «اگر شما او را یاری نکنید، قطعاً الله [او را یاری می‌کند، همان گونه که قبلاً] یاری‌اش نمود؛ هنگامی که کافران او را [از مکه] بیرون کردند، در حالی که او دومین نفر بود [و یک نفر بیشتر همراه نداشت]؛ آنگاه که آن دو در غار [ثور پناه گرفته] بودند، به یار خود (ابوبکر) گفت: "غم مخور [که] بی‌تردید الله با ماست؛" پس الله آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاه‌یانی که آنها را نمی‌دیدید، تأیید [و تقویت] کرد و سخن کسانی را که کفر ورزیدند پست‌تر و سخن الله را برتر قرار داد؛ و الله شکست‌ناپذیر حکیم است»^۱.

و رسول خدا ﷺ در بیماری وفات‌شان و پیش از آن، بیش از هر کس کارهای‌شان را به ابوبکر صدیق می‌سپرد؛ و با اینکه مستقیماً برای [خلافت] ابوبکر صدیق وصیت نکرد، اما وقایعی رخ داد که به عنوان نشانه‌هایی واضح بر برتری بیعت با صدیق قلمداد شدند، اگرچه وصیتی وجود نداشت؛ بلکه این امر به شورای مسلمانان واگذار شد تا برای امت روشی مستمر و همیشگی باشد و مشورت به عنوان یک مبدأ اخلاقی و سیاسی و سیستمی باشد که امت - چنانچه خواهان حق و سعادت است -

۱- نگا: مغازی ابن ابي شيبة (۴۲۸-۴۲۹).

بر اساس آن حرکت کنند. یکی از این نشانه‌ها این بود که به اقتدا نمودن به ابوبکر و عمر پس از خود، امر نمود. چنانکه از حذیفه بن یمان روایت است که می‌گوید: «ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشستیم بودم که ایشان فرمودند: من نمی‌دانم چقدر نزد شما خواهم ماند، پس به دو نفری که پس از من هستند اقتدا کنید، - و به ابوبکر و عمر اشاره کرد- و به روش عمار راه جوید و اگر ابن مسعود دربارهٔ چیزی به شما گفت، او را تصدیق کنید».^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری وفاتش، پس از آنکه از بیرون آمدن و برگزار کردن نماز برای مردم ناتوان شدند، امر کردند تا ابوبکر برای مردم نماز را امامت کند. مسلم در صحیح خود از ام‌المؤمنین عایشه روایت کرده که می‌گوید: «هنگامی که رسول الله به خانه‌ام وارد شد فرمود: ابوبکر را امر کنید تا برای مردم نماز بگزارد. گفتم: یا رسول الله، ابوبکر مردی [دل] نازک است و هرگاه قرآن بخواند، نمی‌تواند جلوی اشک خود را بگیرد، پس ای کاش کسی جز ابوبکر را برای این مهم امر کنید.. و دو یا سه بار این را تکرار کردم که ایشان فرمودند: ابوبکر برای مردم نماز بگزارد. شما همانند زنان اطراف یوسف هستید».^۲ [مقصود از زنان اطراف یوسف زلیخاست؛ و با اینکه رسول خدا به صورت جمع این مساله را بیان می‌کند، منظورش ام‌المؤمنین عایشه است].

این درخواست پی در پی عایشه از رسول الله از بیمی بود که دربارهٔ پدرش داشت و علت آن در روایت ابن هشام ذکر شده است، آنجا که فرمود: «ای پیامبر الله، ابوبکر مردی نازک [دل] است، صدایش ضعیف

۱- نگا: مغازی ابن ابی شیبۀ، روایت ۵۱۶ (۴۲۷-۴۲۸).

۲- به روایت مسلم در صحیحش، کتاب الصلاة، باب استخلاف الإمام إذا عرض له عذر (۲/۲۲). نگا: سیره ابن هشام (۶۵۲/۴) و روایت امام احمد در مسند (۳۵/۶).

است و هرگاه قرآن بخواند بسیار می‌گرید. رسول خدا فرمود: «او را امر کنید تا برای مردم نماز را برگزار کند». من سخن خود را تکرار کردم و ایشان فرمود: «شما زنان [هم‌نشین] یوسف هستید، او را امر کنید تا برای مردم نماز بگزارد». گفتیم: به الله سوگند این را نگفتم مگر برای اینکه دوست داشتم این [مسئولیت] از عهده‌ی ابوبکر برداشته شود و می‌دانستم که مردم مردی را که در جایگاه پیامبر قرار گیرد، دوست نخواهند داشت و در هر واقعه‌ای نسبت به آن شوم‌انگاری خواهند کرد. برای همین دوست داشتم که آن مسئولیت از عهده‌ی ابوبکر برداشته شود».^۱

ثنای پیامبر بر ابوبکر صدیق در آخرین خطبه‌اش واضح است، آنجا که امر نمود تا همه‌ی دره‌ایی که در مسجد باز می‌شود، بسته شوند جز در ابوبکر ﷺ.^۲

بخاری از ابوسعید خُدَری روایت نموده که می‌گوید: «رسول الله برای مردم خطبه خواند و فرمود: الله بنده‌ای را بین دنیا و آنچه نزد اوست، مختار نمود و آن بنده آنچه نزد الله را است، برگزید. پس ابوبکر گریست و ما برای گریه‌ او تعجب کردیم که پیامبر از بنده‌ای خبر می‌دهد که او را مختار کرده‌است [و بعدا دانستیم] که رسول الله همان کسی بود که به او اختیار داده شده و ابوبکر داناترین ما بود. پس رسول الله فرمود: «کسی که بیش از همه‌ی مردم مرا با جان و مالش همراهی نمود، ابوبکر است و

۱- سیره ابن هشام (۶۵۲/۴) و صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب استخلاف الإمام إذا عرض له عذر (۲۲/۲).

۲- تخریج این روایت گذشت. (از برخی دشمنان صحابه که سعی در انکار این روایت می‌کنند در شگفتم. آنان ادعا می‌کنند که خانه‌ی ابوبکر در سُح و در اطراف مدینه بود [نه کنار مسجد]؛ و این را نادیده می‌گیرند که وجود دو خانه‌ی صدیق ثابت و معروف است و در هریک از این خانه‌ها یکی از همسران ایشان زندگی می‌کردند).

اگر قرار بود خلیلی جز پروردگارم برگزینم بی شک ابوبکر را برمی‌گزیدم^۱ اما برادری اسلام و مودت آن کافی است. دری در مسجد نماند مگر آنکه بسته شود جز در ابوبکر»^۲.

همچنین یکی دیگر از دلایل واضح [برای خلافت ابوبکر] سخن عمر بن خطاب است که ابن عباس نقل کرده است: «ای مسلمانان، شایسته‌ترین مردم به امر پیامبر، دومین آنان در غار [یعنی] ابوبکر، آن پیشتاز مُسن است»^۳.

و مردم در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله درباره بهترین فرد امت پس از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند و به مناقشه در این مورد می‌پرداختند و صدیق را به عنوان نخستین آنان یاد می‌کردند. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که می‌گوید: «ما در دوران پیامبر بهترین مردم را گزینش می‌کردیم، پس ابوبکر را و سپس عمر و سپس عثمان را [به عنوان بهترین] برمی‌گزیدیم»^۴.

و از ام المومنین عایشه نقل است که فرمود: وقتی رسول الله [به سبب بیماری] سنگین شد [و بر بستر افتاد] به عبدالرحمن بن ابوبکر فرمود: برایم کتف و لوحی بیاورید تا برای ابوبکر نامه‌ای بنویسم که درباره او

۱- نگا: صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبي لو كنت متخذاً خليلاً؛ و صحیح مسلم (۱۱۰/۷).

۲- به روایت بخاری در صحیح، کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبي: سدوا الأبواب إلا باب أبي بكر (۱۹۰/۴).

۳- سیره ابن کثیر (۴۹۳/۴). ابن ابی شیبه در مغازی خود (۴۲۹) این سخن را به نقل از ابوعبیده آورده است.

۴- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب فضل أبي بكر بعد النبي (۱۹۱/۴).

اختلاف نشود. پس همین که عبدالرحمن برخاست تا برود، [رسول الله] فرمود: الله و مؤمنان ابا دارند که دربارهٔ تو اختلاف شود ای ابوبکر.^۱

و معروف است که صدیق خلافت را نمی‌پسندید، زیرا رافع طائی، همراه و رفیق ابوبکر صدیق در غزوهٔ ذات السلاسل می‌گوید: «و از او دربارهٔ پیش از بیعت‌شان پرسیدم. پس دربارهٔ سخنان انصار و سخن عمر بن خطاب به انصار و یادآوری امامت من برای آنها به امر رسول الله در بیماری‌اش گفت که در نتیجه با من بیعت کردند و من از ترس آنکه می‌آید ای شوم که در پی آن ارتداد رخ دهد از آنان [بیعت‌شان] را پذیرفتم».^۲

همچنین رؤیاهایی دیده شد که رسول الله آن را به ولایت ابوبکر صدیق پس از خود تفسیر کردند. بخاری روایت کرده که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرمود: «رسول الله ﷺ فرمود: در حالی که بر چاهی بودم و از آن [آب] می‌کشیدم، ابوبکر و عمر آمدند، پس ابوبکر دلو را برداشت و یک یا دو دلو پر آب کشید و در کشیدنش ضعیفی بود و الله او را می‌آمرزد؛ سپس عمر بن خطاب آن را از ابوبکر گرفت و [دلو] در دست او تبدیل به غرب [دلو] بزرگی که با آن برای شتران آب می‌کشند] شد و در میان مردم هیچ نایب‌های را ندیدم که مانند او آب بردارد تا جایی که مردم در محل شتران او منزل گرفتند و شتران سیراب شدند و آنجا توقف کردند».^۳ و آمده که: «زنی نزد پیامبر ﷺ آمد که پیامبر به او امر نمود تا [باری دیگر] نزد او

۱- به روایت امام احمد در مسند (۴۷/۶). نگا: مسلم در صحیحش، کتاب فضائل

الصحابه رضی الله عنهم، باب من فضائل ابي بكر الصديق رضی الله عنه (۱۱۰/۷).

۲- سیرت ابن کثیر (۳۹۵/۴).

۳- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب قول النبي «لو

كنت متخذًا خليلاً» (۱۹۷/۴).

برگردد. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتیم؟ گویا منظورش وفات ایشان بود. فرمود: اگر مرا نیافتی، پس نزد ابوبکر برو»^۱.

و باید این را یادآور شویم که از میان مردم، علی بن ابی طالب بیشترین ثنا و ستایش را نسبت به ابوبکر و علم او داشت. بخاری در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که می‌گوید: «در میان گروهی بودم که برای عمر بن خطاب دعا می‌کردند درحالی‌که او را بر بسترش نهاده بودند که ناگهان مردی از پشت، آرنج خود را بر دوش من نهاد و گفت: الله تو را رحمت کند، همواره امیدوار بودم که الله تو را با دو دوستت قرار دهد، چون بسیار می‌شنیدم که رسول الله می‌فرمود: من و ابوبکر و عمر بودیم؛ من و ابوبکر و عمر انجام دادیم؛ من و ابوبکر و عمر رفتیم. من نیز امیدوار بودم که الله تو را با آن دو قرار دهد. به عقب نگاه کردم و دیدم که او علی بن ابی طالب است»^۲.

و علی بن ابی طالب ثنا و ستایش ابوبکر صدیق و خلافت او و همچنین خلافت عمر بن خطاب را گفته است؛ و این گواهی علی بن ابی طالب، خود به تنهایی پاسخ مستقیم به کسی است که سعی دارد دربارهٔ صدیق ایراد وارد کند یا مدعی وصیتی برای علی شود که ابوبکر آن را نادیده گرفته است. از عبد بن خیر روایت است که می‌گوید: «از علی بن ابی طالب شنیدم که می‌فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله بر بهترین حالتی که پیامبری از پیامبران در گذشته، از دنیا رفت. سپس ابوبکر جانشین او شد و عملکرد

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب قول النبي «لو كنت متخذًا خليلاً» (۱۹۱/۴).

۲- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب قول النبي «لو كنت متخذًا خليلاً» (۱۹۷/۴).

رسول الله ﷺ را داشت و به سنت او عمل کرد؛ سپس ابوبکر بر بهترین حالتی که کسی از دنیا می‌رود درگذشت، در حالی که بهترین این امت پس از پیامبرش بود؛ سپس عمر جانشین او شد و همان عملکرد پیامبر و ابوبکر را داشت و طبق سنت و روش آن دو رفتار کرد؛ سپس بر بهترین حالتی که کسی از دنیا می‌رود درگذشت؛ و او بهترین این امت پس از پیامبر و سپس ابوبکر بود»^۱.

همینطور از محمد بن حنفیه که فرزند علی بن ابی طالب است نقل است که گفت: «به پدرم گفتم: بهترین مردم پس از رسول الله کیست؟ فرمود: ابوبکر. گفتم: سپس چه کسی؟ فرمود: سپس عمر. و ترسیدم که بگویم عثمان، برای همین پرسیدم: سپس تو؟ فرمود: من نیستم جز مردی از مسلمانان»^۲.

شکی در این نیست که روایات علی درباره فضایل ابوبکر، مؤید روایات بیعت علی و عباس و دیگر آل بیت با ابوبکر صدیق در روز بیعت عمومی است که بلافاصله پس از وفات پیامبر ﷺ در روز سه شنبه؛ یعنی فردای وفات پیامبر در مسجدشان اتفاق افتاد.^۳ و ثابت است که علی بن ابی طالب هیچگاه از ابوبکر صدیق جدا نشد و از نماز خواندن پشت سر ایشان دست نکشید و در نبرد با مرتدان با ایشان به ذی القصره رفت.^۴

واضح بود که پیامبر ﷺ، امت را بدون تعیین یک امیر ترک گفت اما قواعدی را برای شورا و انتخاب توسط اهل حل و عقد قرار دادند که از آن

۱- مغازی ابن ابی شیبه، روایت (۵۲۰) صفحه (۴۳۰).

۲- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب قول النبي «لو كنت متخذاً خليلاً» (۱۹۵/۴).

۳- ابن کثیر، السيرة النبوية (۳۹۸/۴).

۴- ابن کثیر، السيرة النبوية (۴۹۵/۴).

پیروی می‌گردد.^۱ امت نیز به این امر آگاه بود و این قاعده‌ای شد که عمر بن الخطاب آن را در پیش گرفت، چنانکه در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وقتی عمر خنجر خورد، به او گفته شد: «ای امیر مؤمنان آیا جانشین تعیین نمی‌کنی؟ فرمود: اگر تعیین کنم که بهتر از من - یعنی ابوبکر - تعیین کرده است و اگر [بدون تعیین] شما را رها کنم، آنکه بهتر از من است - یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله - بدون تعیین (جانشین شما را) ترک گفته است. ابن عمر می‌گوید: هنگامی که از رسول الله صلی الله علیه و آله نام برد دانستم که جانشین تعیین نخواهد کرد».^۲

همچنین از علی روایت شده که وقتی از ایشان خواستند جانشین تعیین کند، فرمود: «رسول الله جانشین تعیین نکرد که من بکنم، اما اگر الله برای مردم خیری بخواهد، پس از من آنان را بر بهترین‌شان متحد می‌سازد، همانطور که پس از پیامبرشان، آنان را بر [انتخاب] بهترین‌شان متحد و منسجم نمود».^۳

این کثیر تاکید می‌کند که علی بن ابی طالب و زبیر بن العوام در روز اول، به همراه دیگر مسلمانان با صدیق بیعت کردند و از بقیه مسلمانان تاخیر نکردند؛ و به حضور علی در نماز، به همراه ابوبکر صدیق پس از وفات پیامبر استناد می‌کند و بلکه علی، پیش از آن از نماز خواندن پشت ابوبکر

- ۱- کتاب‌های سیاست شرعی و احکام سلطانی به تفصیل درباره قضایای بیعت سخن گفته‌اند. از جمله: ابن تیمیه در «السیاسة الشرعية» و ابن قیم در «الطرق الحکیمه» و ماوردی در «الأحكام السلطانية» و ابویعلی الفراء در «الأحكام السلطانية» و دیگران.
- ۲- به روایت مسلم در صحیحش، کتاب الإمارة، باب الاستخلاف وترکه (۶/۴). نگا: بخاری در صحیحش، کتاب الحکام، باب الاستخلاف (۱۲۶/۸). نگا: عمر بن شبة، تاریخ المدینة (۸۸۹/۳) و ابن سعد در الطبقات الكبرى (۳۳۵/۳).
- ۳- نگا: تخریج آن نزد ابن کثیر، السیرة النبویة (۴۰۱/۴) و ابن هشام، السیرة النبویة (۶۵۳/۴).

دست نکشیده و هرگز از شرکت در نماز به امامت صدیق تخلف نورزیده است؛ و در اولین غزوه صدیق پس از وفات پیامبر، برای نبرد با مرتدان [همراه با ابوبکر] به ذی القصه رفت.^۱ دربارهٔ ابوبکر و علی، این سخن الله تعالی صادق است که می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ [المائدة: ٥٤] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر یک از شما که از دین خود برگردد [به الله زیانی نمی‌رساند]، الله به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آنها [نیز] او تعالی را دوست دارند، [آنان] نسبت به مؤمنان فروتن [و مهربان] و در برابر کافران سرسخت هستند، در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. این فضل الله است که به هر کس بخواهد می‌بخشد؛ و الله گشایشگر داناست». آنان نیز الله را دوست می‌داشتند و در راه او جهاد می‌کردند.

علی بن ابی طالب شش ماه بعد، یک بار دیگر بیعتش با ابوبکر را تجدید کرد و آن پس از وفات فاطمه بود؛ و این تأکیدی بود بر رضایت و رابطهٔ نیکوی میان آنان -رضی الله عنهم- و نفی شایعات خلاف آن.

و روایت شده که علی و زبیر رضی الله عنهما گفتند: «ناراحتی ما تنها برای آن بود که از مشورت دور نگه داشته شدیم و ما ابوبکر را شایسته‌ترین مردم به آن می‌دانیم، چراکه او یار غار است و ما به شرف و برتری او معترفیم و رسول الله ﷺ در حیات خود به او امر نمود تا برای مردم نماز بگزارد».^۲ و سخن علی حق است و علی و زبیر و ابوبکر رضی الله عنهم از اهل حق هستند.

۱- ابن کثیر، السيرة النبوية (۴/۳۹۸).

۲- ابن کثیر، السيرة النبوية (۴/۳۹۹).

همه آنها نیز به همراه صدیق رضی الله عنه در جهاد و فتوحاتی که رسول الله صلی الله علیه و آله طرح آن را ریخته بود و در ایام صدیق آغاز شد شرکت کردند و این سخن حق تعالی درباره آنان صادق است که می‌فرماید: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [النور: ۵۵] «الله به افرادی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که قطعاً آنان را در زمین جانشین [مشرکان] می‌سازد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند [نیز] جانشین [کافران و ستمگران] نمود؛ و [فرموده است] دینشان را که برای آنان پسندیده است، حتماً برایشان استوار [و پیروزمند] می‌سازد و یقیناً ترس‌شان را به آرامش و امنیت تبدیل می‌کند؛ [چرا که] تنها مرا عبادت می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند؛ و هر کس از این پس کفر بورزد، اینانند که نافرمانند».

مادران مؤمنان

یکی از سنت‌های الهی در میان انسان‌ها، ازدواج و فرزندآوری است و پیامبران الله نیز ازدواج می‌کردند و صاحب فرزند می‌شدند و همانند دیگر مردم دارای زندگی زناشویی و اجتماعی بودند؛ الله متعال این مساله را در کتاب گرامی خود ذکر کرده است: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِبَيِّنَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴾ [الرعد: ۳۸] «و بی‌تردید، پیش از تو [نیز] پیامبرانی فرستادیم و برای آنان [مانند دیگر انسان‌ها] همسران و فرزندان قرار دادیم؛ و برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که جز به فرمان الله [معجزه و] آیه‌ای بیاورد. هر امری، [تقدیر و] نوشته‌ای [معلوم] دارد».

رسول الله ﷺ نیز بر اساس روش انبیای پیش از خود زندگی کردند، چنانکه الله متعال همانند دیگر پیامبران، ازدواج را برای او حلال قرار داده بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَلَّتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۰]

«ای پیامبر، ما همسران که مهرشان را پرداخته‌ای و [نیز] کنیزانی را که

الله [از بهره جنگ] به تو ارزانی داشته است برایت حلال کرده‌ایم و [نیز ازدواج با] دختر عموهایت و دختر عمه‌هایت و دختر دایی‌هایت و دختر خاله‌هایت که با تو هجرت کرده‌اند و [همچنین] اگر زن مؤمنی خود را [بدون مهریه] به پیامبر ببخشد، چنانچه پیامبر بخواهد [می‌تواند] با وی ازدواج کند. [این حکم]، ویژه توست، نه دیگر مؤمنان. بی‌تردید، ما می‌دانیم در مورد همسران و کنیزان‌شان چه حکمی برای آنان تعیین کرده‌ایم. [این حکم ویژه را برقرار کردیم] تا هیچ تنگنایی [در راه انجام وظیفه] بر تو نباشد؛ و الله همواره آمرزندهٔ مهربان است».

منظور از لفظ «امهات المؤمنین»، همسران پیامبر هستند که با آنان همبستر شده است^۱ و آنان از مرتبهٔ خاصی برخوردارند که خداوند به واسطهٔ آن، ایشان را از دیگر زنان متمایز نموده است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿يُنِسَاءَ النَّبِيِّ لَسُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ [الأحزاب: ۳۲] «ای زنان پیامبر، اگر پرهیزگاری کنید، [در برتری و شرافت] مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نخواهید بود؛ پس در هنگام سخن گفتن [با مردان]، ناز و نرمش به کار نبرید تا [مبادا] کسی که در دلش بیماری است [در شما] طمع کند و به شیوه‌ای شایسته سخن بگوید».

و الله متعال آنان را در کتابش «مادران مؤمنان» نامیده است. الله تعالی می‌فرماید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾ [الأحزاب: ۶] «پیامبر [در تمام امور] نسبت به مؤمنان، از خودشان سزاوارتر

۱- جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱ هجری) مسانید أمهات المؤمنین (۱۵).

است [و نظر و خواستش اولویت دارد] و همسران او [از لحاظ حرمت ازدواج و رعایت احترام، در حکم] مادرانشان هستند؛ و در کتاب الله، خویشاوندان [در ارث بردن از یکدیگر]، نسبت به مؤمنان و مهاجران اولویت دارند [و مِلّاک ارث، خویشاوندی است نه ایمان و هجرت]؛ مگر اینکه [بخواهید] به دوستانان نیکی کنید [و بخشی از اموالتان را به آنان بدهید]. این [حکم]، در آن کتاب [= لوح محفوظ] نوشته شده است».

و به آنان در قبال مردان، مادران مؤمنان گفته می‌شود نه برای زنان^۱؛ چنانکه از ام المؤمنین عایشه روایت است که وقتی زنی ایشان را «مادر» صدا زد فرمود: من مادر تو نیستم، بلکه مادر مردان شمایم. از این رو علما گفته‌اند که منظور از مادری، «تحریم ابدی ازدواج با آنان است، مانند حرمت ابدی ازدواج با مادر». نه از این جهت که آنان مانند مادران می‌توانند [در برابر دیگر مردان] حجاب خود را بردارند یا با آنان اختلاط کنند و احکامی از این دست در حق آنها جاری باشد.^۲

الله متعال برای پیامبرش بهترین زنان را برگزید، زیرا او بهترین مردان است و آنان بهترین زنان اند؛ و همسران او در دنیا، همسران او در آخرت هستند؛ چنانکه در روایتی وارد شده که رسول خدا ﷺ فرمودند: الله نخواست که ازدواج کنم یا به ازدواج درآورم مگر با اهل بهشت.^۳

آنان در خانهٔ پیامبر ﷺ با او زندگی کردند و در رفت و آمد و سفرهای ایشان را همراهی نمودند و اخبار مردان و احکام زنان و مردان را از او دریافت کردند و ملائکه در خانه‌های آنان و در حضورشان نازل شدند.

۱- الصالحی الشامی، أزواج النبی (۳۵).

۲- الصالحی الشامی، أزواج النبی (۳۵).

۳- ابن عساکر، تاریخ دمشق، تراجم النساء (۸۹) و الصالحی الشامی، أزواج النبی (۲۵).

آنان پس از نزول این آیات، بین انتخاب دنیا و سرای آخرت مخیر شدند و آنها الله و سرای آخرت را برگزیدند: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلُوبًا لَّأَيُّ زَوْجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُمْ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الأحزاب: ۲۸-۲۹] «ای پیامبر، به همسرانت [که نفقه بیشتری می‌خواهند] بگو: اگر زندگی دنیا و زینت‌هایش را می‌خواهید، بیایید تا شما را [با هدیه‌ای مناسب] بهره‌مند سازم و [بدون هیچ آزاری] به نیکویی رهایتان کنم. و اگر مشتاق الله و پیامبرش و سرای آخرت هستید، [بدانید که] بی‌تردید، الله پاداش بزرگی برای نیکوکارانتان فراهم کرده است».

از همین رو، براساس بعضی روایات، پیامبر ﷺ، به همسرانش این انتخاب را داد؛ از جمله آنچه بخاری در صحیحش در بابی مطول روایت کرده است؛ باب این سخن حق تعالی که می‌فرماید: ﴿وَإِن كُنْتُمْ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الأحزاب: ۲۹] «و اگر مشتاق الله و پیامبرش و سرای آخرت هستید، [بدانید که] بی‌تردید، الله پاداش بزرگی برای نیکوکارانتان فراهم کرده است». قتاده می‌گوید: ﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُثَلَّى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾﴾ [الأحزاب: ۳۴] «و هر آنچه را که از آیات الهی و سنت پیامبر در خانه‌هایتان خوانده می‌شود، به یاد داشته باشید. بی‌تردید، الله همواره باریک‌بین آگاه است».

مراد از آیات الله قرآن است، و مراد از حکمت سنت است. ام المومنین عایشه می‌فرماید: وقتی رسول الله ﷺ امر شد تا به همسرانش حق انتخاب دهد، از من شروع کرد و فرمود: من امری را به تو یادآور می‌شوم، اما

عجله نکن تا آنکه از پدر و مادرت نظر بخواهی؛ و می دانست که پدر و مادرم مرا به جدا شدن از او امر نمی کنند. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: الله جل ثناؤه فرموده است: ﴿يَتَأَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُمْ تُرَدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۸] «ای پیامبر، به همسرانت [که نفقه بیشتری می خواهند] بگو: اگر زندگی دنیا و زینت‌هایش را می خواهید، بیایید تا شما را [با هدیه‌ای مناسب] بهره‌مند سازم و [بدون هیچ آزاری] به نیکویی رهایتان کنم». ام المؤمنین می گوید: گفتم درباره کدامیک از این‌ها از پدر و مادرم نظرخواهی کنم؟ من الله و پیامبرش و سرای آخرت را می خواهم. می گوید: سپس [دیگر] همسران پیامبر همچون من عمل نمودند.^۱

همه امهات المؤمنین الله و سرای آخرت را می خواستند و در نتیجه - چنانکه علما گفته اند - بنا بر این حق انتخاب و پاسخی که دادند، همه آنها از اهل بهشت هستند.^۲

و همچنین آنان بهره‌ای از علم داشتند که کسی از مردم به آن دست نیافته است: ﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۴] «و هر آنچه را که از آیات الهی و سنت پیامبر در خانه‌هایتان خوانده می شود، به یاد داشته باشید. بی تردید، الله همواره باریک‌بین آگاه است»، و به این ترتیب الله متعال آنان را برای این مهم آماده کرده بود.

امهات المومنین افتخار اجرای امر پروردگار در این آیه و نقل بسیاری از امور شریعت به امت را پس از وفات رسول الله ﷺ داشتند؛ آنان آیات

۱- بخاری، کتاب التفسیر، باب «وإن کنتن تردن...» (۲۳/۶).

۲- الصالحی الشامی، أزواج النبی (۲۵).

پروردگار که در خانه‌های‌شان خوانده می‌شد یعنی قرآن و حکمت یعنی احادیث رسول الله ﷺ و سنتش را به امت منتقل می‌کردند.

رفتار رسول الله ﷺ با آنان نیز تعامل والای یک همسر معلم آسان‌گیر مهربان و دلسوز بود.^۱ در روایت مسلم از جابر بن عبدالله آمده که رسول الله ﷺ فرمود: «زنی از آنها در این باره از من سوال نخواهد کرد مگر آنکه به او خواهیم گفت. همانا الله مرا سختگیر و در پی لغزش [دیگران] نفرستاده، بلکه مرا معلم و آسان‌گیر فرستاده است.»^۲ و آنان هر خیر و برکتی را از پیامبر دیدند.

ایشان برای مردان مثالی از نیکوکاری در حق زنان و خانواده خود بودند. از عایشه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «بهترین شما، بهترین شما برای خانواده خود هست و من بهترین شما برای خانواده خود هستم».^۳

مادران مؤمنان نیز در زندگی خود، چه در دوران پیامبر ﷺ و چه در دوران خلفای راشدین و پس از آن، خیر و خوبی رسول الله ﷺ و بهترین علم و اخلاق و برکت آموخته از پیامبر را به سایر امت ابلاغ نمودند. آنان تاجی بر سر جامعه و معلمان و مربیان آن و سران آن در مجال علمی و اجتماعی بودند و در هر عرصه‌ای نقشی بزرگ را بر عهده داشتند و این نقش پس از رسول الله ﷺ و دوران خلافت راشده و بخشی از دوران بنی امیه، برجسته‌تر و ریشه‌ای بود.

۱- به روایت مسلم در صحیحش، کتاب الطلاق، باب آن تخییر امرأته لا یكون طلاقاً، (۱۸۸/۴).

۲- نگا: الهاشمی، النبى ﷺ والنساء، چاپ اول، کویت: مكتبة المعارف المتحدة، ۱۴۲۹هـ (۱۲۱).

۳- ترمذی در سنن، کتاب المناقب، باب فضل أزواج النبى ﷺ، حدیث شماره (۳۸۹۵)، (۷۰۹/۵).

و روشن است که آن عده از مادران مؤمنان که پس از پیامبر زنده بودند، در مدینه منوره و جامعه آن زندگی می‌کردند و در آن تاثیر داشتند و از آن اثر می‌پذیرفتند؛ و همه اهل مدینه و بزرگان و صاحب منصبان آن دوران در راه رسیدگی به امور آنان و گرامی‌داشت‌شان بسیار کوشا بودند.

خدیده بنت خویلد رضی الله عنها^۱:

خدیده بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قسی بن کلاب^۲ تقریباً ۶۸ سال پیش از هجرت به دنیا آمد و بر اخلاق والا تربیت یافت و به پاکدامنی و راستی معروف بود. برای عفت و پاکدامنی‌اش، در جاهلیت او را طاهره می‌نامیدند.

ایشان پیش از رسول الله صلی الله علیه و آله ازدواج کرده بود و تاجری ثروتمند بود که در جستجوی کسی بود تا با مالش کار و تجارت کند؛ چون درباره راستی و امانداری و اخلاق رسول الله مطلع شد، از او خواست که با مال او در بازارهای عرب کار کند. ایشان نیز به همراه میسره غلام خدیجه، با مال او به شام رفت. میسره درباره صداقت و امانت‌داری و اخلاق نیک پیامبر به خدیجه گفته بود و خدیجه نیز این سخنان را با چیزی که در تجارت و تعامل پیامبر دیده بود، مقایسه کرد.

بنابراین خدیجه به ازدواج با او راغب شد و این رغبت والای خود را با یکی از دوستانش در میان گذاشت و او نیز این مساله را با پیامبر در میان گذاشت و ایشان از طریق عموی خدیجه او را خواستگاری و با او ازدواج کرد؛ به این ترتیب خدیجه نخستین همسران پیامبر و مادر همه فرزندان او

۱- بخاری در صحیحش، در کتاب مناقب الأنصار، بابتی تحت عنوان: تزویج النبی خدیجة وفضلها (۲۳۰/۴) قرار داده است. نگا: ابن حجر، الإصابة (۲۸۲/۴).

۲- نگا: ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه در همین کتاب.

به جز ابراهیم است. قاسم - که گُنیة پیامبر از او گرفته شده بود - و عبدالله و زینب و رُقیة و ام کُلثوم و فاطمه^۱ از او به دنیا آمدند. پیامبر ﷺ دربارهٔ ایشان می‌فرماید: «بهترین زنان آن [دوران] مریم و بهترین زنان [این] دوران خدیجه است».^۲

پانزده سال پس از ازدواج رسول الله ﷺ با خدیجه، وحی بر او نازل شد و خدیجه بهترین همسر بود، به او ایمان آورد و بر اساس تجربه و شناختِ نزدیک، ایشان را تایید و تصدیق کرد و برای آرام کردنش خطاب به پیامبر ﷺ فرمود: «به الله سوگند که هرگز الله تو را خوار نخواهد کرد، تو پیوسته پیوند خویشاوندی را رعایت می‌کنی و همیشه راست می‌گویی و مستمندان را کمک می‌کنی و مهمان را گرمی می‌داری و دیگران را در مقابل مصائب و مشکلات یاری می‌کنی».^۳

ایشان نخستین کسی بود که به رسول الله ﷺ ایمان آورد و در این زمینه از مردان پیشی گرفت.^۴

وحی در حالی بر رسول الله ﷺ نازل می‌شد که در خانهٔ او در مکه بود و او بود که ایشان را پوشاند. ﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْزُوقُ﴾ [المزمل: ۱] «ای جامه‌به‌خودپیچیده»، ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ [المدثر: ۱] «ای جامه‌برسرکشیده». ایشان پیامبر ﷺ را

۱- نگا: ابن حجر، الإصابة (۲۸۲/۴).

۲- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب مناقب الأنصار، باب تزویج النبی خدیجة وفضلها (۲۳۰/۴) و صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب فضائل خدیجة أم المؤمنین ﷺ (۱۳۲/۷).

۳- به روایت بخاری، کتاب بدء الوحی، باب کیف کان بدء الوحی إلى رسول الله (۳/۱) و ابن أبي شيبعة، المغازي (۱۰۳).

۴- نگا: بخش وحی در این کتاب.

دوست داشت و پیامبر ﷺ نیز ایشان را دوست داشت؛ ام المومنین خدیجه در دوران حیات و پس از وفات، جایگاه خاصی نزد رسول الله ﷺ داشت.

پیامبر ﷺ این فضیلت ایشان را پاس داشت و در دوران حیاتش با زنی دیگر ازدواج نکرد تا آنکه ایشان از دنیا رفت و برای وفاتش به شدت غمگین شد و همواره او را یاد می کرد و به محبت و برتری ایشان بر دیگر امهات المؤمنین اعتراف داشت و می فرمود: «محبت او به من روزی داده شده بود».^۱ و می فرمود: «هنگامی که مردم به من کافر شدند او به من ایمان آورد و هنگامی که مردم مرا تکذیب کردند او مرا تایید و تصدیق کرد و هنگامی که مردم مرا محروم ساختند او با مالش مرا دلداری داد و هنگامی که از دیگر زنان، فرزندان نشدم الله از طریق او به من فرزند داد».^۲

و پس از وفاتش به دوستان او سر می زد و در حشاش نیکی می کرد و هرگاه گوسفندی ذبح می کرد می فرمود: «از آن به دوستان خدیجه بفرستید».^۳

و پیامبر ﷺ هرگاه صدای «هاله» خواهر خدیجه را می شنید، به یاد صدای همسرش می افتاد و این باعث آرامش او می شد، چنانکه در صحیحین آمده است.^۴

ایشان سه سال پیش از هجرت و قبل از واقعه اسراء از دنیا رفت، و در هنگام وفات پنجاه و پنج سال داشت و در حجون به خاک سپرده شد.^۵

۱- به روایت امام مسلم در صحیحش، کتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب فضائل خدیجة أم المؤمنین ﷺ (۱۳۴/۷).

۲- نگا: ابن حجر، الإصابة (۲۸۳/۴).

۳- نگا: صحیح بخاری، کتاب مناقب الأنصار، باب تزویج النبی خدیجة وفضلها ﷺ (۲۳۱/۴).

۴- به روایت بخاری در صحیحش، باب تزویج النبی خدیجة وفضلها (۲۳۱/۴).

۵- نگا: حوادث قبل از هجرت در این کتاب.

هرقدر هم درباره خدیجه بنویسیم نمی‌توانیم حق ایشان را ادا کنیم، اما آنچه اینجا نوشتیم، اشاراتی بود و مجال نوشتن درباره ایشان چندین جلد کتاب است.

سَوْدَه بنت زَمَعَه رضی الله عنها:

ایشان سَوْدَه بنت زَمَعَه قریشی عامری^۱ دومین همسر پیامبر ﷺ است که پس از وفات شوهرش سکران بن عمرو با ایشان ازدواج کرد. ایشان همراه شوهرش اسلام آورد و به حبشه هجرت کرده بود و پس از بازگشت از حبشه، شوهرش از دنیا رفت.^۲ ایشان نخستین زنی است که پیامبر ﷺ پس از خدیجه با او ازدواج کرد و تا سه سال یا بیشتر، با زن دیگری ازدواج نکرد؛ و ایشان در این مدت به دختران پیامبر ﷺ رسیدگی می‌کرد تا اینکه پیامبر ﷺ با عایشه رضی الله عنها ازدواج نمود.^۳

ام المومنین سوده مزاح را دوست داشت و سخنانی را به قصد خندانن پیامبر ﷺ به زبان می‌آورد.^۴

زنی بود که بسیار روزه می‌گرفت و زاهد و خوش‌اخلاق بود^۵ و وارد شده که سوده روز و شبش را به قصد خشنودی رسول الله ﷺ به عایشه همسر پیامبر بخشید.^۶

۱- معمر بن المثنی، أزواج النبي (۶۱).

۲- ابن سعد، الطبقات الكبرى (۵۴/۸) و ابن حجر، الإصابة (۳۳۸/۴).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۶۵/۲) و عبدالمنعم الهاشمی، أزواج النبي (۱۱۶).

۴- ابن سعد، الطبقات (۵۴/۸).

۵- العصامی، سمط النجوم العوالی (۱۴۴/۷) و بخاری، التاريخ الصغير (۱۷۸).

۶- نگا: ابن سعد، الطبقات (۵۴/۸).

و در صحیح مسلم از عایشه روایت است که می‌گفت: «زنی ندیدم که مانند سوده دوست داشته باشم در پوست او باشم (یعنی به جای او باشم)، قاطعیت داشت و پر انرژی بود».^۱ و هنگامی که زنان پیامبر ﷺ در دوران خلافت عمر رضی الله عنه به حج رفتند، با آنان به حج نرفت و گفت: «من به همراه رسول الله ﷺ حج و عمره را به جا آورده‌ام و اکنون در خانه‌ام می‌مانم چنانکه الله مرا امر کرده است». و چنین بود تا آنکه در خلافت عمر بن خطاب از دنیا رفت^۲ و ایشان بر وی نماز گزارد و در بقیع به خاک سپرده شد.^۳

ایشان بخشنده بود و بسیار صدقه می‌داد تا جایی که وقتی عمر بن خطاب برای ایشان کیسه‌ای از درهم فرستاد، فرمود: این چیست؟ گفتند: درهم است. فرمود: در کیسه خرمای؟ و آن را میان بینوایان تقسیم کرد.^۴

تعدادی از صحابه و تابعین از ایشان حدیث روایت کرده‌اند و ایشان احادیث کمی روایت کرده‌است.

عایشه دختر صدیق رضی الله عنه (سال ۹ قبل از هجرت - ۵۸ هجری):

مادرش ام رومان دختر عمیر بن عامر دهمان بود^۵ و در سال چهارم بعثت به دنیا آمد.^۶ کنیه عایشه ام عبدالله بود.^۷ رسول الله ﷺ می‌فرماید: «دو بار تو را در خواب دیدم، دیدم که در تکه پارچه‌ای از حریر بودی و [ملائکه]

۱- به روایت مسلم در صحیحش، کتاب الرضاع، باب جواز هبتها نوبتها لضررتها (۱۷۴/۴). و نگا: ابن سعد، الطبقات (۵۴/۸).

۲- نگا: ابن سعد، الطبقات (۵۵/۸).

۳- نگا: البلاذری، أنساب الأشراف (۱۸۱/۱) و ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۶۶/۲).

۴- ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۶۹/۲) و ابن سعد، الطبقات (۵۶/۸).

۵- ابن سعد، الطبقات الكبرى (۵۸/۸).

۶- نگا: ابن سعد، الطبقات (۵۹/۸).

۷- ابن سعد، الطبقات (۶۳/۸).

می‌گفت: این همسر توست؛ و از آن پرده برمی‌داشتم و می‌دیدم که تویی؛ پس گفتم: اگر این از سوی الله باشد آن را به انجام می‌رساند».^۱

رسول الله ﷺ در مکه با ایشان ازدواج نمود و همراه پدر و مادرش به مدینه مهاجرت کرد و پس از هجرت، در حالی که نه سال داشت با وی هم‌خانه شد؛ او تنها همسر باکرهٔ پیامبر ﷺ از میان همسرانش بود و ایشان به همین سبب بر دیگر زنان پیامبر افتخار می‌کرد.^۲

ایشان از نظر ترتیب ازدواج، سومین همسر پیامبر ﷺ است و همراه با ایشان در مدینه زندگی کرد و در غزوات بسیاری همراه پیامبر بود. پیامبر ﷺ ایشان را بسیار دوست داشت و بارها ایشان را بشارت داد که در بهشت همراه او خواهد بود.^۳

ایشان در تعدادی از غزوات همراه پیامبر بودند و الله در آیاتی که تا روز قیامت خوانده می‌شود، براءت ایشان از تهمت‌های را اعلام نمود که منافقان و همراهان‌شان متوجه او نمودند.^۴

رسول الله ﷺ در حجرهٔ ایشان پرستاری می‌شدند و در آغوش ایشان از دنیا رفتند. رسول الله ﷺ در حالی از دنیا رفت که ایشان هجده سال داشت و پس از رسول الله ﷺ مورد عنایت مسلمانان بود و بیشترین کسانی که با ایشان در ارتباط بودند و از ایشان علم دریافت کردند فرزندان اسماء خواهر ایشان بودند و از مشهورترین آنان عبدالله بن زبیر و عروهٔ بین زبیر و دیگران

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب النکاح، باب النظرة إلى المرأة قبل التزويج (۱۳۱/۶).

۲- الصالحی الشامی، أزواج النبی (۹۸).

۳- ابن سعد، الطبقات (۷۹/۸).

۴- حادثهٔ افک در غزوة بنی مصطلق را در همین کتاب بخوانید.

هستند.^۱ ایشان از بیشترین کسانی هستند که شاهد نزول وحی بر پیامبر ﷺ بودند و نزدیک به ۲۲۰۰ حدیث از رسول الله ﷺ نقل کرده است،^۲ و پس از وفات پیامبر ﷺ از مراجع اهل مدینه در امر فتوا بودند. و هنگامی که ام سلمه به خاطر عایشه ایشان را مورد عتاب قرار داد، رسول الله ﷺ فرمودند: «ای ام سلمه، مرا درباره عایشه آزار نده که به الله سوگند در بستر هیچیک از شما همسرانم نبودم که بر من وحی نازل شود، جز او».^۳ همچنین ایشان پس از شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و بازگشت حسن و حسین از عراق، بسیار با آن دو ارتباط داشت.^۴ ایشان بر اساس قول راجح در ماه رمضان سال ۵۸ هجری در مدینه درگذشت.^۵

حفصه دختر عمر فاروق رضی الله عنهما (۱۸ قبل از هجرت - ۴۵ هجری):

ایشان یکی از دختران امیر المؤمنین عمر فاروق است که پنج سال پیش از بعثت به دنیا آمد. مادر ایشان زینب بن مظعون است.^۶ رسول الله ﷺ در سال سوم هجرت با ایشان ازدواج کرد.^۷ ایشان با پیامبر ﷺ زندگی کرد و

۱- نگا: الرواة عن عائشة رضی الله عنها، نزد: جمعة، أحمد خليل، نساء أهل البيت، (۱۴۹).

۲- نگا: الخزرجی، خلاصة تهذيب الكمال (۴۹۳/۱).

۳- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب فضل عائشة رضی الله عنها (۲۲۱/۴).

۴- الذهبي، سير أعلام النبلاء (۱۹۲/۲) و ابن سعد، الطبقات (۸۱/۸) و الصالحی الشامي، أزواج النبي (۱۳۵).

۵- برای مطالعه بیشتر درباره زندگی عایشه پس از شهادت عثمان بن عفان رضی الله عنه، ببینید: سعید الأفغانی، عائشة والسياسة، چاپ دوم، قاهره، لجنة التأليف والترجمة ۱۹۵۷م (۶۰).

۶- الصالحی الشامي، أزواج النبي (۱۳۷).

۷- ذهبي، سير أعلام النبلاء (۲۷۷/۳)؛ الصالحی الشامي، أزواج النبي (۱۳۹).

از علم و ادب ایشان آموخت و پس از وفاتش زندگی کرد و عصر شکوفای خلفای راشدین و فتنه‌های پس از شهادت عثمان را دید، همچنان مدتی از دوران خلافت معاویه را زندگی کرد. برادران وی از فرزندان عمر به ویژه عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نزدیکترین مردم به ایشان بود و بیشتر از دیگران از او علم آموخت. ایشان در شعبان سال ۴۵ هجری در حالی که شصت سال داشت، دیده از جهان فرو بست.^۱

حجره او و عایشه و سوده کنار هم بود و قول راجح‌تر آن است که حجره او در جنوب حجره عایشه قرار داشت یعنی همان جایی که امروزه زائران قبر شریف می‌ایستند.^۲

ام سلمه رضی الله عنها (۱۴ قبل از هجرت - ۴۹ هجری):

نام ایشان هند بنت ابی امیه بن المغیره المخزومیة است.^۳ همسرشان ابوسلمه بن عبدالأسد^۴ به شهادت رسید و پس از وی رسول الله ﷺ در ماه شوال سال چهارم هجری با ایشان ازدواج کرد. ایشان در بسیاری از مواقع، به پیامبر ﷺ مشورت می‌داد^۵ و جایگاه خاصی نزد رسول الله ﷺ

۱- ابن سعد، الطبقات الكبرى (۸۶/۸) و سیر أعلام النبلاء (۲/۲۲۹) و الصالحی الشامی، أزواج النبی (۱۴۴).

۲- نگا: السمهودی، وفاء الوفاء (۲/۴۶۰) و النجار، أخبار مدينة الرسول (۷۳).

۳- ابن حجر، شهاب الدین أبو الفضل أحمد بن علی عسقلانی (وفات ۸۵۲ هجری)، الإصابة فی تمییز الصحابة، چاپ اول، قاهره، چاپخانه السعادة، ۱۳۲۸ هجری (۴/۴۵۸) و ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/۲۰۱) و معمر بن المثنی، أزواج النبی (۶۴).

۴- نگا: شرح حال او نزد ابن حجر، الإصابة (۲/۳۳۵).

۵- نگا: رای ایشان درباره حلق (تراشیدن سر) در غزوه صلح حدیبیة نزد بخاری در صحیح، باب الشروط فی الجهاد (۳/۱۸۲) و ابن هشام، السیرة النبویة (۳/۳۱۹) و الصالحی الشامی، أزواج النبی (۱۵۷).

داشت و همراه ایشان در بسیاری از غزوات حضور داشت. ام سلمه پس از پیامبر ﷺ زندگی کرد و شاهد دوران خلفای راشدین بود و فتنه‌های پس از شهادت عثمان را دید. ایشان ارتباط خاصی با علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان داشت.^۱ ام سلمه در آغاز دوران یزید بن ابی سفیان در سال ۶۱ هجری دیده از جهان بست و آخرین همسران پیامبر که بود فوت نمود.^۲

زینب بنت جحش رضی الله عنها:

زینب بنت جحش: ایشان زینب بنت جحش بن رباب، ام المؤمنین، دختر عمه رسول الله، امیمه دختر عبدالمطلب بن هاشم است. دایی ایشان حمزه بن عبدالمطلب و خاله ایشان صفیه دختر عبدالمطلب است که از نخستین اسلام آورندگان و از مهاجران نخست است.^۳

رسول الله ﷺ او را به نکاح برده آزاد شده‌اش زید بن حارثه در آورد. زید از اینکه زینب به سبب نَسَبش خود را از او بالاتر می‌دید و اینگونه باعث آزار او می‌شد به نزد رسول الله ﷺ شکایت برد. رسول الله ﷺ خطاب به زید می‌فرمود: «همسرت را نگه دار». اما او طلاقش داد.

پس از پایان عده‌اش، پیامبر ﷺ به امر خداوند با وی ازدواج نمود تا عادت فرزندخواندگی را از بین ببرد. ﴿لَيْكِي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ ﴿٣٧﴾ [الأحزاب: ۳۷]

۱- سیوطی، مسند أمهات المؤمنین، (۴۴).

۲- ابن حجر، الإصابة (۲۶۰/۴) و ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۶۳/۲) و الصالحی الشامی، أزواج النبي (۱۵۸).

۳- ابن حجر، الإصابة (۳۱۳/۴) و ذهبی، تاریخ الإسلام (۲۵۶/۲) و ابن سعد، الطبقات (۱۸/۸) و بلاذری، أنساب الأشراف (۱۹۱/۱).

«تا برای مؤمنان در مورد ازدواج با همسرانِ پسرخوانده‌هایشان که از آنان کام گرفته‌اند [و طلاقشان داده‌اند]، هیچ گناهی نباشد؛ و فرمان الله همواره انجام‌پذیر است»، تا تأکیدی باشد بر اینکه زید بن حارثه فرزند پیامبر نیست. الله تعالی می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾﴾ [الأحزاب: ۴۰]

«محمد هرگز پدر هیچ‌یک از مردان شما [از جمله زید] نیست؛ بلکه رسول الله و خاتم پیامبران است؛ و الله همواره به همه چیز داناست». و الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ ۚ وَلَكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٥﴾﴾ [الأحزاب: ۵]

[انان (پسرخوانده‌ها) را به پدرانشان نسبت دهید [که] نزد الله عادلانه‌تر است. اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، برادران دینی و بردگان آزادشده [و در حکم دوستان] شما هستید. در مورد آنچه [قبلاً] اشتباه کرده‌اید، گناهی بر شما نیست؛ ولی [در مورد] آنچه دل‌هایتان قصد آن را دارد [و عمداً بر زبان می‌آورید، مسؤول هستید و گناهکار می‌شوید؛ پس اگر توبه کنید،] همواره الله آمرزندهٔ مهربان است»، و از آن پس زید، زید بن حارثه خوانده می‌شد. ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ۗ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطْرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطْرًا ۗ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾﴾ [الأحزاب: ۳۷]

«[به یاد آور] وقتی به [زید بن حارثه] - کسی که الله به او نعمت [اسلام] داده بود و تو نعمت [آزادی] به او بخشیده

بودی- [به نصیحت] می‌گفتی: «همسرت را نزد خویش نگه دار و از الله پروا کن» و در دل خویش چیزی را [در مورد ازدواج با زینب پس از طلاقش] پنهان می‌داشتی که الله آشکارکننده آن بود و [چون این ازدواج، با سنت‌های جاهلی مغایر بود] از [سرزنش] مردم می‌ترسیدی؛ حال آنکه الله سزاوارتر است که از او بترسی. پس هنگامی که زید نیازش را از وی به پایان بُرد [و طلاقش داد]، او را به ازدواج تو درآوردیم تا برای مؤمنان در مورد ازدواج با همسرانِ پسرخوانده‌هایشان که از آنان کام گرفته‌اند [و طلاقشان داده‌اند]، هیچ گناهی نباشد؛ و فرمان الله همواره انجام‌پذیر است».

الله تعالی به پیامبر خبر داده بود که زید همسرش را طلاق خواهد داد تا پس از آن پیامبر با او ازدواج کند، اما با این حال به زید می‌فرمود: «از الله پروا کن و همسرت را نگه دار»، بنابراین، الله تعالی بخاطر این کار، ایشان را مورد عتاب قرار داد و فرمود: ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [الأحزاب: ۳۷] «و در دل خویش چیزی را [در مورد ازدواج با زینب پس از طلاقش] پنهان می‌داشتی که الله آشکارکننده آن بود و [چون این ازدواج، با سنت‌های جاهلی مغایر بود] از [سرزنش] مردم می‌ترسیدی؛ حال آنکه الله سزاوارتر است که از او بترسی».

شاید یکی دیگر از اهداف این ازدواج، جا انداختن مساوات در میان مردم بود. ایشان با همسر سابق برده آزاد شده‌اش ازدواج می‌کرد، درحالی که عرب با بردگان آزاد شده ازدواج نمی‌کردند. از انس روایت است که می‌گوید: «وقتی عده زینب به پایان رسید پیامبر به زید فرمود: «برو و او را برای من خواستگاری کن»^۱ پس درحالی نزد او رفت که زینب آرد خود را خمیر می‌کرد. زید می‌گوید: وقتی او را دیدم در دلم بزرگ

جلوه نمود تا جایی که نمی‌توانستم به او بنگرم؛ زیرا رسول الله از او یاد کرده بود (خواستگاری کرده بود) پس به او پشت کردم و به عقب رفتم و گفتم: ای زینب، بشارت باد تو را، رسول الله تو را یاد می‌کند (خواستگاری می‌کند). زینب گفت: کاری نمی‌کنم تا آنکه از پروردگار مشورت بخواهم، سپس به محل نماز خود رفت و قرآن نازل شد که: ﴿فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ [الأحزاب: ۳۷] «پس هنگامی که زید نیازش را از وی به پایان بُرد [و طلاقش داد]، او را به ازدواج تو درآوردیم تا برای مؤمنان در مورد ازدواج با همسرانِ پسرخوانده‌های شان که از آنان کام گرفته‌اند [و طلاقشان داده‌اند]، هیچ گناهی نباشد؛ و فرمان الله همواره انجام‌پذیر است» و همین [کلام پروردگار متعال] به عنوان عقد قلمداد شد و رسول الله آمد و بدون اجازه بر وی داخل شد.^۱

پیامبر ﷺ در روز ازدواج با ایشان به صحابه و ولیمه داد و برخی از آنها تا دیروقت آنجا ماندند و به خانه‌هایشان نرفتند و پیامبر ﷺ به دلیل حیای زیادی که داشت، آنها را از خانه‌اش بیرون نکرد، پس این قول حق تعالی نازل شد که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَّظِيرِ لِّإِنَّهُ وَلَكِنَّ إِذَا دُعِيتُمْ فَأَدْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَسْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِيهِ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِيهِ مِنْ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ

۱- نگا: صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب زواج زینب بنت جحش و نزول آیه الحجاب وإثبات ولیمة العرس (۴/۱۴۸-۱۴۹) و نگا: طبقات ابن سعد (۸/۱۰۳).

اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿۵۳﴾ [الأحزاب: ۵۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر داخل نشوید؛ مگر آنکه برای [صرف] غذایی به شما اجازه داده شود؛ [آن هم] بی آنکه [زودتر از وقت غذا بروید و] منتظر آماده شدنش باشید؛ ولی هنگامی که شما را فراخواندند وارد شوید و چون غذا خوردید پراکنده گردید و سرگرم [بحث و] گفتگو نشوید. این [رفتارتان] پیامبر را می‌آزارد و او از [ابراز این موضوع در برابر] شما شرم دارد؛ و [لی] الله از [بیان] حق شرم ندارد. و هنگامی که از آنان [= همسران پیامبر] چیزی از وسایل زندگی را [به عاریت] خواستید، [نیازتان را] از پشت پرده از آنان بخواهید [چرا که] این [کار] برای دل‌های شما و آنان پاک‌تر است؛ و [همچنین] برایتان سزاوار نیست که رسول الله را بیازارید و هرگز شایسته شما نیست که پس از [وفات] او با همسرانش ازدواج کنید. به راستی که این [کار] نزد الله [گناهی] بزرگ است».^۱ ایشان در زیبایی و مقام و منزلت با عایشه دختر صدیق برابری می‌کرد. دیندار و پرهیزگار و عابد و بسیار اهل صدقه بود؛ چنانکه وی را ام المساکین می‌نامیدند. ایشان خرازی (دوزنگی) می‌کرد و از کسب خود صدقه می‌داد.^۲

و در صحیحین، در حدیث افک آمده که عایشه فرمود: رسول الله درباره کار من از زینب پرسید، پس به زینب فرمود: «چه چیزی دانسته‌ای یا دیده‌ای؟» ایشان گفت: یا رسول الله، از شنوایی و بینایی ام محافظت می‌کنم. جز خیر چیزی از او ندیده‌ام. عایشه می‌فرماید: او از میان

۱- نگا: صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قول لا تدخلوا بیوت النبی (۲۴/۶) و نگا:

تفسیر ابن کثیر (۱۵۱۳/۴).

۲- نگا: ابن حجر، الإصابة (۳۱۳/۴).

همسران پیامبر تنها کسی بود که خواهان جایگاهی همچون من بود و الله او را با وَزَع [و تقوایش] حفظ کرد. اما خواهرش حمنه [به خیال خودش] برای او می‌جنگید، پس همراه هلاک شدگان، هلاک شد [و در بهتان شرکت کرد و حد تهمت بر وی جاری شد].^۱

عایشه می‌گوید: «هرگز زنی را در دین‌داری مانند زینب ندیدم، زنی که متقی‌تر و راستگوتر از زینب باشد و مانند او صلۀ رحم را نگه دارد و امانت‌دارتر از او و مانند او اهل صدقه باشد. وی بسیار زاهد و اهل صدقه بود». ^۲

رسول الله ﷺ او را برای صدقۀ بسیارش ستوده است و از این جهت با کنایه او را دارای دستان بلند معرفی کرده است. از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «زودتر از همه شما کسی به من ملحق می‌شود که دستش بلندتر باشد. عایشه می‌فرماید: هریک از همسران پیامبر ﷺ دستش را دراز می‌کرد که کدامیک دستش بلندتر است، اما بلند دست‌ترین ما زینب بود زیرا با دستانش کار می‌کرد و صدقه می‌داد». ^۳

یکی از مصادیق زهد ایشان آن بود که وقتی عطایا توزیع می‌شد، عمر سهم زینب را برای ایشان ارسال کرد، همینکه به دستش رسید فرمود: الله عمر را ببخشد. دیگر خواهران من بهتر از من می‌توانستند این مال را توزیع کنند. پس به ایشان گفته شد: همه اینها سهم تو است. گفت:

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب المغازی، باب حدیث الإفک (۶۰/۵). نگا: صحیح مسلم، کتاب التوبه، باب فی حدیث الإفک وقبول توبه القاذف (۸/۱۷۷-۱۱۸).

۲- نگا: حدیث افک در غزوه بنی مصطلق از همین کتاب.

۳- به روایت مسلم در صحیحش کتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب من فضائل زینب (۱۴۴/۷) و نگا: طبقات ابن سعد (۱۰۸/۸).

سبحان الله! و خود را با لباسی [از آن عطایا] پوشاند. سپس فرمود: آن را بریزید و بر آن پارچه‌ای بیندازید. سپس به برزه بنت رافع گفت: دستت را به آن داخل کن و مشتی از آن بردار و به نزد بنی فلان - از خویشاوندن او و ایتم خویشاوند او - ببر؛ سپس آن را [به همان شکل] تقسیم کرد تا آنکه مقداری در زیر لباس باقی ماند که برزه به او گفت: ای ام المومنین، خداوند شمار را ببخشد، به الله سوگند ما نیز در این حقی داشتیم. فرمود: هر آنچه زیر پارچه مانده برای شماست. برزه می‌گوید: پارچه را برداشتیم و دیدیم که هشتاد و پنج درهم است. سپس دست خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: «خداوندا، پس از این سال دیگر عطایای عمر به من نرسد». و [پیش از آن سال] درگذشت.^۱ ایشان یازده حدیث از رسول الله ﷺ روایت کرده است.^۲

زینب بنت جحش هنگام وفاتش فرمود: من کفن خود را آماده کرده‌ام، پس اگر عمر برایم کفن فرستاد، یکی از آنها را صدقه دهید و هرگاه نتوانستید پس از نهادن من [در قبر]، ازارم را صدقه دهید. ایشان نخستین همسر پیامبر بود که پس از وفات پیامبر، به ایشان ملحق شد؛ در سال بیستم هجری از دنیا رفت. عمر بن خطاب بر ایشان نماز گزارد و در بقیع به خاک سپرده شد.^۳

۱- نگا: ابن سعد، الطبقات (۱۱۰/۸).

۲- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۱۸/۲).

۳- نگا: طبقات ابن سعد (۱۰۹/۸) و أنساب الأشراف بلاذری (۱۹۲/۱) و أسد الغابة ابن أثير (۱۴۰/۷).

جُوَیْرِيَّة بنت حارث رضی اللہ عنہا (۱۴ قبل از هجرت - ۵۰ هجری):

نام ایشان بَرَّة بود که رسول الله ﷺ وی را جُوَیْرِيَّة نامید. ایشان دختر حارث بن ابی ضرار، رهبر بنی مصطلق بود که در غزوهٔ بنی مصطلق به اسارت گرفته شد و در سهم مردی از انصار افتاد پس به شکایت به نزد رسول الله آمد و ایشان نیز وی را خرید و آزاد کرد و سپس در سال پنجم هجری با وی ازدواج کرد.^۱ ایشان بقیهٔ عمر خود را در کنار رسول الله زندگی کرد و عصر خلافت راشد و وقایع آن را شاهد بود و در سال ۵۶ هجری در ۶۵ سالگی از دنیا رفت.^۲

ام حبیبه، دختر ابوسفیان رضی اللہ عنہما (۲۸ قبل از هجرت - ۴۴ هجری):

نام ایشان رمله است و دختر ابوسفیان، صخر بن حرب، رهبر مشهور قریش می‌باشد و مادر ایشان صفیه بن ابی العاص بن امیه است. ایشان زنی مؤمن و نیکوکار بود. همراه با مسلمانان به همراه همسرش عبیدالله بن جحش به حبشه هجرت کرد؛ سپس همسرش نصرانی شد و درگذشت؛ اما با وجود ارتداد شوهرش، بر اسلامش ثابت قدم ماند؛ پس پیامبر ﷺ او را خواستگاری کرد و درحالی‌که در حبشه بود مهریه‌ای برای او فرستاد و با او ازدواج کرد؛ و در سال ششم هجری به مدینه مهاجرت نمود. وی به دور از خانوادهٔ خود که مشرک بودند و در راس آنان رهبر قریش، ابوسفیان بن حرب (پدرش)، زندگی کرد تا آنکه خانواده‌اش در

۱- نگا: غزوهٔ بنی مصطلق از این کتاب. الإصابة ابن حجر (۲۶۵/۴) و دلائل النبوة بیهقی (۴۷/۴).

۲- ابن حجر، الإصابة (۲۶۶/۴) و ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۶۳/۲) و الصالحی الشامي، أزواج النبي (۲۱۰).

روز فتح مکه مسلمان شدند. ایشان از علم رسول الله برگرفت و پس از ایشان در دوران خلافت راشده و بخشی از خلافت برادرش معاویه زندگی کرد.^۱ ایشان دارای هیبت و جلال بود و در سال ۴۴ هجری در مدینه درگذشت.^۲

میمونه بنت حارث رضی الله عنها (۱۸ قبل از هجرت - ۵۱ هجری):

نام ایشان بَرّة بود که رسول الله ایشان را میمونه نامید. ایشان دختر حارث بن حزن هلالی بود که رسول الله صلی الله علیه و آله در عمره قضا در سال هفتم هجری با وی ازدواج کرد.^۳ او خاله عبدالله بن عباس و خالد بن ولید^۴ و خواهر ناتنی (از جهت مادری) اسماء بنت عمیس بود. او در خانه رسول الله صلی الله علیه و آله زندگی کرد و از علم وی فرا گرفت و پس از ایشان در دوران خلافت راشده زندگی کرد. و شاهد وقایع آن دوران بود و مدتی از خلافت معاویه را نیز درک کرد تا آنکه در سال ۵۱ هجری از دنیا رفت.^۵ از ایشان بیش از هفتاد حدیث نقل شده که از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است.^۶

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/۲۲۲).

۲- ابن حجر، الإصابة (۴/۳۰۷) و ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/۲۲۲) و الصالحی الشامی، أزواج النبی (۱۶۴).

۳- سیره ابن هشام (۳/۳۷۲) و طبقات ابن سعد (۸/۱۳۲).

۴- طبقات ابن سعد (۸/۱۳۲) و سیره ابن هشام (۳/۳۷۲).

۵- ابن حجر، الإصابة (۴/۴۱۳) و ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/۲۴۵) و الصالحی الشامی، أزواج النبی (۱۶۴).

۶- نگا: الخزرجی، خلاصة تهذیب الكمال (۱/۴۹۶).

صفیه دختر حیی رضی الله عنها (۱۰ قبل از هجرت - ۵۲ هجری):

ایشان صفیه دختر حیی بن اخطب از نسل پیامبر خدا هارون است. و پدرش سرور بنی نضیر بود. شوهرش که از یهود خیبر بود در اثنای غزوة خیبر کشته شد و خود اسیر گشت، پس رسول الله ﷺ او را آزاد کرد و در شوال سال هفتم هجری با ایشان ازدواج کرد.^۱ صفیه، علی‌رغم دشمنی پیامبر نسبت به یهود و کشته شدن پدر و شوهرش توسط پیامبر - که هر دو از سران یهود بودند -، رسول الله ﷺ را دوست می‌داشت. زیرا الله سینه او را برای اسلام گشود و رسول خدا برای او دعا نمود تا هرچه علیه او در دل داشت، از بین برود؛ و پیامبر ﷺ به ایشان خبر داد که او دختر یک پیامبر است و عمویش پیامبر است و همسر یک پیامبر است. پس از وفات رسول الله ﷺ در دوران خلفای راشدین زنده بود و حوادث این دوران را شاهد بود و مدتی از خلافت معاویه را در قید حیات بود و در سال ۵۲ هجری از دنیا رفت.^۲

ماریه قبطیه رضی الله عنها:^۳

ایشان مادر ابراهیم، فرزند پیامبر ﷺ است. زنی مؤمن از اهل مصر بود و نام کامل ایشان ماریه بنت شمعون از شهر حفن در استان منیای مصر است و پدرش از بزرگان قبط بود.^۴

۱- ابن سعد، الطبقات (۲۱۶/۸).

۲- ابن حجر، الإصابة (۳۴۸/۴) و ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۳۵/۲) و الصالحی الشامی، أزواج النبي (۲۱۳).

۳- ابن سعد، الطبقات (۲۱۶/۸).

۴- برای تفصیل بیشتر، نامه پیامبر به مقوقس را در همین کتاب بخوانید.

ایشان در سال هفتم هجری، ضمن هدایایی که مقوقس یا «کیرس» حاکم مصر به پیامبر ﷺ فرستاده بود، به همراه خواهرش سیرین نزد پیامبر ﷺ آمدند. رسول الله ﷺ اسلام را به آن دو پیشنهاد کرد و اسلام آوردند و اسلام‌شان نیکو شد.^۱ پیامبر ﷺ سیرین را به حسان بن ثابت بخشید و ماریه را برای خود برگزید. او زنی زیبا و خردمند بود و باعث تحریک غیرت زنانهٔ عایشه و دیگر زنان پیامبر شد.^۲

او در سال هشتم هجری، ابراهیم را برای پیامبر ﷺ به دنیا آورد که یک سال و چند ماه زنده ماند و در ماه ربیع الاول سال دهم هجری از دنیا رفت، و رسول الله ﷺ و ماریه برای او غمگین شدند.^۳ رسول الله ﷺ در حالی که از ایشان راضی بود، از دنیا رفت و در مورد مصریان به نیکی سفارش نموده و فرمود: «شما مصر را فتح خواهید کرد و آن سرزمینی است که در آن [از] قیراط [که بخشی از دینار است زیاد] نام برده می‌شود، پس چون آنجا را گشودید به اهلس نیکی کنید زیرا آنان حرمت و خویشاوندی دارند».^۴ ماریهٔ خالهٔ عبدالرحمن بن حسان بن ثابت است.^۵ ایشان در سال شانزدهم هجری از دنیا رفت و عمر بن خطاب بر او نماز گزارد و در بقیع به خاک سپرده شد.^۶

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری (۲۱۲/۸-۲۱۴).

۲- نگا: ابن سعد، الطبقات (۲۱۲/۸).

۳- نگا: ابن سعد، الطبقات (۲۱۶/۸).

۴- به روایت مسلم در صحیحش، کتاب الفضائل، باب وصیة النبی بأهل مصر (۱۹۰/۷).

۵- ابن سعد، الطبقات (۲۱۵/۸).

۶- طبقات ابن سعد (۲۱۴/۸) و تاریخ طبری (۴۷۵/۲).

برخی از علما ایشان را کنیز پیامبر می‌شمارند؛ به هر حال، او مادر فرزند رسول الله ﷺ است؛ و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: «فرزندش او را آزاد کرد».^۱ یعنی ایشان در حیات پیامبر و با به دنیا آمدن ابراهیم آزاد شد، در نتیجه دیگر کنیز نبود. دینداری و اسلام ایشان نیکو بود و همانند دیگر امهات المؤمنین، دارای جایگاه والایی نزد صحابه داشت و عمر بسیار کوشا بود که مردم در تشییع جنازه ایشان شرکت کنند و خود مردم را به آن فرا می‌خواند.^۲

۱- ابن سعد، الطبقات (۲۱۳/۸).

۲- ابن سعد، الطبقات (۲۱۶/۸).

محل زندگی مادران مؤمنان

مادران مؤمنان به جز خدیجه که در مکه درگذشت، در حیات پیامبر ﷺ و پس از وفات ایشان در مدینه زندگی کردند. محل استقرار و اقامت دائمی آنان در خانه‌ها و حجره‌های‌شان بود که معمولاً توسط رسول الله ﷺ برای آنان تعیین شده بود. ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳] «و در خانه‌هایتان بمانید و همچون جلوه‌گری [زنان در دوران] جاهلیت پیشین، جلوه‌گری [و خودنمایی] نکنید و نماز برپا دارید و زکات بپردازید و از الله و پیامبرش اطاعت کنید. ای اهل خانه [پیامبر]، جز این نیست که الله می‌خواهد پلیدی [و آزار بیگانگان] را از شما دور نماید و شما را کاملاً پاک گرداند». و برخی از آنان با همراهی محارم خود، برای ادای حج به مکه می‌رفتند.^۱ چنانکه ام المؤمنین عایشه، پیش از واقعه جمل با همراهی خواهرزاده‌اش عبدالله بن زبیر^۲ که فرزند اسماء رضی الله عنها بود، به عراق رفت و هرگاه این سفر را به یاد می‌آورد، استغفار می‌کرد و می‌گریست که بر پیشمانی ایشان از این سفر دلالت می‌کند.^۳ اما عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

۱- مسند احمد (۳۲۴/۶).

۲- تاریخ طبری (۱۷۳/۵) و تاریخ ابن اثیر (۲۰۹/۳) و البداية والنهاية ابن کثیر (۲۱۳/۷).

۳- ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۷۷/۲).

از اینکه خواهرش حفصه همراه با عایشه رضی الله عنهما به عراق برود، جلوگیری کرد. چنانکه ام حبیبیه با وجود آنکه خواهر خلیفه مسلمانان، معاویه بود، ماندن در مدینه و عدم هجرت به دمشق را که مقر خلافت در آن دوران بود، ترجیح داد. هرچند روایت شده که ایشان از دمشق دیدن کرد اما فوراً به مدینه برگشت.^۱ شاید مادران مؤمنان این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به عموم مردم را به یاد داشتند که فرمود:

«شام فتح می‌شود و مردمی از مدینه بیرون می‌روند درحالی‌که خانواده خود را با خود می‌برند و زندگی در آنجا را برایشان زیبا جلوه می‌دهند، حال آنکه مدینه برای آنان بهتر است، اگر می‌دانستند؛ سپس یمن فتح می‌شود و مردمی از مدینه بیرون می‌روند درحالی‌که خانواده خود را با خود می‌برند و زندگی در آنجا را برایشان زیبا جلوه می‌دهند حال آنکه اگر می‌دانستند، مدینه برایشان بهتر است؛ سپس عراق فتح می‌شود و قومی با خانواده خود به سوی آن خارج می‌شوند درحالی‌که آنجا را برایشان زیبا جلوه می‌دهند، اما اگر می‌دانستند، مدینه برایشان بهتر است.»^۲ حال اگر مدینه برای عموم مردم بهتر باشد، امهات المؤمنین شایسته‌تر به آن هستند، خصوصاً وقتی که امر شده‌اند تا در مدینه بمانند: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب: ۳۳] «و در خانه‌هایتان بمانید».

۱- ابن عساکر، تاریخ دمشق، تراجم النساء (۷۰) و جمعة: نساء أهل البيت (۳۹۹).

۲- مسلم، کتاب الحج، باب الترغيب في المدينة عند فتح الأمصار (۱۲۲/۴) و نگا: تخریج حدیث نزد صالح الرفاعی، الأحادیث الواردة في فضائل المدينة (۱۹۱).

روابط اجتماعی امهات المؤمنین

پس از وفات پیامبر ﷺ، امهات المؤمنین در میان اهل مدینه جایگاه خاصی داشتند، چنانکه اهل مدینه کوشش می‌کردند با آنان دیدار و گفتگو کنند و از آنان بیاموزند، همینطور کسانی که از سرزمین‌های اسلامی به مدینه می‌آمدند، هدایایی برای خانه‌های مادران مؤمنان می‌بردند. آنان اهل زهد و عبادت بودند و آنچه از سوی اهل مدینه به ایشان داده می‌شد، به ضعیفان و نیازمندان مدینه صدقه می‌کردند. همچنین راویان حدیث و طالبان علم از مردان و زنان، به قصد شنیدن از آنان و کسب علم‌شان نزد آنان می‌آمدند.^۱

مادران مؤمنان با جامعه غریب نبودند و همه آنان را مادر خود می‌دانستند. همچنین آنان روابط خانوادگی خاصی با بسیاری از اهل مدینه و دیگران داشتند. الله تعالی با اشاره به این روابط خاص می‌فرماید:

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيْ ءَابَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَتَقِيْنَ اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾ [الأحزاب: ۵۵] «بر آنان گناهی نیست [در داشتن حجاب] نزد پدرانشان و پسرانشان و برادرانشان و پسران برادرانشان و پسران خواهرانشان و زنان [هم‌دین]شان و بردگانشان؛ و [ای زنان مسلمان]، از الله پروا کنید. بی‌تردید، الله بر همه چیز گواه است.»

۱- نگا: عبدالعزيز العمری، إثراء أمهات المؤمنین فی المجتمع المدنی فی عهد معاویة بن أبی سفیان، پژوهشی ضمن کتاب «أبعاد إدارية واقتصادية واجتماعية وتقنية في السيرة النبوية» (۱۵۶). نگا: ندی النخیلان، أمهات المؤمنین وأثرهن فی مجتمع المدینة فی عصر الخلفاء الراشدين، رساله فوق لیسانس، دانشکده آداب، دانشگاه امیره نور، ۱۴۳۰، منتشر شده توسط دار إشبیلیا، ریاض، ۱۴۳۲ هجری.

و بیشتر مادران مؤمنان از قریش بودند، همانند عایشه و حفصه و ام سلمه و ام حبیبه. و همچنین برخی از آنها از عرب بودند، مانند جویریّه بنت حارث و میمونه بنت حارث. و از جمله آنان صفیه است که از یهودیان عرب بود که اسلام آورد و ماریه قبطی نیز از آنهاست که از مصر بود. ارتباط همه آنان با جامعه، رابطه ایمان و محبت رسول الله و اهل بیت ایشان بود. ویژگی عام آنان نزدیکی شان به رسول الله و مادری مؤمنان بود، و برخی نیز برادران و خواهرانی داشتند مانند حفصه و عایشه و ام سلمه و ام حبیبه و دیگران. این برادران و خواهران نیز هر یک فرزندان و نوه‌ها و خواهران و همسران و خویشانی داشتند، در نتیجه آنان روابط خانوادگی خاص خود را نیز داشتند که ریشه‌های آن در جامعه مدینه و مکه و دیگر سرزمین‌های اسلامی گسترده بود.

آنان رابطه خویشاوندی خویش را حفظ کرده و خویشان نیز رابطه خود با آنان را داشتند، چنانکه زنان به آنان پارچه و دیگر هدایا را تقدیم می‌کردند^۱ و نزدیکانشان از مردان و زنان به آنان هدیه می‌دادند. ثابت است که عبدالله بن زبیر به خاله‌اش ام المؤمنین عایشه هدایایی تقدیم نموده است.^۲

مادران مؤمنان در مدینه، عموماً فرزند نداشتند، به جز ام سلمه که فرزندان شوهر سابقش ابوسلمه که در خانه رسول الله ﷺ تربیت شده بودند، زنده بودند،^۳ و همین فرزندان یار و یاور او و مردم در علم آموزی از این بانو بودند. فرزندان او هر یک سلمه و عمر در دوران خلافت معاویه و ده‌ها سال پس از او در قید حیات بودند. و دخترش زینب از فقیه‌ترین

۱- نگا: ابن سعد، الطبقات (۷۱/۸).

۲- ابن سعد، الطبقات (۷۲/۸).

۳- ابن اثیر، أسد الغابة في معرفة الصحابة (۴۳۰/۲) و الصالحی الشامي، أزواج النبي (۱۵۱).

زنان دورانش بود و در دوران خلافت معاویه زنده بود و پس از او نیز در قید حیات بود.^۱

ام المؤمنین عایشه با فرزندان خواهرش اسماء رابطه ویژه‌ای داشت، چنانکه ایشان با کُنیه «ام عبدالله» خوانده می‌شد و منظورشان عبدالله بن زبیر بود؛ و آنان در سفر و اقامت همراه ایشان بودند و ایشان را همانند مادر خود می‌دانستند و با مصاحبت ایشان از علمش بهره بردند و بیشتر روایات حدیث از ام المؤمنین عائشه از طریق آنهاست.^۲ فرزندان زبیر ایشان را «ای مادر» و «ای خاله» می‌خواندند و از علم وافر ایشان در شگفت بودند^۳ و ایشان نیز در صورت لزوم آنان را راهنمایی می‌کرد^۴ و همچنین هرگونه آزار و اذیت را از آنان دور می‌ساخت.^۵

همچنین برادران و فرزندان خواهرانش از ملازمین او بودند و در هنگام نیاز اختلافات میان آنان را حل می‌کرد و بین آنان آشتی برقرار می‌کرد؛ اخباری مبنی بر این آمده که عایشه رابطه برادرش عبدالرحمن و همسران او را اصلاح می‌کرد^۶ و بعضی از فرزندان برادرش عبدالرحمن

۱- ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/ ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶)؛ الصالحی الشامی، أزواج النبی (۱۵۹، ۱۶۰).

۲- کسانی که از عایشه روایت کرده‌اند را ببینید در: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/ ۱۳۶) و الفنیسان: مرویات أم المؤمنین عائشة فی التفسیر (۱۶) و ندی النخیلان، دور أمهات المؤمنین فی مجتمع المدینة فی عصر الراشدين، رسالة فوق لیسانس، بخش تاریخ، دانشکده آداب، دانشگاه امیره نوره، ۱۴۳۰ هجری (۲۸۰).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳/ ۱۸۲).

۴- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/ ۱۸۴).

۵- الصالحی الشامی، أزواج النبی (۱۳۱).

۶- ابن کثیر، البداية والنهاية (۸/ ۹۰).

پیش از وفات ایشان ملازم او بودند^۱. همچنین عبدالله بن زبیر و دیگر نزدیکان او در هنگام وفات نزد ایشان بودند^۲.

همچنین حفصه روابط خوبی با برادران خود، فرزندان عمر بن خطاب رضی الله عنه، به ویژه صحابی جلیل عبدالله بن عمر داشت، چنانکه ایشان را راهنمایی می‌کرد و همچنین سخنان وی را گوش می‌داد و هنگام وفاتش برای او وصیت کرد و عبدالله هنگام خاکسپاری حفصه، همراه با یکی از فرزندان و فرزندان عاصم بن عمر رضی الله عنه در قبر ایشان داخل شد^۳.

ام حبیبه خواهر خلیفه مسلمانان معاویه بود و مدتی از دوران خلافت ایشان را درک نمود؛ معاویه ایشان را گرمی می‌داشت و به طور ویژه به دیدارشان می‌رفت. همچنین ام حبیبه رابطه گرمی با فرزندان برادران خود داشت و جمعی از بنی امیه از محارمش با ایشان دیدار می‌کردند و از وی احادیث را روایت می‌کردند^۴.

همچنین مشهور است که ام المؤمنین صفیه با خویشاوندان خود که بر دین او نبودند ارتباط داشت، زیرا برخی از خویشاوندان او همچنان بر یهودیت مانده بودند، اما با این وجود، ایشان با آنان ارتباط داشت^۵ و بلکه هنگام وفاتش وصیت کرد تا مقداری از مالش را به خواهرزاده‌اش که یهودی بود بدهند^۶.

۱- ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۸۱/۳).

۲- الصالحی الشامی، أزواج النبی (۱۲۸).

۳- ابن سعد، الطبقات الكبرى (۸۶/۲) و الصالحی الشامی، أزواج النبی (۱۴۴).

۴- ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۲۲/۲)؛ الصالحی الشامی، أزواج النبی (۱۶۲).

۵- ابن سعد، الطبقات الكبرى (۱۲۸/۸) و سیر أعلام النبلاء (۲۳۲/۲) و الصالحی الشامی، أزواج النبی (۲۲۴).

۶- ابن سعد، الطبقات الكبرى (۱۲۸/۸) و سنن دارمی (۴۲۷/۲) و ابن سید الناس، عیون الأثر (۳۸۷/۲) و ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۳۲/۲) و الصالحی الشامی، أزواج النبی (۲۲۵).

معروف است که وصیت کردن برای غیر وارث، جایز است و اختلاف دین مانع از میراث می‌شود. بر همین اساس، می‌توان برای غیر مسلمان چیزی را وصیت کرد.

همچنین اصحاب پیامبر ﷺ تلاش می‌کردند تا به زیارت مادران مؤمنان بروند و با آنان قطع ارتباط نکنند و در برخی مسائل فقهی و روایات با آنان مناقشه می‌کردند؛ و بعضی اوقات برخی مسائل [مربوط به فقه و روایت] را برای آنان تصحیح می‌کردند، چنانکه عایشه در حدیث قطع نماز^۱ و دیگر موارد^۲ برای آنان تصحیح نمود.

کسی که روایت حدیث را دنبال کرده باشد، متوجه می‌شود که مادران مؤمنان از صحابه و صحابه از مادران مؤمنان روایت می‌کنند.^۳ و همه اینها با حفظ حجاب و آداب شرعی صحیح بوده است.

و این نشان دهنده روابط ویژه میان صحابه و خانه نبوت و استمرار آن پس از وفات پیامبر ﷺ با مادران مؤمنان در طول حیات آنان است.

قوی‌ترین رابطه آنان با نوه‌های پیامبر ﷺ، حسن و حسین علیهما السلام، پس از بازگشت آنها از عراق و استقرارشان در مدینه بود. آن دو به تفقد مادران مؤمنان پرداخته و نزد آنان می‌رفتند و از آنجا که محرم همسران پیامبر بودند، پی‌گیر اوضاع آنان بودند زیرا امهات المؤمنین، همسران پدربزرگ آنان رسول الله ﷺ بودند.

همچنان بسیاری از زنان صحابی و تابعی، به طور ویژه از مادران مؤمنان روایت می‌کردند و علم می‌آموختند و نزد آنان رفت و آمد

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب من قال «لا یقطع الصلاة شیء» (۱/۱۳۰).

۲- نکا: الصالحی الشامی، أزواج النبی (۱۳۲).

۳- احمد خلیل جمعه، نساء أهل البيت (۳۳۴).

می‌کردند^۱ و برخی از آنان به عنوان شاگردان عایشه مشهور بودند^۲ از جمله عمره بنت عبدالرحمن^۳ کنیز آزادشده‌ی او و ام ذره که از عایشه و دیگر امهات المؤمنین روایت می‌کرد.^۴

همچنین برخی از زنان، به روایت از ام المؤمنین حفصه معروف بودند.^۵ همچنین روایت گروهی از زنان، از ام سلمه مشهور است.^۶ و گروهی از زنان از ام حبیبه روایت کرده‌اند.^۷ امهات المؤمنین، مرجع مردم در احکام ازدواج و طلاق و رضاعت و معاشرت زناشویی و مسائل مربوط به آن بودند.^۸

از عایشه رضی الله عنها توجه ویژه‌ی ایشان به زنان مشهور است. ایشان عنایت خاصی به دختران کم سن و سال و زنان شوهردار داشتند و آنان را نصیحت و راهنمایی می‌کردند. همچنین مردان را در نحوه‌ی تعامل با زنان - به ویژه آنهایی که سن کمی داشتند - راهنمایی می‌کردند و در این باره داستان‌شان را با پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کردند که نسائی روایت کرده است:

۱- جمعه، نساء أهل البيت (۱۵۰).

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية (۹۲/۸).

۳- ایشان عمره دختر عبدالرحمن بن اسعد بن زرارة انصاری است. در دامان عایشه رضی الله عنها پرورش یافت. ایشان تابعی و مدنی است، ثقه و حجت است و از زنان عالمه دوران خود به حساب آمده و عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا حدیث او نوشته شود. در سال ۱۰۶ هجری از دنیا رحلت نمود. (الطبقات الكبرى: ۳۸۶/۲). ابن کثیر، البداية والنهاية (۹۲/۸) و ابن حجر: تهذیب التهذیب (۴۳۸/۱۲).

۴- ابن حجر، تهذیب التهذیب (۴۷۶/۱۲).

۵- ابن حجر، تهذیب التهذیب (۴۱۰/۱۲).

۶- ابن حجر، تهذیب التهذیب (۲۵۶/۱۲).

۷- جمعه، نساء أهل البيت (۲۹۶).

۸- جمعه، نساء أهل البيت (۲۶۵).

از عروه از عایشه روایت است که فرمود: پیامبر ﷺ را دیدم که مرا با ردای خود می پوشاند، در حالی که من حبشیان را که در مسجد بازی می کردند می دیدم تا جایی که خسته می شدم، بنابراین [شرایط] دختر کم سن و سال را که به بازی علاقه دارد، رعایت کنید.^۱ ایشان همواره درباره رفتار نیکوی پیامبر ﷺ با زنانش و شب نشینی با آنان و شوخی و بازی شان با زنان شان و مراعات اوضاع و احوال آنان در سفر و حج و عمره سخن می گفتند.^۲

عایشه از دختران حوا می خواست که در خانه های شان فضای مودت و محبت ایجاد کنند و در این باره زنان را چنین نصیحت می کرد: «ناپاکی را از خود دور کن و برای شوهرت چنان خود را بیارای که برای دیدار و ملاقات [زنان دیگر در مراسم مهمانی و عروسی و غیره] می آرایی؛ و اگر تو را امر نمود، باید از او اطاعت کنی و اگر تو را سوگند داد، سوگندش را تایید کن و به کسی که دوست ندارد، اجازه نده وارد خانه اش شود».^۳

همچنین ایشان درباره رفتار نیکو با دختران کم سن و سال تاکید می کرد و رفتار پیامبر ﷺ با خودش را به عنوان مثال ذکر می نمود. از هشام بن عروه از پدرش از عایشه رضی الله عنها روایت است که فرمود: من با دختران بازی می کردم و دوستان من می آمدند و با من بازی می کردند و چون رسول الله ﷺ را می دیدند از او پنهان می شدند و ایشان آنان را به داخل می آورد تا با من بازی کنند».^۴

۱- سنن نسائی، کتاب صلاة العیدین، باب اللعب فی المسجد یوم العید ونظر النساء
إلی ذلك (۱۹۵/۳) و ذهبی، سیر أعلام النساء (۱۵۱/۲).

۲- نگا: روایت مسلم در صحیح، کتاب الحج، باب وجوه الإحرام (۲۷/۴) و الصالحی،
أزواج النبی (۹۸، ۹۹، ۱۰۱).

۳- مصنف عبدالرزاق (۱۴۶/۳).

۴- ابن سعد، الطبقات (۶۶/۸).

ام المؤمنین حفصه به توانایی نوشتن مشهور بود^۱ و چه بسا نقشی در آموزش نوشتن به برخی از دختران داشته است.

همچنین برخی از آنان موالی (= غلامان آزادشده) و کنیزانی داشتند که با آنان رفتاری نیکو داشتند و آنان از امهات المؤمنین علم می‌آموختند، و خود آن‌ها زهد و رفتار نیکوی امهات المؤمنین را می‌دیدند، به ویژه کنیزان کم سن و سالی که در مرحله تربیت بودند. مادران مؤمنان تعدادی از این غلامان و کنیزان را آزاد کردند.^۲

رابطه امهات المؤمنین با یکدیگر پس از وفات پیامبر ﷺ پایدار بود و رابطه عایشه با حفصه رضی الله عنهما خاص‌تر و نزدیک‌تر بود.^۳ شاید یکی از دلایل آن این بود که خانه عایشه چسبیده به خانه حفصه بود.^۴ امهات المؤمنین به تفقد یکدیگر می‌پرداختند و نسبت به هم مهربانی می‌ورزیدند زیرا با وفات پیامبر، غیرت زنانه از میانشان رفته بود.^۵ روایات مختلفی هست که هریک از آنان هنگام وفات دیگری نزد او بوده است، مثلاً وارد شده که ام حبیبه هنگام وفاتش، ام سلمه و عایشه را نزد خود فراخواند. و هریک برای دیگری آموزش می‌خواست و این باعث سرور آنان می‌شد.^۶

همچنین روابط آنان با دیگر اهل بیت رضی الله عنهم قوی بود و رابطه خاص ام المؤمنین صفیه و فرزندان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب مشهور است.^۷

۱- جمعه، نساء أهل البيت (۱۹۲).

۲- ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/۲۳۲)؛ الصالحی الشامی، أزواج النبی (۹۶، ۱۲۷).

۳- الصالحی الشامی، أزواج النبی (۱۴۳).

۴- محمد الیاس عبدالغنی، بیوت الصحابة حول المسجد النبوی الشریف (۲۶).

۵- نگا: ابن سعد، الطبقات (۸/۹۴).

۶- الصالحی الشامی، أزواج النبی (۱۷۰).

۷- نگا: ابن حجر، الإصابة (۴/۳۴۸).

همچنین دیدارهای حسن و حسین فرزندان علی بن طالب با ام المؤمنین عایشه و رفت و آمد آنان نزد ایشان^۱ و تفقد احوال ایشان و دیگر مادران مؤمنان توسط آنان مشهور است.

شکی در این نیست که ترکیب جمعیتی مدینه در پی فتوحات و گسترش اسلام و رسیدن آن به سرزمین‌ها و ملت‌های جدید، به تدریج دچار تغییر شد و بسیاری از ساکنان مدینه به مناطق فتح شده نقل مکان کردند، چنانکه بسیاری از غیر عرب‌ها و موالی به مدینه آمدند.

به طور کلی مادران مؤمنان با اقشار گوناگون جامعه در ارتباط بودند و جایگاه ویژه‌ای بین آنها داشتند و ارتباط آنان با خانه‌های مهاجرین و انصار بیشتر بود، به ویژه آنانی که در مدینه باقی ماندند و از آنجا نقل مکان نکردند.

کسی که به احادیث روایت شده از امهات المؤمنین اطلاع داشته باشد، به میزان این ارتباط پی می‌برد، به ویژه اگر مناسبت آن روایات و ارتباط آن با زندگی مردم را بداند. آنچه از ام المؤمنین عایشه روایت شده نزدیک به ۲۲۰۰ حدیث است.^۲ و هر حدیثی مناسبت و واقعه‌ای دارد و چه بسا یک حدیث در چند مناسبت تکرار شده باشد.

به طور کلی مادران مؤمنان نمادهایی بودند که پس از رسول الله ﷺ باقی ماندند و جامعه مسلمانان - مردان و زنان مومن - آنان را دوست داشتند و دل‌های مومنان معطوف به محبت آنان بود، چنانکه به سمت مادران خود گرایش داشتند، زیرا آنان چنانکه الله توصیف‌شان کرده «مادران» همه مؤمنان هستند و به آنان همانند مادر نگاه می‌شود؛ و بلکه

۱- ابن سعد، الطبقات (۷۳/۸).

۲- الخزرجی، تهذیب الکمال (۱۲۴۰).

در نگاه مسلمانان بزرگوارتر از مادران نَسَبی‌شان بودند. و هرگاه یکی از مادران مؤمنان بیمار می‌شد محل عنایت ویژه همهٔ جامعه به ویژه اصحاب پیامبر ﷺ قرار می‌گرفت.

وفات مادران مؤمنان

ابن عباس رضی الله عنهما در بیماری وفات عایشه رضی الله عنها نزد ایشان آمد و اجازه‌ی ورود خواست و هنگامی که وارد شد فرمود: شادمان باشید که میان شما و پیوستن به محمد صلی الله علیه و آله فاصله‌ای نیست جز خارج شدن روح از بدن. شما محبوب‌ترین زنان رسول الله صلی الله علیه و آله بودید و رسول الله فقط [اشخاص و اشیای] پاک را دوست می‌داشت.^۱

و پس از وفات‌شان، تعدادی از فرزندان زبیر که مادرشان اسماء دختر ابوبکر و خاله‌شان عایشه رضی الله عنها بود و تعدادی از فرزندان برادرانش در قبر ایشان داخل شدند.^۲

و هنگامی که ام المؤمنین حفصه درگذشت، اهل مدینه برای تشییع جنازهٔ ایشان جمع شدند و امیر وقت مدینه مروان بن حکم بر ایشان نماز گزارد و جنازهٔ ایشان را گروهی از صحابه رضی الله عنهم برداشتند و اهل مدینه از وفات‌شان اندوهگین شدند.^۳

۱- طبقات ابن سعد (۷۴/۸). فضائل صحابه احمد بن حنبل (۸۷۴/۲). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۸۳/۲). ابن کثیر، البداية والنهاية (۹۳/۸). الصالحی الشامی، أزواج النبی (۹۱).

۲- طبقات ابن سعد (۸۰/۸). ابن کثیر، البداية والنهاية (۹۴/۸).

۳- ابن سعد، الطبقات الكبرى (۸۶/۸). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۲۹/۲). جمعة، نساء أهل البيت (۲۰۵).

دختران مصطفی ﷺ

آنان در بهترین خانه به دنیا آمدند و زیر نظر بهترین فرزندان آدم زندگی کردند و تربیت شدند؛ در خانه مصطفی ﷺ، سرور فرزندان آدم. مادرشان خدیجه بنت خویلد بود، بهترین زنان جهان؛ و خانه‌ی شان خانه نبوت و راستی و عفت و پاکی (خانه‌ای از بهشت) بود. الله هدایت را روزی آنان گرداند، در نتیجه علی رغم تفاوت سنی، نخستین زانی بودند که به رسول الله ﷺ ایمان آوردند و ایشان را تصدیق کردند.

آنان همراه رسول الله ﷺ دغدغه‌ی دعوت را داشتند و از ایشان در سختی‌ها دفاع کردند و همانند دیگران در شرایط گوناگونی قرار گرفتند؛ شرایط ازدواج و ولادت و معاشرت؛ با پیامبر ﷺ در مکه و پس از هجرت در مدینه همراه با همسران‌شان زندگی کردند.

همهٔ آنان به جز فاطمه در دوران حیات پیامبر ﷺ از دنیا رفتند و پس از فوت پیامبر، فاطمه نیز زودتر از دیگر اهل بیت به ایشان ملحق شد. بنابراین قرار آنان با رسول الله ﷺ و همسران ایشان همراه با نیکوکاران، در بهشت است. بر هر کسی که سیرت نبوی را مطالعه می‌کند لازم است که به عنوان بخش مهمی از پیرامون پیامبر ﷺ و زندگی ایشان، با دختران پیامبر و وضعیت‌شان نیز آشنا شوند. علما بر حسب سن‌شان، به بررسی زندگی دختران پیامبر ﷺ پرداخته‌اند:

زینب دختر پیامبر ﷺ:

ایشان بزرگترین دختران رسول الله ﷺ است. مادرشان ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد است و در سال دهم پیش از بعثت به دنیا آمد.^۱ پیامبر ﷺ ایشان را بسیار دوست داشت و نسبت به ایشان محبت و مهربانی می کرد همانطوری که نسبت به سایر کودکان و بزرگسالان مهربان بود، و تولد او اثر بزرگی بر خانه مصطفی ﷺ داشت و باعث شادی ایشان شد. زینب تحت رعایت پیامبر ﷺ بزرگ شد و از سوی پدر و مادرش خدیجه از اخلاق و تربیت والا بهره مند شد.

وقتی به سن ازدواج رسید، ابوالعاص بن الربیع بن عبدالعزی بن شمس بن عبدمناف بن قصی که دختر خاله ایشان هاله بنت خویلد بود، از ایشان خواستگاری کرد. ابوالعاص در بین جوانان قریش به راستی و اخلاق نیکو مشهور بود. علاوه بر این، او از ناحیه مادر به زینب نزدیک بود زیرا پسر خاله او هاله بود و هاله رابطه نزدیکی با خانواده نبوت داشت و در اخلاق و تعامل نیکو، شبیه خواهرش خدیجه بود. پیامبر ﷺ پس از مشورت با وی، با این ازدواج موافقت کرد و این زوج خوشبخت با یکدیگر زندگی کردند^۲ و ابوالعاص مردی تاجر بود که برای تجارت به شام و دیگر سرزمین ها زیاد سفر می کرد و همسرش را نزد مادرش هاله که خاله وی بود می گذاشت.^۳ و هنگام بعثت پیامبر ﷺ به پیامبری، زینب از نخستین کسانی بود که با قناعت کامل به رسالتش ایمان آورد و او را تصدیق کرد.^۴

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری (۳۰/۸) و ابن حجر، الإصابة (۲۱۲/۴).

۲- نگا: طبقات ابن سعد (۳۰/۸). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۴۶/۲).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۴۶/۲).

۴- نگا: ابن اثیر، أسد الغابة (۴۶۷/۵). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۴۶/۲).

ابوالعاص در این هنگام در حال تجارت در شام بود و چون بازگشت، همانطور که پیامبر ﷺ، اسلام را به زینب عرضه کرده بود، زینب به شوهرش نیز عرضه کرد، اما او علی رغم ثنایش بر پیامبر ﷺ و شناخت او و راستی‌اش در این کار دچار تردید شد.^۱

پس از آنکه آزارها در مکه بر رسول الله ﷺ شدت گرفت، زینب کمتر از دیگران در معرض آزار قرار گرفت زیرا در خانه ابوالعاص نزد خاله‌اش هاله بود؛ و در این اثنا زینب دخترش امامه بنت ابی العاص و پسرش علی بن ابی العاص را به دنیا آورد.^۲

رسول الله ﷺ همراه با اهل بیت‌شان به مدینه هجرت کردند و زینب در مکه ماند.^۳

در غزوه بدر، ابوالعاص بن ربیع همراه با قریش برای جنگ خارج شد که اسیر گشت و مذاکرات برای آزاد کردن آنان در برابر مبلغی از مال آغاز شد. برادر او عمرو بن الربیع برای آزاد کردن او از مکه آمد و زینب گردن بندی را که مادرش خدیجه هنگام ازدواج به او داده بود به او فرستاد تا با آن شوهرش را آزاد کند و چون پیامبر ﷺ گردن‌بند را دید آن را شناخت و دلش سوخت و فرمود: «اگر آزاد کردن اسیرش به نظرتان نیک می‌آید این کار را انجام دهید. گفتند: آری».^۴ ابوالعاص بن ربیع از اسارت آزاد شد و در برابر آن تعهد داد که زینب را رها کند تا به رسول الله ﷺ در مدینه ملحق شود و ابوالعاص رضایت داد.^۵

۱- ابن سعد، الطبقات (۳۲/۸).

۲- نگا: سیره ابن اسحاق (۲۲۹). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۴۶/۲).

۳- نگا: ابن اثیر، أسد الغابة (۴۶۷/۵). ابن حجر، الإصابة (۳۱۲/۴).

۴- نگا: ابن حجر، الإصابة (۳۱۲/۴).

۵- سیره ابن هشام (۴/۲). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۴۶/۲).

شرایط هجرت زینب برای پیوستن به رسول الله ﷺ در مدینه فراهم شد و همسرش ابوالعاص بن ربیع با زید بن حارثه، غلام آزادشده‌ی رسول الله ﷺ در این زمینه همکاری کردند. اما «هبار بن اسود» از قریشیان به ایشان سوء قصد کرد و وی از شترش افتاد و جنینش سقط شد^۱ و دچار خونریزی گشت که به دنبال آن مجبور شد چند روز در مکه بماند، سپس به همراه دو کودکش امامه و علی به رسول الله ﷺ در مدینه پیوست.^۲

زینب پس از هجرت تحت عنایت و توجه خاص رسول الله ﷺ بود و فرزندان زینب از بازی و شوخی پیامبر با آنها و آموزش و تربیت آنها زیر نظر پیامبر لذت می‌بردند.^۳ پیامبر ﷺ امامه را در حال نماز برمی‌داشت؛ از ابوقتاده انصاری روایت است که گفت: «باری در مسجد نشسته بودیم که رسول الله ﷺ درحالی بیرون آمد که امامه دختر بچه‌ای کم سن و سال ابوالعاص بن ربیع و زینب را در آغوش داشت؛ پیامبر ﷺ نماز گزارد درحالی که امامه بر گردن ایشان بودند و هرگاه به رکوع می‌رفت او را بر زمین می‌گذاشت و هرگاه برمی‌خاست او را برمی‌داشت و بر گردنش می‌گذاشت؛ و به این ترتیب رسول الله نمازش را درحالی به پایان رساند که امامه بر گردنش بود و همان [حرکات] را انجام می‌داد».^۴

۱- ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/۲۴۷).

۲- وارد شده که در روز فتح مکه، پیامبر ﷺ، علی فرزند زینب را پشت سرش بر سواری نشانده بود. (سیر أعلام النبلاء: ۲/۲۴۶).

۳- نگا: مسند احمد (۵/۳۰۳).

۴- به روایت ابوداؤد، کتاب الصلاة، باب العمل في الصلاة، حدیث ۹۱۸ (۱۶۰). سنن نسائی، کتاب المساجد، باب إدخال الصبيان المساجد (۲/۴۵-۴۶). مسند احمد (۵/۳۰۳). نگا: فتح الباری (۱/۴۶۹).

ابوالعاص در اثنای بازگشت کاروان تجاری قریش از شام، پیش از صلح حدیبیه در سال ششم هجری توسط مسلمانان اسیر شد.^۱ مسلمانان تعدادی از افراد آن کاروان را به اسارت گرفتند و ابوالعاص پا به فرار گذاشت و چون سریه با غنایم به مدینه بازگشت، ابوالعاص شبانه در طلب مالش به مدینه آمد و نزد زینب دختر رسول الله ﷺ رفت و در پناه وی وارد شد. هنگامی که رسول الله ﷺ به نماز صبح آمد و تکبیر [نماز] را گفت و مردم همراه با او تکبیر گفتند [و وارد نماز شدند] زینب فریاد زد: ای مردم، من ابوالعاص بن ربیع را پناه داده‌ام. و چون رسول الله ﷺ نماز را به پایان رساند و سلام داد، رو به مردم کرد و فرمود: «ای مردم، آیا چیزی را که من شنیدم، شنیدید؟ گفتند: آری. فرمود: قسم به آنکه جانم به دست اوست، تا وقتی آنچه شما شنیدید، شنیدم، از چیزی خبر نداشتم. همانا کمترین مسلمانان می‌تواند پناه دهد. سپس رسول الله ﷺ نزد دخترش زینب رفت و فرمود: دخترم، او را گرامی بدار، اما به تو دست نیابد زیرا تو برای او حلال نیستی».^۲

از ام المومنین عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ به سریه‌ای که مال ابوالعاص را به غنیمت گرفته بودند، شخصی را فرستاد و به آنان گفت: «این مرد چنانکه می‌دانید از ماست و مالی از او را به دست آورده‌اید. حال اگر نیکوکاری کنید و مال او را برگردانید ما این را دوست داریم و اگر نپذیرفتید، پس این مال فیء است که الله به شما ارزانی داشته و شما به آن شایسته‌تر هستید. گفتند: ای رسول خدا، بلکه آن را به او باز می‌گردانیم. راوی می‌گوید: پس مالش را به او باز گرداندند، تا

۱- نگا: مغازی واقدی (۵۵۳/۲). طبقات ابن سعد (۳۴/۸).

۲- نگا: طبقات ابن سعد (۳۳/۸). مغازی واقدی (۵۵۳/۲).

جایی که مردی طناب آورد و مردی دیگر مشک و دیگری ظرف آب را آورد، تا جایی که یکی چوبی را که برای حمل آب بر روی حیوان می‌گذارند آورد و همه مالش را به او برگرداندند و چیزی از آن را کم نیافت. سپس وی [با همه اموال] به مکه رفت و همه اموال را به صاحبانش از قریش برگرداند و سپس گفت: ای قریشیان، آیا برای کسی از شما چیزی نزد من باقی مانده که نگرفته باشد؟ گفتند: خیر، الله تو را جزای خیر دهد که تو را با وفا و کریم یافتیم. آنگاه ابوالعاص گفت: من گواهی می‌دهم که معبودی نیست جز الله و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست. چیزی باعث نشد نزد او اسلام بیاورم جز ترس از آنکه گمان کنی قصد برداشتن اموال شما را داشتم. اکنون که الله آن را به شما برگرداند و از [بازگرداندن] آنها فارغ شدم، اسلام آوردم. سپس از مکه خارج شد و در محرم سال هفتم هجری به رسول الله ﷺ در مدینه پیوست.^۱

زینب پس از آن همراه با همسرش نزد رسول الله ﷺ در مدینه ماند و فرزندش علی در اثنای آن از دنیا رفت. یک سال پس از آمدن همسرش به مدینه، زینب به سبب ضربه‌ای که هبار بن اسود و همراهانش باعث آن شده بودند و او را از شترش انداختند، بیمار شد و وفات او در سال هشتم هجری بود. ام عطیه می‌گوید: هنگامی که زینب دختر رسول الله ﷺ از دنیا رفت، رسول خدا فرمودند: «او را سه یا پنج بار یا اگر [لازم] دیدید بیش از آن با آب سدر بشویید و در بار آخر، کافور یا چیزی از کافور قرار دهید و چون کارتان به پایان رسید به من خبر دهید». راوی می‌گوید: چون فارغ شدیم رسول خدا را صدا زدیم، پس پارچه بلندی که دور کمرش می‌بست، داده و فرمود: «[پیش از کفن نمودن] او را با این پارچه،

۱ - نگا: مغازی واقعی (۵۵۴/۲). طبقات ابن سعد (۳۳/۸).

بیوشانید».^۱ و این نمودی بود از محبت بسیار پیامبر ﷺ نسبت به ایشان و غم زیادشان برای از دست دادن او و رحمت‌شان نسبت به وی؛ و پیامبر برای ایشان دعا کردند.

ابوالعاص همسر زینب نیز چهار سال بعد از وفات زینب، از دنیا رفت و وصیت کرد که دخترش امامه نزد زبیر بن عوام نگهداری شود.^۲ و امامه پس از وفات خاله‌اش فاطمه زهرا که به منزلهٔ مادرش بود، به سن ازدواج رسیده بود، پس علی ﷺ با وی ازدواج کرد^۳ و در ازدواج ایشان بود تا آنکه علی به شهادت رسید و سپس مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب هاشمی با وی ازدواج کرد.^۴

رقیه دختر رسول الله ﷺ:

او پس از خواهرش زینب به دنیا آمد و در ترتیب دختران پیامبر ﷺ دومین است و هفت سال پیش از بعثت و بیست سال پیش از هجرت به دنیا آمد.^۵ مادرش خدیجه بنت خویلد بود و همراه با دیگر خواهرانش به ویژه زینب که از او بزرگ‌تر است و ام کلثوم که از وی کوچک‌تر است، در خانهٔ رسول الله ﷺ تربیت شد و پرورش یافت.^۶

هنگامی که رقیه به سن جوانی رسید، ابولهب او را برای فرزندش عتبه خواستگاری کرد و عتبه با او ازدواج کرد اما مدتی طولانی با وی

۱- از روایت بخاری در صحیحش، کتاب الجنائز، باب يجعل الکافر فی آخره (۷۴/۲).

۲- نگا: ابن اثیر، أسد الغابة (۴۰۰/۵). سیرت ابن اسحاق (۲۲۹).

۳- نگا: ابن حجر، الإصابة (۲۳۶/۴).

۴- نگا: سیرت ابن اسحاق (۲۲۹). ابن اثیر، أسد الغابة (۴۰۰/۵).

۵- نگا: ابن حجر، الإصابة (۳۰۴/۴).

۶- ابن حبیب، المحبر (۴۰۶).

نماند، زیرا پیامبر ﷺ به پیامبری مبعوث شد و ابولهب و زنش ام جمیل از بدترین دشمنان او بودند و از فرزندشان خواستند که رقیه را طلاق دهد و او را فریفتند و گمان بردند که چون رقیه مسلمان است، این نوعی اهانت در حق او و پیامبر ﷺ تلقی می‌شود^۱ درحالی که جدایی از شوهر کافر و خانواده‌ای که کافر و دشمن بودند، نعمتی از سوی الله و سالم ماندن از کفر و کافران بود.

در همین حال، عثمان بن عفان از نخستین کسانی بود که به رسول الله ﷺ ایمان آورده و دعوت او را لبیک گفتند؛ و همین که از طلاق رقیه از عتبه آگاه شد، او را از رسول الله خواستگاری کرد؛ چراکه اراده‌ی الله متعال در مورد او بر این رفته بود که چنین کرامتی را به دست بیاورد و به برکت وصلت با رسول الله ﷺ دست یابد. عثمان بن عفان با او ازدواج کرد و آن دو، زوجی جوان و زیبا بودند که اهل مکه آنان را مثال می‌زدند و ایمان و محبت پیامبر ﷺ آن دو را یکجا کرده بود.^۲

و هنگامی که اذیت و آزار بر رسول الله ﷺ و مسلمانان همراه ایشان در مکه شدت گرفت، عثمان و خانواده‌اش بی‌نصیب نماندند و در نتیجه همراه با رقیه در اولین هجرت به حبشه، به آنجا رفت و رقیه تنها دختر پیامبر ﷺ است که به حبشه هجرت کرد. رسول الله ﷺ درباره‌ی ایشان می‌فرماید: «آن دو نخستین کسانی هستند که پس از لوط به سوی الله هجرت کردند».^۳ آنان محل عنایت و توجه دیگر مهاجرانی از اصحاب پیامبر ﷺ بودند که به حبشه مهاجرت کردند و می‌دیدند که دختر ایشان

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۵۱/۸).

۲- ابن سعد، الطبقات الكبرى (۳۶/۸) و ابن حجر، الإصابة (۳۰۴/۴).

۳- ابن حجر، الإصابة (۳۰۵/۴). طبقات ابن سعد (۳۶/۸).

نیز همراه با آنان دچار مصیبت شده و همان مشکلاتی که متوجه آنان می‌شود، او را هم شامل می‌گردد؛ و با موجودیت دختر پیامبر با آنان، مورد عنایت زیاد نجاشی قرار می‌گرفتند.^۱

با بازگشت مهاجران نخست از حبشه به مکه، وی نیز پس از دریافت اخبار گمراه‌کننده و نادرستی از مکه، مبنی بر مسلمان شدن قریش، همراه با عثمان به مکه بازگشت. هنگام بازگشت به مکه متوجه درگذشت مادرش ام المؤمنین خدیجه شد^۲ و به همین سبب بسیار دردمند و غمگین شد. سپس باری دیگر همراه با عثمان به حبشه هجرت کرد و هنگامی که با عثمان بود، نظر دیگر مهاجران و اهل حبشه را به سبب خوش رفتاری و نیکوکاری و اخلاق نیکش جلب می‌کرد. در نتیجه ایشان از کسانی است که در هر دو هجرت به حبشه شرکت داشتند.

رقیه به همراه همسرش عثمان بن عفان اندکی پیش از هجرت پیامبر، به مکه بازگشتند.^۳ وی همراه با عثمان از نخستین مهاجران به مدینه بود و آنجا صاحب فرزندش عبدالله بن عثمان بن عفان شد که در سال‌های نخست زندگی‌اش درگذشت.

و هنگام خارج شدن رسول الله برای غزوه بدر، رقیه بیمار بود، بنابراین رسول خدا از عثمان خواست که برای رسیدگی به همسرش و پرستاری‌اش نزد وی بماند. عثمان نیز در اثنای بیماری او در مدینه، نزد وی ماند.^۴

۱- نگا: هجرت به حبشه در همین کتاب.

۲- نگا: وفات ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها در همین کتاب و همچنین: سیرت ابن اسحاق (۲۲۷).

۳- ابن حجر، الإصابة (۳۰۴/۴).

۴- از روایت ابن ابی شیبۀ، المغازی (۱۹۲) و ابن سعد، الطبقات (۳۶/۳).

او در ماه رمضان سال دوم هجری، اندکی پیش از بازگشت پیامبر ﷺ از غزوه بدر درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. او در هنگام وفات بیست و دو سال داشت. رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از بدر به زیارت قبر رفت و برایش دعا کرد که این باعث شد زنان احساس غم و اندوه از دست دادن او نموده و برایش گریه کنند که عمر آنان را نهی کرد اما پیامبر ﷺ به آنان اجازه داد و فرمود: «از نعره شیطان به دور باشید، زیرا هر آنچه از دل و چشم باشد، رحمتی است از [سوی] الله؛ و آنچه از دست و زبان باشد از جانب شیطان است».^۱

رقیه نخستین دختر پیامبر ﷺ بود که پس از ام المؤمنین خدیجه از دنیا رفت، به همین دلیل بقیه خواهرانش غم از دست دادن او را تجربه نمودند و در این هنگام خواهرش زینب در مکه بود.

ام کلثوم، دختر پیامبر ﷺ:

ایشان از نظر سنی سومین دختر پیامبر ﷺ است، از رقیه کوچکتر و از فاطمه بزرگتر است.^۲

مادر ایشان خدیجه بنت خویلد است و حدود هشت سال پیش از بعثت به دنیا آمد^۳ و در خانه نبوت به همراه خواهرانش تربیت شد. پیامبر ﷺ او را تربیت کرد و مادرش خدیجه او را در آغوش خود پروراند و به همراه مادر و خواهرانش پس از بعثت پیامبر ﷺ درحالی که سن کمی داشت، ایمان آورد.^۴

۱- نگا: طبقات ابن سعد (۳۶/۸). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۵۲/۲).

۲- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۵۲/۲). ابن اثیر، أسد الغابة (۵/۱۲۱).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۵۲/۲).

۴- نگا: ابن حبیب، المحبر (۴۰۶). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۵۲/۲).

عتیبه فرزند ابولهب پیش از بعثت پیامبر ﷺ او را خواستگاری کرد و با وی ازدواج نمود، اما با او همبستر نشد.

با بعثت پیامبر ﷺ دشمنی عتیبه و پدرش و مادرش ام جمیل علیه پیامبر ﷺ و دعوتش آشکار شد و به دلیل شدت این دشمنی، عتیبه ام کلثوم را طلاق داد و با او همبستر نشد. او و پدر و مادرش گمان می‌کردند که این کار باعث آزار او و رسول الله ﷺ می‌شود؛^۱ و به طلاق اکتفا نکرد، بلکه نزد پیامبر ﷺ رفت و عناد و دشمنی‌اش را آشکار نمود و گفت: «به تو و دینت کافر شدیم و از دخترت جدا شدم». اما رسول الله ﷺ فرمود: «اما من از الله می‌خواهم که سگی از سگ‌هایش را بر تو مسلط نماید». عتیبه برای تجارت با کاروان قریش به شام رفت و در راه، شیری به قافله حمله کرد و عتیبه را گرفت و او را کشت.^۲ ام کلثوم همراه پدرش بر آزار و اذیت قریش صبر نمود و از جمله کسانی بود که او را دلداری می‌داد و حمایت می‌کرد و سختی‌ها را برایش آسان می‌ساخت؛ و در سال‌های تحریم همانند خانواده‌اش دچار گرسنگی و درد شد، و هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه مهاجرت کرد مانند فاطمه و زید بن حارثه و دیگران، از جمله خانواده پیامبر بود که هجرت کردند.^۳

او جایگاه خاصی نزد مادران مؤمنان و خانه‌های مهاجرین و انصار داشت. در رمضان سال دوم هجری، خواهرش رقیه، همسر عثمان بن عفان از دنیا رفت؛ پس بسیار غمگین و دل‌تنگ او شد. پس رسول الله ﷺ، ام کلثوم را با مهریه‌ای همانند مهریه‌ای رقیه و با شرایطی همانند زندگی و عشرت او، به ازدواج عثمان در آورد.

۱- نگا: ابن اثیر، أسعد الغابة (۶۱۲/۵).

۲- نگا: ابن سعد، الطبقات (۳۷/۸).

۳- نگا: ابن سعد، الطبقات (۳۸/۸).

سعید بن مسیب روایت کرده که پیامبر ﷺ، عثمان را پس از وفات رقیه غمگین یافت، پس به او فرمود: «چه شده که تو را چنین اندوهگین می بینم؟ فرمود: ای رسول خدا، آیا کسی دچار این [غم] شده که من دچارش شده‌ام؟ دختر رسول الله ﷺ که نزد من بود از دنیا رفته و پشت من و رابطه دامادی من و تو قطع شده است. و در همین حال که با ایشان گفتگو می کرد، پیامبر ﷺ فرمود: ای عثمان، این جبرئیل است که مرا امر می کند تا خواهرش ام کلثوم را با مهریه‌ای همانند مهریه‌ای رقیه و با شرایطی همانند زندگی و عثرت او، به ازدواج تو در آورم». پس او را به ازدواجش در آورد.^۱

و به ام کلثوم فرمود: شوهر تو شبیه‌ترین مردم به جد تو ابراهیم و پدرت محمد است.^۲

ازدواج آن دو در ماه ربیع الاول سال سوم هجرت بود. ام کلثوم باکره بود و همسر نخستش به او نزدیک نشده بود.^۳

عثمان ام کلثوم را دوست داشت و او نیز عثمان را بسیار دوست داشت و به تربیت فرزندش عبدالله که از خواهر درگذشته‌اش رقیه بود، همت گماشت؛ تا آنکه عبدالله بعدها درحالی که شش سال داشت درگذشت.^۴

از این رو امت اسلامی، عثمان را در مقام و منزلت والای می بینند، زیرا در میان گذشتگان و آیندگان کسی جز او، با دو دختر یک پیامبر ازدواج نکرده است.^۵

۱- نگا: ابن حجر، الإصابة (۴/۴۹۰). ابن اثیر، أسد الغابة (۶/۳۸۴). محب طبری، الرياض النضرة (۳/۱۰).

۲- نگا: ابن اثیر، أسد الغابة (۵/۶۱۳). محب طبری، الرياض النضرة (۳/۱۱).

۳- نگا: هیثمی، مجمع الزوائد (۹/۲۱۷). عبدالمنعم الهاشمی، أبناء النبی وأحفاده (۵۹).

۴- صلابی، عثمان بن عفان (۴۶).

۵- نگا: ابن حجر، فتح الباری (۱۶/۲۰۱).

او شش سال با عثمان زندگی کرد تا آنکه در ماه شعبان سال نهم هجری درگذشت.^۱

و هنگامی که زنان خواستند ایشان را غسل دهند، رسول الله ﷺ آنان را در چگونگی غسل ایشان راهنمایی کرد. از ام عطیه روایت است که می‌گوید: رسول الله ﷺ بر ما وارد شد که دخترشان ام کلثوم را غسل می‌کردیم و فرمود: «او را سه بار یا پنج بار یا اگر [لازم] دیدید بیش از آن بشوید و چون کارتان تمام شد مرا مطلع کنید». پس رسول خدا را اطلاع دادیم، پس پارچه بلندی که دور کمرش بسته بود، داد و فرمود: «[پیش از کفن نمودن] او را با این پارچه بپوشانید».^۲

رسول خدا ﷺ در هنگام دفن، با چشمان اشک‌آلود، کنار قبر دخترشان نشستند، انس می‌گوید: پیامبر ﷺ را دیدم که کنار قبر او - یعنی ام کلثوم - با چشمانی اشکبار نشسته بود، و فرمود: «کسی از شما هست که دیشب همبستری نکرده باشد؟» ابوطلحه گفت: من. فرمود: وارد [قبر] شو».^۳

ام کلثوم در بقیع دفن شد و در حال دفن او، پیامبر ﷺ این آیه را می‌خواند: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ (طه: ۵۵) «شما را از آن [خاک] آفریدیم و به آن بازمی‌گردانیم و بار دیگر [در قیامت] از آن بیرون می‌آوریم». و نقل شده که پیامبر ﷺ پس از وفات ایشان فرمودند: «اگر دختر سومی داشتم بی‌شک او را به ازدواج عثمان

۱- نگا: ابن اثیر، أسد الغابة (۵/۶۱۲). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/۲۵۲). سیرت ابن کثیر (۴/۷۴).

۲- نگا: صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب هل تکفن المرأة في إزار الرجل (۲/۷۴).

۳- نگا: روایت بخاری در صحیح، کتاب الجنائز، باب من يدخل قبر المرأة (۲/۹۳).

درمی آوردم». ^۱ می بینیم که پیامبر ﷺ ام کلثوم را به ازدواج عثمان در می آورد، آن هم اندکی پس از وفات خواهرش رقیه که در این کار، نه عیب است و نه خیانت؛ و برخلاف سلیقه معاصرین ما، می توان آن را از سنت و از امور طبیعی دانست و چه بسا این به مصلحت عبدالله فرزند عثمان و رقیه بود چون خاله اش ام کلثوم تربیت او را بر عهده گرفت، و این نوعی وفاداری از سوی رسول الله ﷺ برای عثمان و نشان دهنده توجهی است که عثمان به ادامه نسبت دامادی با پیامبر و دست یافتن به این افتخار و شرف بود.

فاطمه دختر پیامبر ﷺ:

ایشان مادر حسن بن علی، کوچک ترین دختران پیامبر ﷺ است که حدود پنج سال پیش از بعثت، از مادرش خدیجه به دنیا آمد. ^۲ ایشان پرآوازه ترین دختر پیامبر است، زیرا مادر حسن و حسین است و این دو تنها فرزندان و نوه های پیامبر ﷺ هستند که پس از او در قید حیات ماندند و نسل شان باقی ماند.

همچنین ایشان تنها دختر پیامبر ﷺ است که پس از وفات او در قید حیات بود ^۳ هر چند پس از وی، مدت کوتاهی زنده ماند؛ اما با این حال تنها دختر پیامبر است که بعد از ایشان در قید حیات بود و گرنه تمام دختران پیامبر ﷺ مؤمن و محبوب هستند و چه در حیات پیامبر ﷺ و چه پس از وفات شان، جایگاه و منزلت خود را نزد مسلمانان داشتند.

۱- نگا: ابن سعد، الطبقات (۵۶/۳).

۲- ابن حجر، الإصابة (۳۷۷/۴). طبقات ابن سعد (۱۹/۸).

۳- ابن سعد، الطبقات (۲۸/۸).

از این جهت اخبار فاطمه و سخن درباره‌ی وی بیش از دیگر دختران پیامبر ﷺ است. کنیه‌ی ایشان «بنت ابیها» بود و به سبب صداقت و ایمانش به نام «زهراء» شناخته می‌شد.^۱

او توسط مادرش خدیجه در خانه‌ی مصطفی ﷺ در مکه تربیت شد، پاکدامن و پاک و راستگو و نیکوکار بود و از نخستین کسانی بود که بعثت پیامبر ﷺ را شاهد بود و علی رغم سن کمی که داشت، اسلام آورد و با پیامبر ﷺ بیعت کرد.

به دلیل سن کمی که داشت، در مکه پیامبر ﷺ را دنبال می‌کرد و هرگاه به جایی می‌رفت با او می‌رفت و نسبت به پیامبر ﷺ و آزار رسیدن به او بیمناک بود و چون پیامبر در معرض اذیت و آزار قرار می‌گرفت، برای کمک به ایشان می‌شتافت؛ چنانکه وقتی بر سر پیامبر ناپاکی انداختند، آن را از سر ایشان دور نمود؛ آنگاه که عقبه بن ابی معیط امعا و احشای شتر را بر پیامبر ﷺ انداخت، او بود که آن را از سر پاک پیامبر برداشت و آنان را دشنام گفت.^۲

ایشان شاهد محاصره‌ی مسلمانان در شعب ابی طالب بود و همانند آنان دچار گرسنگی و آزار شد و از کسانی بود که هنگام آشکار شدن دعوت، پیامبر ﷺ آنان را به نام صدا زد و فرمود: «ای فاطمه دختر محمد، من نمی‌توانم در برابر الله تو را بی‌نیاز سازم».^۳ با اینکه ایشان در آن هنگام کم سن و سال بود و نزدیک به هشت سال داشت.

۱- ابن حجر، الإصابة (۳۷۷/۴). و نگا: معرفی ایشان توسط ابن سعد در شرح حال ایشان بر دختران پیامبر در طبقات خود (۱۹/۸).

۲- مغازی ابن ابی شیبیه (۱۱۰). نگا: آزار مشرکان علیه پیامبر در این کتاب.

۳- نگا: سیرت ابن اسحاق (۱۲۸).

او آنچه را ام جمیل زن ابولهب برای اذیت و آزار جلوی خانه‌ی پیامبر ﷺ می‌ریخت، جمع می‌کرد.

ایشان به خدمت رسول الله ﷺ به ویژه پس از وفات خدیجه و ازدواج خواهرانش ادامه داد و به همراهی خواهرش ام کلثوم و ام المؤمنین سوده بنت زمعه و ام ایمن دایهٔ پیامبر و همسر زید بن حارثه، به مدینهٔ منوره مهاجرت کرد.^۱ در مدینه به سن ازدواج رسید و در همین هنگام بود که پیامبر ﷺ با وجود ام المؤمنین سوده، با عایشه ازدواج کرد. فاطمه مورد نظر خواستگاران بود و وصلت با او را آرزو داشتند؛ زیرا بالغ شده بود و وظیفه‌ی خدمت او به پیامبر ﷺ سبک‌تر شده و سنش مناسب ازدواج بود، در نتیجه، تعدادی از مهاجرین از جمله ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و دیگران به خواستگاری او آمدند، اما پیامبر ﷺ با لطف و ادب آنان را رد می‌کرد، تا اینکه یکی از انصار نزد علی رفت و او را برای خواستگاری فاطمه از پیامبر ﷺ تشویق کرد، چون علی از این کار شرم می‌کرد.

در نتیجه برای خواستگاری نزد رسول الله رفت و از روی حیا در برابر پیامبر ساکت ایستاد، پس پیامبر ﷺ حیا و تمایل علی را درک نمود و زودتر از علی پرسید که: نیاز فرزند ابوطالب چیست؟ علی گفت: فاطمه دختر رسول الله را یاد نمودم. پیامبر ﷺ فرمود: خوش آمدی. و علی متوجه شد که پیامبر ﷺ با ازدواج او و فاطمه موافق است و به آن رغبت دارد.^۲ چند روز بعد خواستگاری را انجام داد و سپری را که پیامبر در غزوهٔ بدر به او هدیه داده بود، به عنوان مهریهٔ فاطمه تقدیم کرد.^۳

۱- مقریزی، إمتاع الأسماع (۴۹). نگا: روایت امام مسلم در صحیحش، کتاب الإیمان (۱۳۳/۱).

۲- نگا: سیرت ابن اسحاق (۲۳۰). و نگا: ازدواج علی و فاطمه در این کتاب.

۳- سیرت ابن اسحاق (۲۳۰).

ازدواج علی با فاطمه در سال دوم هجری در ماه ذی القعدة اتفاق افتاد و در سال سوم هجری اندکی پیش از غزوه احد، زفاف صورت گرفت.^۱

و پیش از زفاف علی با او، پیامبر ﷺ برای آنها چنین دعا کرد: «خداوندا در میان آنها برکت بینداز و بر آنها برکت عنایت کن و در نسلشان برکت قرار ده». و گفته شده که آب خواست و از آن وضو گرفت و سپس آن را بر آن دو ریخت و برایشان دعا کرد.^۲

علی و فاطمه در اتاقی در مجاورت حجره‌های پیامبر ﷺ ساکن شدند.^۳ پیامبر ﷺ نزد ایشان می‌آمد و آنان به نزد وی می‌رفتند و با آنها و بعدها با فرزندان‌شان انس می‌گرفت. زندگی آن دو یک زندگی زاهدانه و پرهیزگام بود نه زندگی مرفه و پر ناز و نعمت. علی می‌گوید: با فاطمه ازدواج کردم در حالی که من و او چیزی جز یک پوست قوچ نداشتیم که شب بر آن می‌خوابیدیم و روز بر آن می‌نشستیم.^۴

پیامبر ﷺ لباسی پشمین و بالشی از جنس چرم که با لیف خرما پر شده بود و پوست گوسفند را به او داد^۵ و همچنین دو سنگ آسیاب و یک ظرف آب و دو کوزه. فاطمه با آسیاب گندم آرد می‌کرد تا جایی که اثر آن بر دستش مانده بود و با دلو آب می‌آورد و خانه را تمیز می‌کرد و خدمتگزاری شوهرش علی را می‌کرد.

۱- نگا: ازدواج علی با فاطمه در این کتاب.

۲- ابن حجر، الإصابة (۳۷۸/۴). طبقات ابن سعد (۲۱/۸).

۳- طبقات ابن سعد (۲۰/۸).

۴- نگا: ابن سعد، الطبقات (۲۳/۸).

۵- نگا: ابن سعد، الطبقات (۲۳/۸، ۲۴).

و هنگامی که علی متوجه شد اسیرانی برای پیامبر آورده‌اند، به فاطمه گفت: چه خوب بود اگر نزد پدرت می‌رفتی و از او خدمتکاری می‌خواستی. پس فاطمه نزد پیامبر ﷺ رفت و پیامبر از او پرسید: فرزندم، چه چیز تو را به اینجا آورده است؟ گفت: آمده‌ام که به تو سلام گویم؛ و شرم نمود که از او چیزی بخواهد و برگشت. رسول الله ﷺ فردایش به نزد او رفت و پرسید: نیازت چیست؟ فاطمه ساکت ماند و چیزی نگفت، پس علی گفت: ای رسول خدا، به الله سوگند آنقدر آب آورده‌ام که سینه‌ام به درد آمده و فاطمه آنقدر آسیاب کرده که دستانش تاول زده است و خداوند اسیرانی را نزد شما آورده است، پس خدمتکاری به ما بده. رسول الله ﷺ فرمودند: «نه به الله سوگند، به شما نمی‌دهم و اهل صغه را رها نمی‌کنم که شکم‌هایشان از گرسنگی می‌پيچد، چیزی نمی‌یابم که به آنان انفاق کنم، [این برده‌ها] را می‌فروشم و بهایشان را به آنها انفاق می‌کنم. پس آن دو به منزل‌شان برگشتند. سپس رسول الله ﷺ نزد آن دو رفت تا از مشقت آنها بکاهد و با مهربانی به آنها گفت: آیا شما را از چیزی آگاه نسازم که بهتر از چیزی است که از من خواستید؟ گفتند: آری. فرمود: سخنانی است که جبرئیل به من یاد داده است: در پی هر نمازی ده تسبیح الله را می‌گویند و ده بار حمد او را می‌گویند و ده بار تکبیر او را می‌گویند و چون به رختخواب خود رفتید، سی و سه بار تسبیح می‌گویند و سی و سه بار حمد می‌گویند و سی و سه بار تکبیر»^۱.

و همواره آنان را به زهد و صدقه و عدم توجه به زیورات راهنمایی می‌کرد تا به این ترتیب فاطمه برای سروری زنان عالم آماده شود. و رسول الله ﷺ برای وی اسوه‌ای نیک در زهد نسبت به دنیا و مظاهر آن باشد.^۲

۱- نگا: ابن سعد، الطبقات (۲۵/۸).

۲- نگا: ابن سعد، الطبقات (۲۴/۸).

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می گوید: رسول الله ﷺ در حالی بر علی و فاطمه وارد شد که می خندیدند، پس چون پیامبر را دیدند ساکت شدند. پس رسول خدا به آنها فرمود: «چه شد که می خندیدید و چون مرا دیدید ساکت شدید؟ پس فاطمه زودتر گفت: فدای تو ای رسول الله، او می گوید که من از تو نزد رسول الله محبوبترم! من نیز گفتم که من از تو نزد رسول الله محبوبترم. پس رسول الله ﷺ لبخند زد و فرمود: دخترکم، تو را دلسوزی فرزند است و علی از تو نزد من عزیزتر است».^۱

در سال سوم هجری ایشان صاحب فرزند اولشان حسن بن علی شد. حسن از نظر ظاهری شبیه ترین مردم به رسول الله ﷺ بود. پیامبر ﷺ او را تحنیک کرد و حسن نام نهاد و با تولدش بسیار خوشحال شد و آمدنش شادی را به دل پیامبر و علی و فاطمه آورد.^۲

تقریباً در این سال یعنی سال چهارم هجری و در ماه شعبان، فاطمه حسین بن علی رضی الله عنهما را به دنیا آورد.^۳

رسول الله ﷺ نوه های خود را دوست داشت و نسبت به آنان دلسوز بود و برایشان بسیار دعا می کرد و در باره آن دو فرمود: «بارالها من این دو را دوست می دارم پس آن دو را دوست بدار و کسی که آنها را دوست می دارد، دوست بدار».^۴

فاطمه همراه با زنان مومنان در غزوه احد شرکت داشت و به آوردن آب و مداوای مجروحان می پرداخت و اوست که زخم پیامبر ﷺ را مداوا

۱- نگا: ابن سعد، الطبقات (۲۶/۸).

۲- الزبیری، نسب قریش (۲۳/۱). طبقات ابن سعد (۲۴۶/۳).

۳- نگا: الزبیری، نسب قریش (۲۳/۱).

۴- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۵۱/۳).

کرد و حصیری را سوزاند و خاکسترش را بر زخم او گذاشت تا آنکه خورش بند آمد و شمشیر پیامبر ﷺ را در روز احد شست، چنانکه شمشیر علی بن ابی طالب را شست.^۱

وی در سال پنجم هجری صاحب دختری به نام زینب شد، هم‌نام خواهرش که اندکی قبل از دنیا رفته بود؛ و بیش از دو سال بعد، صاحب دختر دیگری شد که آن را مانند خواهرش ام کلثوم نامید که پیش از آن درگذشته بود. و این ام کلثوم همانی است که عمر بن خطاب در اثنای خلافتش با او ازدواج کرد و از وی صاحب فرزندی شد.^۲

و در اواخر سال نهم هجری، از دختران پیامبر کسی جز فاطمه باقی نمانده بود، یعنی در همان سالی که خواهر بزرگ‌تر او ام کلثوم، همسر عثمان بن عفان از دنیا رفت. و به این ترتیب او در دو سال پایانی زندگی پیامبر ﷺ تنها دختر ایشان بود که در قید حیات بود.

از این رو فاطمه تنها دختر پیامبر است که شاهد بیماری و وفاتش بود و در اثنای بیماری‌اش با او انس می‌گرفت و هم‌سخن می‌شد، چنانکه بخاری از ام المومنین عایشه روایت کرده که فرمود: «فاطمه درحالی آمد که راه رفتنش شبیه راه رفتن پیامبر بود، پس پیامبر ﷺ فرمود: خوش آمدی دخترم؛ و او را در سمت راست یا چپ خود نشاند سپس پنهانی با او سخنی گفت و [فاطمه] گریست. از او پرسیدم: چرا می‌گریی؟ سپس [دوباره] پنهانی با او سخن گفت و خندید. گفتم: مانند امروز شادی‌ای ندیدم که چنین به غم نزدیک باشد. از او پرسیدم که [پیامبر] چه گفت؟ گفت: راز رسول الله ﷺ را فاش نمی‌کنم. تا آنکه پیامبر از دنیا رفت، پس

۱- نگا: مغازی ابن ابی شیبه (۲۳۵). همچنین: غزوة احد در این کتاب.

۲- نگا: سیرت ابن اسحاق (۲۳۲، ۲۳۵).

از او پرسیدم. گفت: [پیامبر] پنهانی به من گفت: هر سال جبرئیل یک بار قرآن را بر من دور می‌کرد اما امسال دو بار دور کرده و این را جز علامت فرارسیدن اجلم نمی‌بینم و تو نخستین کسی از اهل بیت من هستی که به من ملحق خواهی شد؛ پس گریستم. آنگاه فرمود: آیا خشنود نمی‌شوی که سرور زنان اهل بهشت یا زنان مؤمن باشی؟ پس برای آن خندیدم.^۱

و از موقعیت‌های خاص فاطمه این بود که وقتی پیامبر ﷺ بیمار و بیهوش شد، فاطمه گفت: «آه از سختی [و درد] پدرم. پس پیامبر ﷺ فرمود: پس از امروز دیگر بر پدرت سختی‌ای نیست. پس چون پیامبر درگذشت، فرمود: پدرم دعوت پروردگارش را لبیک گفت، آه از دوری پدری که خبر وفاتش را به جبرئیل می‌گوییم. و چون به خاک سپرده شد فاطمه گفت: ای انس، آیا دل‌تان می‌پذیرد که بر رسول الله ﷺ خاک بریزید؟»^۲

بسیاری از دشمنان صدیق دربارهٔ اختلاف میان فاطمه و ابوبکر سخن گفته‌اند و ادعا کرده‌اند که منشأ آن حرص فاطمه بر اموال بوده است؛ به ویژه نخلستانی که پیامبر ﷺ هنگام وفاتش به عنوان صدقه گذاشت. حاشا که فاطمه طاهره‌ی عقیقه‌ی زاهده چنان باشد که آنان ادعا می‌کنند. فاطمه اهل دنیا نبود و به آن اهمیتی نمی‌داد و چنانکه اینان به تصویر می‌کشیدند دنیا بالاترین دلمشغولی‌اش نبود، درحالی‌که پیامبر

۱- به روایت بخاری در کتاب المناقب، علامات النبوة في الإسلام (۱۸۲/۴) و مسلم در صحیحش، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل فاطمة بنت النبي عليهما الصلاة والسلام (۱۴۲/۷-۱۴۳) و ترمذی در سنن، کتاب المناقب، باب فضل فاطمة بنت محمد (۷۰۰/۵) حدیث شماره (۳۸۷۲) همچنین وفات پیامبر ﷺ را در این کتاب ببینید.

۲- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب المغازی، باب مرض النبي ووفاته (۱۴۴/۵) و نگا: وفات پیامبر ﷺ در همین کتاب.

او را از نزدیک بودن وفاتش خبر داده بود و اینکه نخستین کسی است که پس از وفاتش به او ملحق خواهد شد. حاشا که فاطمه، سرور زنان عالم چنان غمگین مال یا ارث و مزارع باشد که اینان به تصویر می‌کشند. چگونه چنین چیزی را به او نسبت می‌دهند در حالی که از نزدیک بودن اجلس آگاه بود؟ از عروۀ بن زبیر از ام المومنین عایشه روایت است که فاطمه کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از او دربارهٔ میراثش از پیامبر سوال کند، در آنچه از فیء به پیامبر رسیده بود و خواهان صدقهٔ رسول الله ﷺ در مدینه و فدک و باقیماندهٔ خمس خیبر شد. پس ابوبکر فرمود: رسول الله ﷺ فرمودند: «ما [چیزی را] به ارث نمی‌گذاریم، آنچه از خود به جای گذاشتیم صدقه است؛ همانا آل محمد از این مال می‌خورند».^۱ یعنی این مال الله است و آنان اجازه ندارند افزون بر غذایشان از آن چیزی بردارند و به الله سوگند من چیزی از صدقات پیامبر را تغییر نمی‌دهم و همانگونه عمل می‌کنم که رسول الله ﷺ عمل کرده است؛ می‌ترسم چیزی از اوامر پیامبر ﷺ را رها کنم و اینگونه دچار انحراف شوم، سپس علی شهادت داد و گفت: ای ابوبکر، ما [تو را شناخته‌ایم و به فضل] تو معترفیم. پس ابوبکر گفت: قسم به آنکه جانم به دست اوست، قرابت و خویشاوندان رسول الله برای من از قرابت و خویشاوندان خودم دوست داشتنی‌تر و وسیع‌تر است».^۲

۱- به روایت بخاری، کتاب المغازی، باب حدیث بنی النضیر (۲۵/۵). برای تفصیل بیشتر ببینید: صلابی، علی بن ابی طالب (۱۵۴) و مقایسه کنید با ابن شبه در تاریخ المدینه (۱۹۶/۱).

۲- از روایت بیهقی در السنن الکبری (۳۰۰/۶) و در دلائل النبوة حدیث شمارهٔ (۳۲۷۶). نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۲۱/۲). طبقات ابن سعد (۲۸/۸).

فاطمه نیز با شنیدن سخن صدیق و اشاره اش به این حدیث خشنود شد که: «ما پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه به جا گذاشته‌ایم صدقه است».^۱ همچنین ثابت است که وارثان دیگری نیز بودند، از جمله عباس عموی پیامبر ﷺ که عصبه او بود و همچنین همسران پیامبر ﷺ اما نشنیدیم که کسی از آنان درخواست میراث مادی داشته باشد و پیامبر مالی به جا نگذاشت، بلکه دین را به جا گذاشت، اما فدک و خیبر چنانکه ابوبکر به آن اشاره کرد، صدقه بود.

و فاطمه بزرگ‌تر از آن است که فکر و ذکرش میراث مالی دنیوی باشد حال آنکه می‌دانست تنها چند ماه پس از پیامبر ﷺ زنده است، پس این تهمتی است باطل که فاطمه رضی الله عنها از آن به دور است.

در روایات دیگر آمده است که ابوبکر و پس از او عمر، از علی خواستند که نخلستان فدک و خیبر را تحویل بگیرد، به این شرط که در آن چنان عمل کند که رسول الله ﷺ در صدقه آن عمل کردند، اما علی تحویل آن را نپذیرفت و این از روی اعتراض نبود، بلکه به رفتار این دو خلیفه و نحوه عملکردشان در اداره آن قانع بود.^۲

و در صحیح بخاری آمده که: «اما صدقه پیامبر ﷺ در مدینه را عمر به علی و عباس سپرد، ولی صدقه خیبر و فدک را عمر نگه داشت و فرمود: این دو صدقه رسول الله ﷺ است که برای امور [واجب و مستحب] او بود و امر آن بر عهده کسی است که امر [و مسئولیت مسلمانان] به او سپرده شده است».^۳

۱- نگا: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب حدیث بنی النضیر (۲۵/۵).

۲- نگا: عمر بن شبة، تاریخ المدینة (۱/۲۰۴، ۲۰۷).

۳- از روایت بخاری در صحیحش، کتاب الخمس، باب فرض الخمس - قصة فدک

(۴۲/۴) و نگا: عمر بن شبة، تاریخ المدینة (۱/۲۰۴ و ۲۰۷).

بخاری در صحیح خود بآبی دارد تحت عنوان «مناقب فاطمة و قال النبي: نساء أهل الجنة».^۱

و بخاری از مسور بن مخرمه روایت کرده که رسول الله ﷺ فرمودند: «فاطمه پاره‌ای از من است، هر که او را خشمگین سازد مرا خشمگین کرده است».^۲

کتب مختلف حدیث و شرح حال، به ذکر فضائل ایشان اهمیت داده‌اند^۳ و آنچه را به زندگی و شرح حال ایشان مربوط است نقل کرده‌اند، چنانکه به شرح حال دیگر دختران پیامبر پرداخته‌اند که علاوه بر رابطه فرزندی، اسلام و راستی و تایید پیامبر و دفاع از پیامبر را یکجا داشته‌اند.^۴

احادیثی درباره فضیلت فاطمه نقل شده که بسیاری از آنها به روایت ام المؤمنین عایشه است؛ و این نشانگر احترام و تقدیر فاطمه توسط ایشان و اطلاع از فضیلت او و راستگویی او در روایت هر چیزی است که درباره فضیلت فاطمه وارد شده است؛ و بر رابطه حسنه میان فاطمه دختر پیامبر ﷺ و ام المؤمنین عایشه دختر ابوبکر صدیق و همسر پدر او دلالت می‌کند. از جمله آن روایت عایشه است که می‌فرماید: «فاطمه در حالی آمد که راه رفتنش شبیه راه رفتن رسول الله ﷺ بود، پس رسول خدا فرمود:

۱- صحیح بخاری، باب المناقب، باب (۲۹).

۲- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۶۷/۲).

۳- نگا: شرح حال او نزد ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۸۸/۲) و طبقات ابن سعد (۱۹/۸) و ابن حجر، الإصابة (۳۸۸/۴).

۴- درباره دختران پیامبر کتاب‌هایی نوشته شده است از جمله: بنات النبي، نوشته عایشه عبدالرحمن بنت شاطی، و سیره بنات النبي، نوشته محمد راتب نابلسی و کتاب‌های دیگری که زیاد هستند.

خوش آمدی دخترم؛ سپس او را در سمت راست خود نشاندد... تا آخر حدیث»^۱.

و از عایشه روایت است که فرمود: «من کسی را بهتر از فاطمه جز پدرش ندیدم؛ و بین آن دو [رسول الله ﷺ و عایشه] چیزی بود، پس [عائشه] گفت: یا رسول الله، از او [فاطمه] بپرس چرا که او دروغ نمی گوید»^۲.

ام المؤمنین عایشه برای ما وضعیتی را روایت کرده که نشانگر جایگاه فاطمه نزد رسول الله ﷺ و علمی است که تنها به او داده نه کسی دیگر، زیرا بخاری - چنانکه قبلاً گذشت - از عایشه بنت ابوبکر روایت کرده که فرمود: «پیامبر ﷺ فاطمه را در بیماری وفاتش فراخواند، پس پنهانی به او چیزی گفت که فاطمه گریست؛ سپس او را صدا زد و پنهانی چیزی به او گفت که خندید. از فاطمه در اینباره پرسیدیم، فرمود: پیامبر پنهانی به من گفت که در این بیماری از دنیا می رود، پس گریستم؛ سپس پنهانی به من گفت که من نخستین فرد از اهل بیت او هستم که به او ملحق می شوم، پس خندیدم»^۳.

او در روزهای پایانی زندگی اش بیمار شد و علی به پرستاری و خدمت به او بسیار توجه داشت. ابن سعد در طبقاتش می گوید: «ابوبکر در بیماری فاطمه که در آن درگذشت، نزد او آمد و اجازه خواست، پس علی گفت: این ابوبکر است که پشت در است، پس اگر می خواهی به او اجازه ده.

۱- بخشی از حدیثی که بخاری در صحیح خود، کتاب المناقب، باب علامات النبوة

فی الإسلام (۱۸۳/۴) روایت کرده است. نگا: درگذشت پیامبر در همین کتاب.

۲- به روایت طبرانی در الأوسط وابوعلی. نگا: هیشمی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد (۲۰۱/۹).

۳- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب المغازی، باب مرض النبی ووفاته (۱۳۸/۵).

نگا: وفات پیامبر ﷺ در این کتاب.

فاطمه گفت: تو این را بیشتر دوست داری. گفت: آری، پس بر او وارد شد و از او عذر خواست و با وی سخن گفت، پس از او خشنود شد.^۱

و فاطمه چون احساس کرد که اجلسش نزدیک است، علی را چند وصیت کرد؛ از جمله آنکه او را بر تابوتی حمل کنند که قبلا برایش تعریف کرده بود، و بر آن شاخه‌های از درخت خرما بگزارند و بر آن پارچه‌ای بیندازند^۲ تا مردم جسم او را نبینند؛ و این از شدت حیا و عفت او بود؛ و اینکه علی و اسماء بنت عمیس او را غسل دهند^۳ و اسماء همسر ابوبکر صدیق بود. و شاید به علی توصیه کرده بود که با امامه بنت ابی العاص بن ربیع که دختر خواهرش زینب بود، ازدواج کند^۴. خاله‌اش فاطمه پس از وفات مادرش، تربیت و نگهداری امامه را بر عهده داشت و به طبایع او و تقوا و نیکوکاری‌اش آگاه بود و قصد داشت که پس از وفاتش، او همانند مادری برای حسن و حسین علیهما السلام باشد چون حسن و حسین هنوز کودکان هفت و هشت ساله بودند.

همچنین وصیت کرد که در بقیع، مستقیماً پس از وفاتش دفن شود. او شب درگذشت و شبانه در جوار خواهرانش دختران پیامبر، به خاک سپرده شد؛ چون دفن شبانه ستر و پوشیدگی بیشتری به همراه دارد. او در ماه رمضان سال یازدهم هجری^۵ چند ماه پس از پیامبر درگذشت؛ و ثابت است که ابوبکر بر او نماز گزارد^۶ و شاید این نماز بر قبر او

۱- طبقات ابن سعد (۲۷/۸). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۲۱/۲).

۲- نگا: طبقات ابن سعد (۲۸/۸). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۲۸/۲).

۳- نگا: طبقات ابن سعد (۲۸/۸). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۲۸/۲).

۴- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۲۲/۲). ابن حجر، الإصابة (۲۳۶/۴).

۵- نگا: طبقات ابن سعد (۲۸/۸). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۲۷/۲).

۶- ابن سعد، الطبقات (۲۹/۲).

بوده یا آنکه شبانه شاهد دفن او بوده است؛ به ویژه آنکه ثابت است که اسماء بنت عمیس، همسر ابوبکر، پس از درگذشت فاطمه او را آماده‌ی دفن نمود. رضی الله عنهم اجمعین.

علی بر او نماز گزارد و در قبر او داخل شد^۱ و او آخرین دختر پیامبر ﷺ و آخرین فرزند او بود که درگذشت و امت در فراق او غمگین شد. عمر او در هنگام وفات بیست و نه سال بود. دختران پیامبر ﷺ همه مؤمن و راستگو و پاک و اهل وَرَع و تقوی بودند و این از رحمت الله برای پیامبرش بود. همچنین دامادهای او شریفانی بودند از بهترین مردان دوران خود، رضی الله عنهم. هرچند اسلام ابوالعاص بن الربیع اندکی به تاخیر افتاد. همچنین همه دختران پیامبر ﷺ شاهد آزارهایی بودند که پیامبر ﷺ در معرض آن قرار گرفت و آنها از او دفاع کردند و پیامبر ﷺ به آنان عنایت و توجه خاصی داشت و برای وفات سه تن از آنان در حیاتش اندوهگین شد.

۱- نگا: طبقات ابن سعد (۲۸/۸). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۲۹/۲).

دامادها و نزدیکان پیامبر ﷺ

علی بن ابی طالب ﷺ: ۱

حدود بیست و سه سال پیش از هجرت به دنیا آمد. او پسر عموی رسول الله ﷺ و داماد ایشان است. تحت سرپرستی رسول الله ﷺ بزرگ شد و نخستین کس از کودکان بود که به او ایمان آورد و یکی از ده تنی است که بشارت بهشت به آنان داده شده و چهارمین خلیفه راشد و پدر حسن و حسین، نوه‌های رسول الله ﷺ و سرور جوانان بهشت است. مادر او فاطمه بنت اسد است.^۲

او از نخستین کسانی بود که همراه با پیامبر ﷺ و خدیجه و اهل بیت پیامبر نماز گزارد. در شب هجرت در بستر پیامبر ﷺ خوابید تا با جان

۱- بخاری در صحیحش، در کتاب الفضائل بابی دارد به عنوان: باب مناقب علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی أبی الحسن ﷺ (۳۷/۹). امت به ویژه اهل سنت بر محبت علی ﷺ اجماع دارند و کتاب‌های پرشماری درباره مناقب او نوشته شده است از جمله:

ابوالحسن ندوی، المرتضی سیرة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب.

محمد علی الحاجی، علی بن ابی طالب.

محمد علی الصلابی، أسمى المطالب في سیرة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و من با عنوان کتاب علی بن ابی طالب به آن اشاره خواهیم کرد.

او بهره‌ای وافر از شرح حال و گزارش زندگی در کتب تراجم صحابه و خلفا و شخصیت‌های بارز دارد. همینطور نزد محدثان و کسانی که درباره اهل بیت نوشته‌اند.

۲- نگا: الزبیری، نسب قریش (۴۰).

خود از او محافظت کند، سپس امانت‌هایی [که از سوی مردم نزد پیامبر ﷺ بود]، از طرف او به صاحبانش بازگرداند و هجرت کرد و در مدینه به او ملحق شد.^۱

پیامبر ﷺ در سال دوم هجری او را به ازدواج کوچک‌ترین دخترش در آورد و در خانه‌ای در مجاورت پیامبر ﷺ ساکن شد و ایشان ﷺ با دیدار و همنشینی با فاطمه و علی رضی الله عنهما و گفتگو با آنان انس می‌گرفت.^۲

«علی نزد فاطمه رفت، سپس بیرون رفت و در مسجد دراز کشید، پس پیامبر ﷺ [خطاب به فاطمه] فرمود: پسرعمویت کجاست؟ فاطمه گفت: در مسجد. پس نزد او رفت و دید که ردایش از پشت او افتاده و پشتش خاکی شده، پس شروع به پاک کردن خاک از پشت او کرد و به او فرمود: بنشین ای اباتراب».^۳ از این رو، علی نام "ابوتراب" را دوست داشت.

علی مرد شجاع و [در مواجهه با خطرها] پیشگام بود و به همراه رسول خدا در بدر حضور داشت؛ از مبارزان آل بیت بود.^۴ او در اُحُد همراه با پیامبر ﷺ پایداری ورزید^۵ و در غزوه‌ی خندق در برابر عمر بن عبد وُد که قصد عبور از خندق را داشت قرار گرفت و او را کشت^۶، و در غزوه‌ی بنی قریظه پرچم پیامبر ﷺ را برداشت و محاصره‌ی آنان را آغاز کرد.

۱- نگا: هجرت نبوی در همین کتاب.

۲- نگا: ازدواج علی با فاطمه در همین کتاب.

۳- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب علی بن ابی طالب (۲۰۸/۴).

۴- نگا: غزوه بدر در همین کتاب.

۵- نگا: غزوه احد در همین کتاب.

۶- نگا: غزوه خندق در همین کتاب.

او از کاتبان پیامبر ﷺ بود و پیمان صلح حدیبیه را میان پیامبر ﷺ و مشرکان مکه نوشت و از جمله کسانی بود که در بیعت الرضوان [با پیامبر ﷺ] بیعت کرد.^۱

و در غزوه خیبر، پس از آنکه فتح آنجا بر رسول الله ﷺ و همراهان او دشوار گشت، فرمود: «فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که الله فتح را به دستان او میسر می‌سازد و الله و پیامبر را دوست دارد و الله و پیامبرش او را دوست دارند»،^۲ پس هرکس طمع آن کرد و خواهان آن شد، اما آن را به علی داد و الله فتح را به دست او میسر ساخت و مرحب یهودی، فرمانده یهودیان خیبر را کشت. هیچ غزوه‌ای از غزوات پیامبر ﷺ نبود مگر آنکه از علی قهرمانی و مواضع شجاعانه‌ای در آن دیده شده که کسی به آن نزدیک هم نمی‌شود.

و هنگامی که پیامبر ﷺ در غزوه تبوک او را به عنوان جانشین خود در میان خانواده‌اش قرار داد در دل غمگین شد چرا که شجاع و اهل اقدام بود و منافقان تلاش کردند از این موقعیت برای تخریب او سوء استفاده کنند اما او از تأیید و گواهی پیامبر ﷺ بهره‌مند شد که فرمود: «آیا خشنود نیستی که برای من به منزلت هارون برای موسی باشی؟ جز آنکه پیامبری پس از من نیست».^۳

او [به امر پیامبر ﷺ] آیات سوره توبه را به همراه داشت تا در مکه و در سال نهم هجری برای حجاج بخواند و این آیات را خواند که شامل منع

۱- نگا: صلح حدیبیه در همین کتاب.

۲- نگا: غزوه خندق در همین کتاب.

۳- به روایت بخاری در کتاب المغازی، باب غزوة تبوک (۱۲۹/۵).

مشرکان از حج، پس از آن سال بود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾﴾ [التوبة: ۱۰۰]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشرکان قطعاً پلیدند؛ پس نباید بعد از امسال به مسجدالحرام نزدیک شوند؛ و اگر [به خاطر قطع تجارت با آنان] از تنگدستی بیم دارید، [بدانید که] اگر الله بخواهد، شما را از بخشش خویش بی‌نیاز می‌سازد. بی‌تردید، الله دانای حکیم است.» [امیر حج در آن سال] ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ابلاغ‌کننده علی رضی الله عنه بود و در این زمینه با یکدیگر همکاری کردند.^۱

هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، علی سی و سه سال داشت و او بود که رسول الله صلی الله علیه و آله را غسل داد و هنگام غسل ایشان را به سینه‌اش چسباند و عمویش عباس و برخی از فرزندانش در این کار با او همکاری کردند.^۲

و در خلافت ابوبکر، علی با طیب خاطر با ابوبکر بیعت کرد و بهترین وزیر و مشاور برای او بود.^۳ او در نبرد علیه مرتدان، از اولین نبرد یعنی غزوه ذی القاصه^۴ مشارکت کرد. و در اداره امور دولت اسلامی در دوران خلافت ابوبکر همکاری داشت.

۱- نگا: حج ابوبکر با مردم در این کتاب.

۲- نگا: وفات پیامبر در همین کتاب.

۳- کتابی درباره مشارکت‌های علی رضی الله عنه در خلافت راشده و یاری او به خلفا توسط دکتر محمد عمر الحاجی تحت عنوان «علي بن أبي طالب رضی الله عنه، مستشار أمين للخلفاء الراشدين» تالیف شده است.

۴- نگا: تاریخ خلیفه بن خیاط (۶۵). تاریخ طبری (۲۲۳/۳). البدایة والنهاية ابن کثیر (۳۱۴/۶).

و در خلافت عمر، از نخستین بیعت‌کنندگان با عمر بود و در اداره دولت مشارکت کرد و عمر هرگاه به مسافرت می‌رفت او را در مدینه جانشین خود می‌کرد.^۱

علی دخترش ام کلثوم که خواهر تنی حسن و حسین علیهما السلام و دختر فاطمه زهرا بود، به ازدواج عمر بن خطاب درآورد.^۲

عمر او را ضمن شش نامزد خلافت پس از خود قرار داد، یعنی کسانی که رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام وفاتش از آنان راضی بود تا مسلمانان یکی از آنان را به عنوان جانشین عمر انتخاب کنند.^۳

و در خلافت عثمان، او بهترین مشاور و قاضی عثمان و باجناق پیشین او بود زیرا این دو با دختران رسول الله صلی الله علیه و آله ازدواج کرده بودند^۴ و هنگامی که عثمان، پیش از شهادت در خانه‌اش محاصره شد، علی فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را فرستاد تا از او دفاع کنند، و آنان شمشیر برداشتند و از عثمان دفاع کردند تا آنکه عثمان بر آنان و دیگران سوگند یاد کرد تا از آنجا بروند.^۵

او پس از به شهادت رسیدن امیرالمؤمنین عثمان بن عفان، در ۲۵ ذی الحجه سال ۳۵ هجری به خلافت رسید، زیرا صحابه در مدینه با او بیعت کردند، در نتیجه خلافت او منعقد شد^۶ و او اهل ورع و تقوا و زاهد و دادگر و حکیم بود.^۷

۱- نگا: ابن جوزی، المنتظم (۴/۱۹۲-۳۲۷). صلابی، علی بن ابی طالب (۱۷۳).

۲- نگا: سیرت ابن اسحاق (۲۳۰).

۳- نگا: صحیح بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب علی بن ابی طالب (۴/۲۰۷). ابن ابی شیبۀ، المغازی (۴۳۶). طبقات ابن سعد (۳/۳۳۷).

۴- نگا: شرح حال رقیه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در همین کتاب.

۵- نگا: تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۲۹).

۶- نگا: تاریخ طبری، حوادث سال ۳۵ هجری (۱۵۲/۵).

۷- نگا: زهد و ورع ایشان، در کتاب صلابی بنام علی بن ابی طالب (۲۴۵).

امت پس از شهادت عثمان در یک دوره فتنه به سر می‌برد و علی تلاش کرد صفوف مسلمانان را یکپارچه و آنان را متحد گرداند اما نتوانست و اصحاب فتنه ایشان را به زحمت انداختند. او بدون آنکه بخواهد وارد نبرد جمل شد^۱ و معاویه به نزاع با او برخاست و در نبرد صفین علیه او جنگید و بنابر نظر اهل سنت، حق با علی بود^۲ و اهل شام بر او شوریدند اما به این سبب تکفیر نشدند و این سخن حق تعالی درباره آنان صادق است که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَافَتَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: ۹-۱۰] «اگر دو گروه از مؤمنان با هم درگیر شدند، میانشان آشتی برقرار کنید؛ و اگر یک گروه بر دیگری تجاوز کرد، با گروه متجاوز بجنگید تا به فرمان الله بازآید؛ اگر بازگشت، صلح عادلانه در میان آنان برقرار کنید و به عدالت رفتار نمایید که الله عادلان را دوست دارد. بی‌تردید مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس میان برادران خویش آشتی برقرار کنید و از الله پروا کنید؛ باشد که مورد رحمت قرار گیرید».

بله، آنان به نص قرآن برادر هم بودند و حق با علی بود؛ به این دلیل که عمار بن یاسر همراه با علی و در رکاب ایشان جنگید و کشته شد^۳

۱- نگا: صلابی، علی بن ابی طالب (۵۰۲) و: ابن کثیر، البداية والنهاية (۲۵۰/۷).

۲- نگا: ابن تیمیه، منهاج السنة (۵۳۷/۱ و ۵۳۸). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳/

۱۴۰ و ۱۴۲). ابن کثیر، البداية والنهاية (۲۶۷/۵).

۳- تاریخ طبری (۲۱/۶).

حال آنکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «گروه سرکش تو را خواهد کشت»^۱ و گروه باغی (سرکش) او را کشتند، اما آنان کافر نیستند بلکه مؤمن و باغی هستند^۲ و آیات قرآن چنان آنان را وصف نمود که گویا دربارهٔ آنان نازل شده و مخصوص آنان و حالات شبیه به آنان است.^۳ شورش خوارج حروری بر علی در واقعهٔ نهروان بر بدتر شدن شرایط افزود و علی حریص جلوگیری از خون‌ریزی بود، به همین دلیل پسر عمویش عبدالله بن عباس را به سوی آنان فرستاد که یکی از فرماندهانش بود تا با آنان مناظره کند و دروازهٔ توبه و بازگشت را برای آنان بازگذاشت، سپس با کسانی که بر شورش پافشاری داشتند، در نبرد مشهور نهروان جنگید.^۴

علی در خلافت خود مجتهد و اهل تلاش و پاکدامن و پاکدست بود و افراد دستکار و باکفایت را در راس امور قرار می‌داد و در این زمینه از سرزنش کسی بیم نداشت.

اما جامعه تغییر کرده بود و فتنه راه خود را پیدا کرده بود و این برای علی دردسرساز بود. علی آن مخلصی که جز حق و راستی نمی‌شناخت، از مردم و رفتار بدشان خسته شد.

او در طول زندگی‌اش مجاهد و اهل عمل بود. علی در مسجد کوفه به دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی جنایتکار با ضربهٔ شمشیر به سرش به شهادت رسید و در تاریخ بیست و یکم رمضان سال ۴۰ هجری به افتخار

۱- به روایت مسلم در کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب لا تقوم الساعة حتی یمر الرجل بغير الرجل فیتمنی أن یکون مکان المیت من البلاء (۱۸۶/۸) و امام احمد در مسند (۲۸۹/۶).

۲- نگا: صلابی، علی بن ابی طالب (۴۴۷).

۳- نگا: تفسیر ابن کثیر (۱۷۴۶/۲).

۴- نگا: تاریخ طبری (۴۱-۴۳). تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۹۷).

شهادت دست یافت^۱. و ابن ملجم جنایتکار چیزی جز خسران و زیان حاصل نکرد و این سخن مصطفی ﷺ درباره او صادق شد که فرمود: «آیا تو را از شقی‌ترین مردم آگاه نسازم؟ آنکه شتر [صالح] را پی کرد و کسی که بر اینجا [ی] تو ضربه می‌زند، - و دستش را بر فرق سرش گذاشت -، و اینجا را [از خون] رنگین می‌کند، و دستش را بر ریشش گذاشت». و در روایتی دیگر آمده است: «شقی‌ترین گذشتگان هموست که شتر صالح را پی کرد و شقی‌ترین آخرین امت‌ها، قاتل توست». و در روایتی دیگر آمده است: «روزی پیامبر به علی فرمود: شقی‌ترین اولین کیست؟ گفت: آنکه شتر [صالح] را پی کرد ای رسول الله. فرمود: شقی‌ترین آخرین کیست؟ علی گفت: علمی به آن ندارم ای رسول خدا. فرمود: او کسی است که بر اینجای تو ضربه زند. و به ملاح خود اشاره کرد»^۲.

علی در مکانی مجهول در نواحی کوفه به خاک سپرده شد^۳ تا آنکه قبرش محلی برای عبادت و بزرگداشت و به عنوان مسجد قرار داده نشود. او از کسانی بود که این سخن رسول الله ﷺ را خوب فهمیده بود: «الله یهودیان و نصرانیان را نفرین کند [چرا که] قبور پیامبران خود را مسجد قرار دادند»^۴ از این رو علی دشمن شرک و از آن متنفر بود و راضی نیست که به اسم محبت و دوست داشتن او، نزد قبری که مدعی هستند محل دفن اوست، شرک اکبر رخ دهد. هر که علی را دوست دارد همان کاری را انجام دهد که علی دوست دارد، یعنی توحید و اخلاص برای الله؛

۱- نگا: تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۵۰). تاریخ طبری (۸۵/۶).

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية (۳۲۴/۷).

۳- نگا: ابن جوزی، المنتظم (۱۷۸/۵). صلابی، علی بن ابی طالب (۹۰۳).

۴- از روایت بخاری در صحیحش، کتاب المغازی، باب مرض النبی ووفاته (۱۳۹/۵).

چنانکه علی انجام می‌داد و برای هیچ بت و قبر و چیز دیگری سجده نبرد؛ و همان چیزی را بد بدارد که علی از آن بد می‌برد و آن شرک و دعای غیر الله و فریادخواهی از غیر الله و وصف او به صفات الهی است. خدایا ما از آنچه نزد آن قبری انجام می‌دهند که سیصد سال پس از شهادت علی در دوران آل بویه کشف شد، به درگاه تو اعلام براثت می‌کنیم.^۱ و حتی اگر نسبت این قبر به ایشان درست باشد باز هم آنچه این‌ها انجام می‌دهند و ساختن مسجد بر آن کار درستی نیست. پس خداوندا ما را از دوستان علی قرار ده و از جمله کسانی بگردان که سخن پیامبر درباره آنان صادق است که فرمود: «خداوندا دوست بدار آنکه او را دوست می‌دارد و دشمن بدار آنکه با او دشمن است».^۲ الله ما را از دوستان او قرار دهد و از دشمنانش که مشرکان هستند دور بگرداند. چه کسی که علی را می‌پرستد و چه آنکه سنگی را می‌پرستد، زیرا ملت شرک یکی هستند و علی هیچ ربطی به آنان ندارد. و الله بر نصرانیان که عیسی را عبادت کردند خشمگین شد، زیرا شرک ظلمی بس بزرگ است.

۱- نگا: حدیث غدیر خم در همین کتاب.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية (۳۳۵/۷).

حسن و حسین رضی الله عنهما:^۱

رسول الله ﷺ برای تولد حسن و سپس حسین بسیار شادمان شد. او آنان را در آغوش می گرفت و با آنان بازی می کرد و از همان کودکی شباهت آنان به پیامبر بسیار واضح بود و نزد پدر بزرگشان پیامبر ﷺ جایگاه خاصی داشتند و احادیث بسیاری وارد شده که جایگاه آنان را بیان داشته است.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «هر که حسن و حسین را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که با آن دو کینه داشته باشد، از من کینه داشته است».^۲

از یعلی بن مُره روایت است که می گوید: حسن و حسین دوان دوان نزد رسول الله ﷺ آمدند؛ و یکی پیش از دیگری رسید، ایشان دستش را بر گردن او انداخت و به آغوش کشید و این را بوسید و سپس آن را بوسید و فرمود: «من این دو را دوست می دارم پس آنها را دوست بدارید. ای مردم! فرزند [انسان را] بخیل و ترسو می کند».^۳

۱- امت اسلامی حسن و حسن را دوست دارند و علمای اهل سنت درباره آن دو کتابهای زیادی نوشته اند، از جمله:

محمد الصلابی، أمير المؤمنين الحسن بن علي بن أبي طالب.

فیحان کردی، الحسن بن علی و دوره سیاسی.

محمد رضا، الحسن والحسين سيدا أهل الجنة.

عثمان الخميس، أحاديث بشأن السبطین.

۲- نگا: سنن ابن ماجه، المقدمة، باب في فضائل أصحاب رسول الله، فضل الحسن

والحسين ابني علي بن أبي طالب رضي الله عنه، حديث شماره (۱۴۳) (۴۱/۱) و این لفظ

اوست. و به روایت احمد در مسند (۲۸۸/۲).

۳- به روایت احمد در مسند (۱۲۷/۴). ذهبی، سیر اعلام النبلاء (۲۵۵/۳).

و فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند».^۱

ابوهریره روایت می کند که: اقرع بن حابس به نزد رسول الله ﷺ آمد و دید که او حسن یا حسین را می بوسد، پس گفت: آیا او را می بوسی؟ من ده فرزند دارم که تاکنون یکی از آنان را نبوسیده‌ام! رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که مهربانی نوزد، مورد مهربانی قرار نمی گیرد».^۲

از عکرمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر ﷺ حسن بن علی رضی الله عنهما را بر دوش خود برداشته بود که مردی گفت: چه خوب وسیله نقلیه‌ای سوار شده‌ای، ای پسر! پیامبر ﷺ فرمود: «نیکوترین سوارکار، او است».^۳ و از ابوزبیر از جابر بن عبدالله روایت است که می گوید: بر پیامبر ﷺ وارد شدم و دیدم که او چهار دست و پا است و حسن و حسین رضی الله عنهما بر پشت اوست و آنان را در خانه بر پشت خود می برد و می گوید: «چه نیکو شتری است شتر شما و چه نیکو سوارانید شما».^۴

و از ابوهریره روایت است که فرمود: ما همراه با پیامبر ﷺ نماز می خواندیم که به سجده رفت و حسن و حسین بر پشت او پریدند و چون [از سجده] برمی خاست آن دو را بر زمین می گذاشت و چون [به سجده] برمی گشت آن دو برمی گشتند تا آنکه نمازش به پایان رسید.^۵

۱- به روایت احمد در مسند (۳/۳) و ترمذی در سنن خود، کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسین (۶۵۶/۵) حدیث شماره (۳۷۶۸) و ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۵۱/۳).

۲- به روایت مسلم در صحیحش، کتاب الفضائل، باب رحمة الصبيان والعیال وتواضعه وفضل ذلك (۷۷/۷).

۳- الصلابی، امیر المؤمنین الحسن بن علی و این روایت را ضعیف دانسته است.

۴- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۵۶/۳).

۵- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۵۶/۳).

و نقل شده که رسول الله ﷺ در حال خطبه بودند که حسن و حسین آمدند و درحالی که هر دو پیراهنی قرمز پوشیده بودند تلو تلو می خوردند، پس پیامبر ﷺ از منبر پایین آمده و آن دو را برداشت و فرمود: «راست فرمود الله که: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [التغابن: ۱۵] «اموال و فرزندانان فقط وسیله آزمایش [شما] هستند؛ و الله است که پاداش بزرگ نزد اوست». این دو کودک را دیدم که راه می روند و تلو تلو می خورند، پس نتوانستم صبر کنم تا آنکه سخنم را قطع کردم و آن دو را برداشتم».^۱

و از ابوهریره روایت است که فرمود: همراه با پیامبر در ساعتی از روز بیرون رفتم، درحالی که نه او با من سخن می گفت و نه من با او، تا آنکه به بازار بنی قینقاع رسید [سپس بازگشت] و در فضای باز [روبروی] خانه فاطمه نشست و فرمود: «آیا [در خانه] کودکی است؟ آیا [در خانه] کودکی هست؟» پس [مادرش یعنی مادر حسن] او را [مدتی] نگه داشت و به گمان ما، به گردن او گردن بندی [از مهره های خوشبو] می بست یا او را می شست، پس [حسن] دوان دوان [بیرون به سمت رسول الله ﷺ] آمد تا آنکه ایشان او را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود: «خداوندا او را دوست بدار و کسی که او را دوست می دارد [نیز] دوست بدار».^۲

رسول الله ﷺ حسن و حسین را با این دعا تعویذ می کرد (یعنی برایشان از خداوند پناه می خواستند) و می فرمود: «پدر شما [یعنی ابراهیم] اسماعیل و اسحاق را با آن تعویذ می کرد: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ،

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۵۶/۳).

۲- به روایت بخاری در کتاب البيوع، باب ما ذكر في الأسواق (۲۰/۳) و مسلم در صحيحش، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب مناقب الحسن والحسين (۱۳۰/۷).

مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَّامَّةٍ»^۱. (یعنی: پناه می‌برم به کلمات کامل الله از هر شیطان و گزنده سمی و از هر چشم زیان‌رسان).

و از سلمه بن اکوع روایت است که می‌گفت: شهباء، قاطر پیامبر ﷺ را در حالی می‌بردم که ایشان و حسن و حسین بر آن بودند تا آنکه آنان را به حجره پیامبر ﷺ وارد کردم. یکی جلوی او بود و دیگری پشت سرش.^۲

آنان به دلیل جایگاهی که نزد رسول الله ﷺ داشتند نزد خلفای راشدین مکانت خاصی داشتند.^۳

آنها پی‌گیر احوال امهات المؤمنین بودند و به جویای احوال آنهاپی که از آنها در قید حیات بودند؛ به ویژه پس از شهادت امیرالمؤمنین علی و استقرار حسن و حسین در مدینه. همچنین از آنها احادیث رسول الله ﷺ را روایت کرده‌اند.^۴

حسن بن علی رحمتهما:

فرزند بانوی ما فاطمه دختر رسول الله ﷺ و نخستین فرزند او و علی بن ابی طالب رضی الله عنهم. کنیه فاطمه از وی بود و ام الحسن نامیده می‌شد، همینطور علی. او نوهی رسول الله است. با تولد او در نیمه رمضان سال سوم هجری، شادی و خوشحالی به دل رسول الله ﷺ و فاطمه

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب احادیث الأنبياء، باب (۱۰) (۱۱۹/۴).

۲- به روایت مسلم در صحیحش، کتاب فضائل الصحابة رحمهم، باب مناقب الحسن والحسين (۱۳۰/۷).

۳- ابن کثیر، البداية والنهاية (۱۵۰/۸).

۴- نگا: روایت علی بن الحسين از ام المؤمنین حفصه در صحیح بخاری (۶۳/۴).

و علی هوینعلیه وارد شد.^۱ او را ام الفضل همسر عباس شیر داد^۲ و پیامبر ﷺ بر او نام نهاد و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. او نزدیک به هشت سال را در حیات پیامبر ﷺ زندگی کرد.^۳

پیامبر ﷺ او را بسیار دوست داشت و با او انس می گرفت و می فرمود: «خداوند من او را دوست می دارم پس او را دوست بدار». ^۴ و درباره او و حسین می فرماید: «آنها دو ریحانه من (گل خوشبوی من) در دنیا هستند». ^۵ او در حالی بر پشت رسول الله ﷺ بالا می رفت که ایشان در نماز بود و پیامبر به آرامی [از سجده] برمی خاست تا او نیفتد و درباره او می فرماید: «این فرزند من سید است و امید است که الله به وسیله او میان دو گروه از مسلمانان را آشتی دهد». ^۶

و او با رسول الله در حضور صحابه معانقه کرد. ^۷

۱- نگا: تاریخ خلیفه بن خیاط (۶۶). طبقات ابن سعد (۲۲۶/۱).

۲- مستدرک حاکم (۱۶۶/۱) و نگا: صلابی، الحسن بن علی (۲۵).

۳- به روایت ابوداوود در سنن، کتاب الأدب، باب فی الصبی المولود یؤذن فی أذنه به شماره (۵۱۰۵) (۹۲۴). نگا: صلابی، الحسن بن علی (۲۰).

۴- نگا: روایت بخاری در صحیح، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب الحسن والحسین (۲۱۷/۴). به روایت احمد در مسند (۲۴۹/۲، ۳۳۱).

۵- نگا: روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب الحسن والحسین (۲۱۷/۴).

۶- نگا: روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب الحسن والحسین (۲۱۶/۴).

۷- نگا: صلابی، الحسن بن علی (۲۱۶).

ابوبکر پس از وفات پیامبر ﷺ او را دید که با کودکان بازی می‌کند، پس او را برداشت و فرمود: «شبیبه پیامبر است نه شبیه علی»، و علی می‌خندید.^۱ او پس از وفات پیامبر ﷺ بسیار به دیدار امهات المؤمنین می‌رفت و حالشان را جویا می‌شد و همچنین به عبادت و تقوا و نشستن در مسجد پیامبر پس از نماز صبح تا طلوع خورشید مشهور بود.^۲ او به حدی از شرف و کرامت و سخاوتمندی رسید که کسی دیگر نرسیده بود.^۳ او علم را از امهات المؤمنین و تعدادی از صحابه و در راس آنان پدرش امیر المؤمنین علی فرا گرفت. مردم سعی داشتند دختران خود را به ازدواج او درآورند و خواهان نسبت با او بودند هرچند او بسیار طلاق می‌داد و پدرش علی آنان را نسبت به این مسئله هشدار می‌داد و می‌فرمود: «او بسیار طلاق می‌دهد». با این حال مردم از دارا شدن نسبت با او - اگرچه برای مدتی کوتاه - خوشحال می‌شدند.^۴

او ملازم پدرش بود و در طول حیاتش خیرخواه و ناصح بود. و در همه کارهایش به او یاری می‌رساند؛ و همچنین به دلیل جایگاهش نزد رسول الله ﷺ، نزد خلفای راشدین نیز مکانت خاصی داشت.^۵ او پس از

۱- نگا: روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب مناقب الحسن والحسين (۲۱۷/۴).

۲- طبقات ابن سعد (۳۹۸/۵). ابن کثیر، البداية والنهاية (۳۸/۸).

۳- نگا: صحیح بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب مناقب الحسن والحسين (۲۱۶/۴).

۴- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۶۱/۳). ابن کثیر، البداية والنهاية (۳۸/۸). و نگا: صلابی، الحسن بن علی (۳۰).

۵- ابن کثیر، البداية والنهاية (۱۵۰/۵).

شهادت عثمان بن عفان، همراه با پدرش به کوفه رفت^۱ و همراه با او در صفین و جمل و نهروان شرکت کرد.^۲ و شاهد شهادت امیر المؤمنین علی بود و خود او از قاتلش قصاص گرفت.^۳

پس از شهادت پدرش امیر المؤمنین علی، اهل عراق با او بیعت کردند اما او را اذیت کردند و شرایط را برای او سخت نموده و او را در تنگنا قرار دادند، بنابراین در سال ۴۱ هجری، امر خلافت را به معاویه بن ابی سفیان سپرد و این واقعه به «عام الجماعة» مشهور است.^۴ و سخن پیامبر ﷺ که در روایت ابوبکر آمده، درباره او صادق شد که: «از پیامبر ﷺ که بر منبر بود و حسن در کنار او و گاهی به مردم می‌نگریست و گاهی به او، شنیدم که فرمود: «این فرزند من سید است و چه بسا الله به وسیله‌ی او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح آورد».^۵

وی پس از آن، حدود ده سال در مدینه منوره زندگی کرد و محل عنایت مسلمانان بود و معلم آنان و شریف و سروری مبارک بود و اوضاع و احوال مادران مؤمنان را پی‌گیری می‌کرد و از احوالشان جویا می‌شد تا آنکه در سال ۴۹ هجری دار فانی را وداع گفت^۶ در حالی که چهل و شش سال داشت. مردم از فراق او گریستند و به شدت اندوهگین شدند.

۱- تاریخ طبری (۱۶۹/۵).

۲- تاریخ طبری (۲۰۴/۵، ۲۳۶).

۳- تاریخ طبری (۸۶/۶).

۴- نگا: تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۵۲).

۵- نگا: روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبى، باب مناقب الحسن والحسين (۲۱۶/۴).

۶- نگا: تاریخ خلیفه بن خیاط (۲۰۴). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۸۶/۳).

حسین بن علی^۱ «شهید» رحمتهما:^۲

کنیه اش ابو عبدالله است.^۳ فرزند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، نوهی رسول الله ﷺ از دخترش فاطمه است. در ماه شعبان سال چهارم هجری در مدینه منوره دیده به جهان گشود و پیامبر ﷺ برای تولد او بسیار شاد شد و او را بوسید و برایش دعا کرد.^۴ امت بر محبت او اجماع کرده اند و مصطفی ﷺ درباره او و بردارش می فرماید: «حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند».^۵ برای همین همه امت حسین را دوست دارند و حاضرند هرچه در توان دارند، فدای او کنند.^۶ صحابه رحمهم نیز بلا استثنا حسین را دوست داشتند و ایشان مورد تقدیر و احترام آنان بود. جابر بن عبدالله در حالی که به او می نگرست می گفت: «هر که دوست دارد به سرور جوانان اهل بهشت بنگرد، باید این را بنگرد».^۷

او زیر نظر پدر بزرگش مصطفی ﷺ و پدرش علی بن ابی طالب و مادرش فاطمه دختر پیامبر بزرگ شد. او به همراه حسن بن علی مراحل رشد را سپری نمود و حدود هفت سال را در حیات پیامبر ﷺ زندگی کرد. او از نظر خلقت و اخلاق، شبیه ترین مردم به پیامبر ﷺ بود.^۸ اهل فضل

۱- بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب الحسن والحسین (۲۱۶/۴).

۲- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳۸۰/۳).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۸۰/۳). ابن اثیر، أسد الغابة (۱۸/۲).

۴- ابن کثیر، البداية والنهاية (۸/۱۵۰، ۲۰۵).

۵- نگا: آلبانی، الأحادیث الصحيحة (۴۴۸/۲). ابن کثیر، البداية والنهاية (۲۰۶/۸).

۶- نگا: ابن کثیر، البداية والنهاية (۱۵۱/۸). تاریخ طبری (۲۶۸/۶).

۷- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۸۲/۳).

۸- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۸۰/۳). ابن کثیر: البداية والنهاية (۲۰۵/۸).

بود و بسیار روزه و عبادت و نماز و حج و دیگر کارهای خیر را انجام می داد.^۱

پس از آنکه به سن جوانی رسید، نمونه کرم و بخشندگی و اخلاق والا بود و مشتاق فراگیری علم بود و از بزرگان صحابه و امهات المؤمنین علم آموخت. او یکی از اشراف و سادات مدینه و از معلمان آن در دوران خلافت راشد بود^۲ به ویژه در دوران خلافت عمر بن خطاب و عثمان بن عفان رضی الله عنهما؛ چنانکه ارتباط خاصی با آن دو داشت و به طور کلی مورد توجه و بزرگداشت امت و به طور خاص مورد اهتمام و بزرگداشت خلفا بود، زیرا خلفا همه دامادهای پیامبر و دامادهای حسین بودند، چون عمر با خواهر او ام کلثوم دختر علی ازدواج کرده بود^۳ و شکی در این نیست که حسین در آن زمان بالغ بود و با این ازدواج موافق.

او از کسانی بود که در دوران عمر و پس از او به مردم کتاب و سنت آموزش می داد.^۴

یعنی در دوران خلافت امیر المؤمنین عثمان و در ایام خلافت پدرش امیر المؤمنین علی.^۵

او در دوران عثمان نیز جایگاه خاصی نزد مسلمانان داشت، و به عنوان سربازی از سربازان مسلمان در جهاد و فتوحات اسلامی در شمال آفریقا در مغرب و در طبرستان در مشرق دور شرکت کرد.^۶ کافی است به دوری این دو نقطه از هم دقت کنیم تا به تلاش و جهاد او پی ببریم.

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية (۲۰۷/۸).

۲- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۸۵/۳). ابن کثیر: البداية والنهاية (۲۰۷/۸).

۳- نگا: ابن اسحاق، سیرت نبوی (ص ۲۳۲).

۴- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۸۵/۳).

۵- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۸۵/۳).

۶- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۸۵/۳-۲۸۶).

او هنگامی که عثمان بن عفان در خانه‌اش محاصره شد، همراه با برادرش حسین در دفاع از او مشارکت کرد و آنجا را ترک نکرد مگر هنگامی که عثمان مدافعان را قسم داد که دست از دفاع از او بکشند زیرا عثمان نسبت به جان حسن و حسین و دیگر مدافعان بیم داشت.^۱

او در خلافت علی از مدینه به عراق نقل مکان کرد و در واقعه جمل و صفین و نهروان شرکت نمود.^۲

وقتی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب به شهادت رسید، حسین از برادرش حسن قدردانی کرده و به او احترام می‌گذاشت و پیرو او بود و با او نزاع و مخالفت نمی‌کرد، بلکه با وجود آنکه رای دیگری داشت، با او همکاری می‌کرد.^۳ هنگامی که حسن کوتاه آمدن در برابر معاویه را به صلاح دید، رای دیگری از حسین یا مخالفتی از سوی او در برابر برادر بزرگش که خواهان سازش و حفظ جان مسلمانان و بازگرداندن وحدت امت بود، روایت نشده است.^۴ شاید بتوان حسین رضی الله عنه را در اصلاح امت با خواباندن آتش فتنه و کوتاه آمدن حسن از حق خود در خلافت، شریک حسن رضی الله عنه دانست، در حالی که حسن شایسته خلافت و محق تر به آن بود، اما ترجیح او فرونشاندن فتنه بود و از خون‌ریزی بیم داشت.

سپس حسین به مدینه منوره بازگشت و همراه با برادرش حسن، سعی در تفقد احوال مادران مؤمنان و آموزش خیر و خوبی به مردم و یاری نیازمندان

۱- نگا: ابن ابی شیبة، المغازی (ص ۴۵۴). مسند امام احمد (۱/۳۹۶).

۲- نگا: تاریخ طبری (۱۵/۱۸۷، ۲۲۶، ۲۳۶) و (۴۲/۶).

۳- تاریخ طبری (۹۲/۶). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳/۲۶۵).

۴- نگا: بلاذری، أنساب الأشراف (۲/۱۵۰). مستدرک حاکم (۳/۱۷۵). اصفهانی،

دلائل النبوة (۶/۴۴۵). احمد بن حنبل، فضائل الصحابة (۲/۶۶).

و شفاعت نیکو در مورد مستضعفان و محتاجان داشت.^۱ و به این ترتیب پس از درگذشت حسن، او شریف‌ترین شخص از آل بیت در مدینه بود. و هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید بیعت گرفت و اصل شوری را کنار گذاشت و خلافت را به پادشاهی تبدیل کرد، حسین در این مورد ساکت نشست و اهل عراق و دیگران با او نامه‌نگاری کردند و اظهار یاری و بیعت کردند و اهل کوفه از او خواستند که نزد آنان برود و به او وعده یاری دادند. پس او قصد سفر به سوی آنان نمود که تعدادی از اهل بیت از جمله عبدالله بن عباس و دیگران و تعدادی از صحابه که در راس آنان ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بودند، به او هشدار دادند. آنان دلسوز حسین بودند و به یاری اهل کوفه اعتماد نداشتند و به او یادآور شدند که اهل کوفه در گذشته بارها پشت پدرش را خالی کرده بودند.^۲ حسین به همراه خانواده‌اش و برخی از یاوران مخلص خود از مدینه خارج و به سمت کوفه رفت. در راه شاعر مشهور «فرزدق» او را دید، پس حسین از او درباره اهل کوفه پرسید. گفت: درحالی آنان را ترک گفتم که دل‌هایشان با تو بود و شمشیرهایشان با بنی‌امیه.^۳

حسین به راه خود ادامه داد و در مسیر خبر شهادت برخی از یارانش که زودتر به کوفه رفته بودند به او رسید، سپس ارتش عبیدالله بن زیاد، امیر بنی‌امیه که از عراقیان بودند در کربلا به او رسید و نزدیک بود میان آنان صلح شود اما برخی از اشرار مانع صلح شدند و شرط‌هایی گذاشتند که حسین، آن شجاع شجاع‌زاده آن را نپذیرفت. پس نبردی درگرفت که

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۹۳/۳). ابن کثیر: البداية والنهاية (۱۶۳/۸).

۲- نگا: تاریخ طبری (۲۱۸/۶). ابن کثیر، البداية والنهاية (۱۶۶/۸).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۹۳/۳).

حسین بن علی در تاریخ دهم محرم سال ۶۱ هجری در حالی که ۵۶ سال داشت، به همراه تعدادی از اهل بیت و یارانش که نزدیک به هشتاد تن بودند و هفت تن از ذریه فاطمه، به شهادت رسید. این واقعه، مصیبت بزرگی بود که مسلمانان دچارش شدند و فرزند دختر پیامبرشان را که فرزند بهترین پدر و مادر بود، از دست دادند. او به بهشتی نقل مکان کرد که به آن بشارت داده شده بود و قاتلانش تا روز قیامت اسیر گناه و رسوایی شدند. او دنباله‌رو پدرش، شهید امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و شهید عمر بن خطاب و شهید عثمان بن عفان رضی الله عنهم بود. الله ما را با آنان در فردوس اعلی محشور سازد.

امت اسلامی از کشته شدن او بسیار اندوهگین شد. و صحابه و تابعین فضیلت او و محبت پیامبر ﷺ نسبت به او را به خاطر می‌آوردند. انس بن مالک وقتی که سر حسین را در برابر عیدالله بن زیاد دید فرمود: «او شبیه‌ترین آنان به رسول الله ﷺ بود».^۱ و ابن عمر رضی الله عنهما می‌فرماید: «اهل عراق درباره مگس می‌پرسند، حال آنکه فرزند دختر رسول الله ﷺ را کشتند؛ [کسی که رسول خدا در مورد او و برادرش حسن] می‌فرماید: آن دو گل خوشبوی من از این دنیا هستند».^۲

اما متاسفانه عده‌ای از منتسبان به اسلام، از این واقعه برای ایجاد تفرقه بین امت اسلامی سوء استفاده کردند، انگار امت موافق کشته شدن حسین بود و در این واقعه دست داشتند! آنان قصه‌ها می‌سازند و اشعار و

۱- نگا: به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب الحسن والحسین (۲۱۶/۴).

۲- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب الحسن والحسین (۲۱۷/۴).

سرودهایی سر می‌دهند، حال آنکه می‌دانند همه امت اسلامی بلا استثنا مخالف قتل او بودند و کاشتن بذر کینه در میان امت یا خودزنی و خونین کردن خود در روز عاشورا، از دین محمد ﷺ نیست و حسین به چنین کاری راضی نیست و آن را تایید نمی‌کند بلکه او تابع سنت محمد ﷺ بود و چنین کاری نه تقرب به اوست و نه نشانه محبت است. برای حسین، کافی است که به او دعا کرد و از راهنمایی‌های او اقتدا نمود. همچنین، بدون آغشته شدن به بدعت و کارهای نادرست، نسبت به کسی که با او دشمنی دارد دشمنی کنیم و به کسی که نسبت به او محبت دارد، اظهار محبت کنیم. او یکی از شهدای این امت است که همراه با کاروان شهیدان به حبیبش محمد ﷺ ملحق شده و پیش از او سید الشهداء حمزه به این کاروان پیوسته است.

گروهی از اهل بدعت در چند موضع از سرزمین‌های اسلامی ضریح و بارگاه‌هایی ساخته‌اند و مدعی‌اند که بدن حسین یا سر حسین در آنجا قرار دارد و در کنار این ضریح‌ها به بهانه محبت حسین اعمال شرک آمیز انجام می‌دهند و حسین را به فریاد می‌خوانند و از او درخواست یاری می‌کنند. و از این موارد، جایی است به نام «روضه حسینی» در کربلا و همین‌طور مسجد حسین در قاهره و دیگر جاها؛ به علاوه، مشاهد دیگری که به حسین مرتبط می‌کنند مانند اماکنی که آن را حسینیه می‌خوانند و جایی است برای تجمع و عبادت که آن را به نام حسین نامیده‌اند و در همه مناطق عالم منتشر است، برخلاف مسجد که نامش در قرآن به صراحت آمده است.

در هر صورت حسین از امامان توحید و اخلاص در عبادت برای الله است. و در این امر، تابع امام علی است که معروف است به هیچ بتی سجده نکرده بود؛ و مسلمانان به او افتخار می‌کنند که به بتی سجده

نبرده است؛ و او تابع پیامبر ﷺ است که یهودیان و نصرانیان را به دلیل مسجد قرار دادن قبور پیامبران شان لعنت کرده است. او احادیثی را از رسول الله ﷺ روایت کرده است.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه (ثانی اثنین = دومین دو نفر - پیامبر و ابو بکر -):^۲

او عبدالله بن عثمان بن عامر از تیم مرتبه است. تمیمی و قریشی است که در جد ششم به رسول الله ﷺ می‌رسد. ملقب به ابوبکر و مشهور به صدیق است؛ همچنین به عتیق شناخته می‌شود زیرا رسول الله ﷺ خطاب به او

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۸۰/۳).

۲- بخاری در صحیح خود و در کتاب فضائل أصحاب النبي، بابی دارد تحت عنوان: فضل أبي بكر الصديق (۱۹۱/۴).

کتاب‌های زیادی درباره ابوبکر صدیق نگاشته شده از جمله:

علی محمد صلابی، الانسراح ورفع الضيق بسيرة أبي بكر الصديق.

محمد رشید رضا، ابوبکر الصديق أول الخلفاء الراشدين.

محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، ابوبکر الصديق أفضل الصحابة وأحقهم بالخلافة.

نزار الحدیثی، ابوبکر الصديق.

علی الطنطاوی، ابوبکر الصديق.

محمد مال الله، ابوبکر الصديق.

مجدی حمدی، ابوبکر رجل الدولة.

محمود شلبی، حياة أبي بكر.

محمد أحمد عاشور، فطن أبي بكر الصديق.

عبدالرحمن الشرفاوی، الصديق أول الخلفاء.

محمد حسین هیکل، الصديق ابوبکر.

عباس محمود العقاد، عبقرية الصديق.

عاطف لماضة، مواقف الصديق مع النبي في مكة ومواقف الصديق مع النبي في المدينة.

فرمود: «تو، عتیق الله (بنده‌ی آزاده شده‌ی الله) از آتش [جهنم] هستی.»^۱

او دوست پیامبر ﷺ پیش از بعثت بود و از نظر سنی به رسول الله ﷺ نزدیک بود و تنها دو سال از ایشان کوچک‌تر بود. او در خصلت‌های بسیاری با رسول الله ﷺ مشترک است از جمله راستی و امانتداری و معرفت و جایگاه عالی در قریش.^۲ از این‌رو در عادات و شخصیت درونی بسیار شبیه هم بودند و پیش از بعثت، دوستی خاص و محبتی دوجانبه داشتند و در بد شمردن شراب و زنا و ظلم و تنفر از شرک مانند هم بودند. او در میان قریش بیشترین اطلاع از انساب را داشت.^۳ وی همچنین تاجر بود و در هنگام مسلمان شدن، اموال تجاری‌اش بالغ بر چهل هزار درهم بود.^۴

او در نخستین ایام بعثت توسط خود پیامبر ﷺ اسلام آورد. بخاری در صحیح خود بابی دارد تحت عنوان «اسلام آوردن ابوبکر صدیق»،^۵ و در آن باب از عمار بن یاسر روایت کرده که می‌گوید: رسول الله ﷺ را در حالی دیدم که کسی به همراهش نبود جز پنج برده و دو زن و ابوبکر.^۶

۱- به روایت ترمذی در سنن، کتاب المناقب، باب (۱۷)، حدیث شماره (۳۶۷۹) (۶۱۶/۵). آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۲- النوبری، نهاية الأرب (۱۰/۱۹).

۳- نگا: ابن حجر، الإصابة (۳۴۲/۲).

۴- ابن ابی شیبة، المغازی (ص ۱۲۴).

۵- صحیح بخاری، کتاب مناقب الأنصار، باب إسلام أبي بكر الصديق ﷺ (۲۴۰/۴).

۶- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب مناقب الأنصار، باب إسلام أبي بكر الصديق ﷺ (۲۴۰/۴). نگا: شرح ابن حجر در فتح الباری (۱۲/۱۵).

شاعر پیامبر ﷺ، حسان بن ثابت به سبقت صدیق برای اسلام آوردن اشاره کرده و چنانکه ابن عباس شعر او را نقل کرده، می‌گوید:

هرگاه دلت یاد اعتماد به برادر کرد، برادرت ابوبکر را یاد کن که چه کرد
(ابو بکر) بهترین انسان‌ها و با تقواترین و عادل‌ترین آنها و وفادارترین شان
پس از پیامبر بود

و دومین دو نفر که ستوده شده و نخستین کسی که پیامبر را راستگو شمرد. ابوبکر به دلیل اسلام آوردنش از قریش آزار و اذیت دید، چنانکه رسول الله ﷺ آزار دید و با قوم خود در دفاع از او شرکت کرد.^۱

اسلام آوردن ابوبکر چنان بدون هیچ تردیدی بود که پیامبر ﷺ به آن اشاره کرده و فرمود: «الله مرا به سوی شما مبعوث گرداند، پس گفتید دروغ می‌گویی؛ و ابوبکر گفت: راست می‌گویی؛ و با جان و مالش به دلداری و حمایت از من پرداخت. با این همه آیا یار مرا برای من می‌گذارید؟»^۲

اسلام آوردن ابوبکر برای مردم برکت بود. پس از اسلام آوردنش او نخستین دعوتگر از جانب رسول الله بود و نسل اول صحابه توسط او اسلام آوردند که بیشتر عشره مبشره از آنان هستند، از این دسته‌اند: زبیر بن عوام، عثمان بن عفان، طلحة بن عبیدالله، سعد بن ابی وقاص، عثمان بن مظعون، ابو عبیده بن الجراح، عبدالرحمن بن عوف، ابوسلمه بن عبدالاسد و ارقم بن ابی الارقم رضی الله عنه.^۳

۱- ابن ابی شیبة، المغازی (۱۲۶).

۲- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب فضل ابی بکر الصدیق (۱۹۲/۴).

۳- علی صلابی، ابوبکر الصدیق (۳۹).

صدیق به نیکویی مردانی که هسته اصلی امت اسلام را شکل دادند و حاملان این رسالت به سوی جهان بودند، انتخاب کرد؛ از همین رو پیامبر ﷺ درباره او می‌فرماید: «مهربان‌ترین امتم برای امتم، ابوبکر است».^۱

علاوه بر آنان، اهل بیت ابوبکر صدیق یعنی همسرش و دختران و پسران و خادمش نیز اسلام آوردند.^۲ بخاری در صحیح خود بابتی دارد تحت عنوان: «قول النبي لو كنت متخذاً خليلاً» که در آن از ابن عباس رضي الله عنهما روایت نموده که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر از امتم کسی را به عنوان خلیل برمی‌گزیدم، بی‌شک ابوبکر را برمی‌گزیدم، اما او برادر و یار من است».^۳

الله از همان آغاز اسلام، مسلمانان را از مال ابوبکر بهره‌مند نمود. او بردگان و کنیزان مسلمان را که شکنجه می‌شدند با مال خود خرید و برای خشنودی الله آزاد کرد که در راس آنان بلال بن ابی رباح قرار دارد.^۴

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ۝ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ۝ فَسَنِيَرُهُۥ لِلْيُسْرَىٰ ۝﴾ [یل: ۷-۵] «و اما کسی که [در راه الله] ببخشد و پرهیزگاری نماید. و [وعده الله و سخنان] نیک را تصدیق کند. به زودی انجام [کار خیر و] آسانی (اعمال نیکو و انفاق در راه الله) را برایش آسان می‌کنیم».

برای همین و به دلایل دیگر، رسول الله ﷺ درباره او می‌فرماید: «هیچ مالی مانند مال ابوبکر برای من مفید نبود».

۱- آلبانی در صحیح الجامع الصحیح (۸/۲) آن را صحیح دانسته است. (به نقل از صلابی، ابوبکر الصدیق / ۳۷).

۲- علی صلابی، ابوبکر الصدیق (۳۹).

۳- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب قول النبي: «لو كنت متخذاً خليلاً» (۱۹۱/۴).

۴- سیره ابن هشام (۳۱۸/۱). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳۵۳/۱).

صدیق همراه با رسول الله ﷺ مورد آزار و اذیت قرار گرفت و همواره خودش را سپر ایشان قرار می‌داد. بخاری از عروۀ بن زبیر روایت کرده که می‌گوید: «از عبدالله بن عمرو درباره بدترین کاری که مشرکان با رسول الله ﷺ کردند، پرسیدم. گفت: عقبه بن ابی معیط را دیدم که به سوی پیامبر ﷺ رفت درحالی که او نماز می‌خواند، پس ردایش را در گردن او انداخت و گلوی او را به شدت فشرد، پس ابوبکر آمد و او را پیامبر دور نمود و فرمود: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگارم الله است و برای شما دلایل روشنی آورده است؟»^۱

چنانکه در روایت دیگری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که می‌گوید: «در میان گروهی بودم که برای عمر بن خطاب، [پس از زخمی شدن او،] دعا می‌کردند، در حالی که او را بر روی بستری قرار داده بودند. ناگهان مردی از پشت آرنج خود را بر دوشم نهاد و [به عمر] گفت: الله تو را رحمت کند، همواره امیدوار بودم که الله تو را با دو دوستت قرار دهد. من بسیار می‌شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: من و ابوبکر و عمر بودیم؛ و من و ابوبکر و عمر انجام دادیم؛ و من و ابوبکر و عمر رفتیم. من نیز امیدوار بودم که الله تو را با آن دو قرار دهد. پشت سرم را نگاه کردم و متوجه شدم که او علی بن ابی طالب است».^۲

صدیق تلاش کرد که به حبشه هجرت کند اما این دغنه که از بزرگان بنی هون بن خزیمه بود، او را برگرداند و در مکه و در برابر قریش به او

۱- نگا: بخاری در صحیحش، کتاب مناقب الأنصار، باب من لقی النبی وأصحابه من المشرکین بمکه (۲۴۰/۴).

۲- به روایت بخاری در صحیح، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب فضل أبي بکر الصديق (۱۹۷/۴).

پناه داد و گفت: کسی مانند تو، ای ابوبکر، [از شهرش] خارج نمی‌شود [و نه از آن اخراج می‌شود].

ابوبکر در حیاط خانه‌اش نماز می‌گزارد و با صدای بلند قرآن می‌خواند و جوانان و زنان قریش تحت تاثیر [نماز و قرائت] او قرار می‌گرفتند، پس قریش از ابن دغنه خواستند که مانع قرائت او با صدای بلند شود یا آنکه پناه خود را پس بگیرد، پس ابوبکر فرمود: من پناه تو را پس می‌دهم و به پناه الله راضی شد و آزارهایی که به او می‌رسید، تحمل کرد.^۱

صدیق به ملازمت رسول الله ﷺ در مکه ادامه داد. پیامبر ﷺ به بازارهای عرب که در مجاورت مکه بودند، می‌رفت و اسلام را بر مردم عرضه می‌کرد و صدیق نیز همراه او بود و در دعوت او شرکت داشت.^۲

و هنگامی که خود را در موسم حج بر قبائل عرضه می‌کرد، رفیق همراه و شریک راه او صدیق بود و شناخت او از قبائل برای سخن گفتن با سران قبایل و جلب توجه آنان و عرضه دعوت به آنان کمک می‌کرد.^۳

شاید مشهورترین واقعه‌ای که صدیق به تنهایی همراه با رسول الله ﷺ در آن شرکت داشت، هجرت نبوی بود؛ یعنی همان واقعه‌ای که مجرای تاریخ انسانی را تغییر داد و مسلمانان این واقعه را به عنوان مبدأ تاریخ قرار دادند.^۴

الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِنَّنِي إِذْ هُمَا فِي الْعَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا

۱- ابن کثیر، السيرة النبوية (۶۳/۲).

۲- ابن هشام، السيرة النبوية (۴۲۴/۱).

۳- نگا: عرضه خود بر قبایل توسط پیامبر ﷺ در همین کتاب.

۴- نگا: عمر بن شبه، تاریخ المدينة (۷۵۸/۲).

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ [التوبة: ٤٠] «اگر شما او را یاری نکنید، قطعاً الله [او را یاری می‌کند، همان گونه که قبلاً] یاری‌اش نمود؛ هنگامی که کافران او را [از مکه] بیرون کردند، درحالی‌که او دوّمین نفر بود [و یک نفر بیشتر همراه نداشت]؛ آنگاه که آن دو در غار [ثور پناه گرفته] بودند، به یار خود (ابوبکر) گفت: "غم مخور [که] بی‌تردید الله با ماست"؛ پس الله آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاهییانی که آنها را نمی‌دید، تأیید [و تقویت] کرد و سخن کسانی را که کفر ورزیدند پست‌تر گرداند؛ و سخن الله است که برتر است؛ و الله شکست‌ناپذیر حکیم است».

قبل از سفر و در مسیر (بین مکه و مدینه)، ابوبکر صدیق و خانواده‌اش بهترین یاوران رسول الله ﷺ بودند.^۱ در طول هجرتش و پس از آن که رسول الله ﷺ در مدینه مستقر شد، ابوبکر ملازم او بود و بلکه در جوار خانه رسول الله ﷺ خانه گرفت و دری به سوی مسجد داشت که پیامبر ﷺ هنگام وفاتش امر نمود تا آن در باقی بماند و بقیه درهایی که به سوی مسجد بود، ببندند.^۲

پس از هجرت، صدیق این افتخار را داشت که پیامبر ﷺ با دختر او ام المؤمنین عایشه ازدواج کند^۳ و این باعث شد که ابوبکر بیشتر نزد پیامبر ﷺ در حجره عایشه برود؛ و آنها مواضع مشترکی با یکدیگر داشتند

۱- تفصیل آن را در موضوع هجرت در همین کتاب بخوانید.

۲- نگا: صحیح بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب قول النبی سدوا الأبواب إلا باب أبي بکر (۱۹۰/۴).

۳- نگا: ازدواج پیامبر ﷺ با عایشه در این کتاب.

و عایشه محبوب‌ترین همسران پیامبر نزد او بود و ابوبکر محبوب‌ترین مردان نزد ایشان؛ و این در حدیث شریف آمده است: «از عمرو بن العاص روایت است که پیامبر او را [به عنوان امیر] بر لشکر ذات السلاسل فرستاد، (می‌گوید): پس نزد او رفتم و گفتم: کدامیک از مردم نزد شما محبوب‌ترند؟ فرمود: عایشه. پس گفتم: از مردان؟ فرمود: پدرش. سپس پرسیدم: بعد او که؟ فرمود: سپس عمر بن خطاب و مردانی را نام برد».^۱

و هنگامی که ابوبکر دچار تب مدینه شد، عایشه رسول الله ﷺ را با خبر نمود، پس ایشان دعای مشهورشان را خواندند که: «بارالها مدینه را برای ما محبوب گردان، مانند دوست داشتن مکه یا بیشتر و آن را سلامت بگردان؛ و برای ما در مُد و صاع آن برکت ده و تب آن را از آنجا ببر و در جحفه قرار ده».^۲

و هنگامی که [از جانب الله متعال] به رسول الله ﷺ اجازه جنگ داده شد، ابوبکر بلا استثنا در همه میادین نبرد حضور داشت و در هیچ نبردگاهی رسول الله ﷺ را تنها نگذاشت.

او موضع‌گیری‌های خاص خود را در غزوه بدر داشت^۳ چنانکه همراه مصطفی ﷺ بود. علی بن ابی طالب شجاعت صدیق را در این موضع چنین بیان کرده است: علی برایشان خطبه خواند و فرمود: ای مردم، شجاع‌ترین مردم کیست؟ گفتند: تو ای امیر مؤمنان. فرمود: اما من، اگر کسی به مبارزه من بیاید او را حریف خواهیم شد، اما شجاع‌ترین مردم

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب ابي بکر الصديق (۱۹۲/۴).

۲- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب الدعوات، باب الدعاء یرفع الوباء والوجع (۱۶۰/۷).

۳- نگا: غزوه بدر در همین کتاب.

ابوبکر است. ما برای رسول الله ﷺ عریش (محل نشستن و سایه‌گاهی) قرار دادیم و گفتیم چه کسی با رسول الله ﷺ خواهد بود تا کسی از مشرکین به او هجوم نیاورد. پس به الله سوگند که کسی به ما نزدیک نمی‌شد مگر آنکه ابوبکر با شمشیر بالای سر رسول الله ﷺ بود و کسی به او هجوم نمی‌آورد مگر آنکه به او حمله می‌برد، پس او شجاع‌ترین مردم است. و دیدم که قریش پیامبر را محاصره کردند، یکی با او جدل می‌کرد و دیگری او را هل می‌داد و می‌گفتند: تو خدایان را یک خدا کردی، پس به الله سوگند که کسی به ما نزدیک نمی‌شد مگر آنکه ابوبکر [او را] می‌زد و با دیگری جهاد می‌کرد و با آن یکی به شدت برخورد می‌کرد و می‌گفت: وای بر شما، آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگارم الله است؟ سپس علی بُرده‌ای را که بر وی بود بلند کرد و گریست تا آنکه ریشش خیس شد و سپس فرمود: از شما می‌پرسم: شما را به خدا قسم آیا مؤمن آل فرعون بهتر است یا او؟ پس مردم ساکت شدند. علی گفت: به الله سوگند یک لحظه با ابوبکر بهتر از پری زمین از مؤمن آل فرعون است. آن مردی بود که ایمانش را پنهان می‌کرد و این مردی است که ایمانش را آشکار ساخت. بزار می‌گوید: سراغ نداریم که این حدیث از وجه دیگری روایت شده باشد. این از ویژگی‌های صدیق در هنگامی است که با پیامبر ﷺ در عریش [در غزوه بدر] بود، چنانکه در غار با او بود - رضی الله عنه وأرضاه - آنگاه که رسول الله ﷺ بسیار به درگاه الله تضرع و دعا می‌کرد و در دعایش می‌فرمود: «بارالها اگر این گروه را هلاک سازی، پس از آن در زمین عبادت نخواهی شد». و به درگاه پروردگارش دعا می‌کرد و می‌فرمود: «بارالها وعده‌ای را که به من داده‌ای عملی کن. پروردگارا یاری‌ات [و پیروزی‌ات] را خواهانم» و دستانش را به آسمان بلند

می‌کرد تا جایی که ردایش از دوشش می‌افتاد و ابوبکر از پشت سر آن را می‌گرفت و ردایش را برای او مرتب می‌کرد و از روی دلسوزی به سبب اصرار پیامبر ﷺ در دعا می‌فرمود: یا رسول الله، فریادخواهی پروردگارت کافی است که آنچه وعده‌ات داده، انجام خواهد داد.^۱

صدیق نزدیک‌ترین صحابه به رسول الله ﷺ بود که در غزوه بدر شمشیرش را در دفاع از رسول الله ﷺ برکشید و به یاری و نصرت الله متعال به پیامبرش ایمان و یقین داشت و می‌فرمود: «یا رسول الله، فریادخواهی از پروردگارت کافی است که به الله سوگند آنچه وعده‌ات داده، انجام خواهد داد».^۲

برای همین صدیق اولین کسی بود که از سوی رسول الله ﷺ بشارت پیروزی گرفت، چنانکه خطاب به او فرمود: «بشارت باد ای ابابکر، یاری الله برایت آمد، این جبرئیل است که افسار اسبش را گرفته، درحالی که غبار آلود است».^۳

همچنین او درباره اسرای بدر نظر داد و نسبت به قومش مهربان بود، از این رو به پذیرش فدیة از اسرا نظر داد به این امید که الله آنان را هدایت کند.^۴ پیامبر ﷺ به دل‌نرمی ابوبکر اشاره کرده است چنانکه عبدالله بن مسعود روایت کرده که: «در روز بدر، رسول الله ﷺ فرمود: درباره این اسیران چه می‌گویید؟ ابوبکر گفت: یا رسول الله! قوم تو و اصل تو هستند، آنان را باقی بگذار و از آنان درخواست توبه [و پشیمانی] کن، چه بسا الله توبه

۱- نگا: ابن کثیر، البداية والنهاية (۲۷۲/۳). صلابی، ابوبکر الصديق ص (۸۰).

۲- نگا: غزوه بدر در همین کتاب.

۳- سیرت ابن هشام (۶۲۴/۲).

۴- ابن ابی شیبة، المغازی (۱۹۵).

آنان را بپذیرد. عمر گفت: یا رسول الله، تو را دروغگو دانستند و اخراج کردند، آنان را بیاور تا گردنشان را بزنی. و عبدالله بن رواحه گفت: ای رسول خدا، تو در وادی پر هیزمی هستی، وادی را بر آنان آتش بزن، سپس آنان را در آتش بینداز. عباس گفت: الله رحم تو را قطع کند! پس رسول الله ﷺ ساکت شد و پاسخی به آنان نداد. آنگاه برخاست و به داخل چادرش رفت. عده‌ای گفتند: نظر ابوبکر را عملی می‌کند. عده‌ای گفتند: نظر عمر را عملی می‌کند و گروهی گفتند: سخن عبدالله بن رواحه را عملی می‌کند. سپس رسول الله ﷺ بیرون آمد و فرمود: الله دل‌های مردانی را چنان نرم می‌سازد که از شیر نرم‌تر می‌شود و الله دل‌های مردانی را سخت می‌گرداند تا آنکه از سنگ محکم‌تر می‌شود و مثال تو ای ابوبکر مانند ابراهیم است که گفت: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [ابراهیم: ۳۶] «پس هرکس [در عبادت الله به یگانگی] از من پیروی کند، یقیناً از من است و هرکس از من نافرمانی کند، بی‌تردید، تو آمرزندهٔ مهربانی»؛ و مثال تو ای ابوبکر مانند عیسی است که گفت: ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸] «اگر آنان را [با عدالت خویش] عذاب کنی، بندگان تو هستند؛ و اگر آنان را [با رحمت خود] ببخشی، تویی که شکست‌ناپذیرِ حکیمی» و مثال تو ای عمر مانند موسی است که گفت: ﴿رَبَّنَا أَطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ [یونس: ۸۸] «پروردگارا، اموالشان را نابود کن و دل‌هایشان را سخت بگردان که ایمان نیاورند تا [وقتی که] عذاب دردناک را ببینند» و مثال تو ای عمر مانند نوح است که گفت: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶]

«پروردگارا، هیچ‌یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار». شما [مسلمانان] امروز فقیرید، پس کسی از این اسرا از دست شما نگریزد مگر آنکه فدیه دهد یا گردنش زده شود».^۱

«ایشان در نبرد احد و بنی قریظه و خندق و حدیبیه و فتح مکه نظرات و مواضعی داشت که رای ابوبکر در این نبردها به روشنی آشکار شد».^۲

و هنگامی که رسول الله ﷺ بیمار شد، صدیق همواره در کنار ایشان بود؛ به ویژه آنکه پرستاری پیامبر پیش از وفات‌شان در خانه عایشه دختر صدیق بود و حاجبی بین آنان نبود؛ صدیق پیامبر ﷺ را ترک نکرد مگر در همان روزی که ایشان از دنیا رفت زیرا دید که حال پیامبر ﷺ بهتر شده است؛ لذا از او اجازه خواست که به خانه دیگرش در سُح - که در اطراف مدینه بود - برود و پیامبر ﷺ نیز به او اجازه داد و سپس در صبح همان روز از دنیا رفت.

مردم نیز به سرعت خود را به ابوبکر صدیق رساندند و او را فراخواندند، زیرا او مرد شرایط سخت و موصوف به پایداری و رای درست و ایمان بود که آیات کتاب الله و سنت پیامبرش را به خوبی [در این شرایط] به یاد می‌آورد به گونه‌ای که گویا برای این موقعیت و آن سخنان آماده شده بود؛ و این بیانگر فهم وسیع ایشان است که خطاب به مردم فرمود: «هرکس محمد را می‌پرستید پس [بداند که] محمد فوت شده است و هرکس الله را می‌پرستید [بداند که] الله زنده است و نمی‌میرد».^۳

۱- به روایت ابن ابی شیبیه در مغازی (ص ۱۹۵، ۱۹۶). نگا: سنن ترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب: ومن سورة الأنفال، حدیث شماره ۳۰۸۶ (۲۷۱/۵).

۲- هر غزوه را در جای آن در همین کتاب ببینید.

۳- تفصیل آن را در موضوع وفات پیامبر در همین کتاب بخوانید.

هنگام بیعت با ابوبکر صدیق، دولت اسلامی در دوران پیامبر ﷺ به سرتاسر جزیره العرب رسیده بود و تا گوشه‌های سرزمین شام امتداد یافته بود و لشکرهای آن با رومیان در موته رویارو شده بودند و پیامبر ارتشی را به فرماندهی اسامه بن زید برای نبرد در سرزمین روم آماده کرده بود.^۱ با این همه، در بسیاری از نقاط دولت اسلامی ارتداد رخ داد و بسیاری از قبایل پس از وفات پیامبر ﷺ از دین برگشتند، چنانکه اندکی پیش از وفات ایشان مسیلمه کذاب در یمامه و اسود اعنسی در یمن ادعای پیامبری کردند و با ارتداد مانعان زکات که گروه پرشماری از قبایل عرب بودند، اوضاع بدتر هم شد. عایشه دختر صدیق وضعیت را در هنگام وفات رسول الله ﷺ چنین شرح می‌دهد: «رسول الله ﷺ درگذشت و بر ابوبکر چنان [وضعیتی] پیش آمد که اگر بر کوه‌ها نهاده می‌شد، آن را در هم می‌شکست. نفاق در مدینه سر بر آورد و [قبایل] عرب مرتد شدند، پس به الله سوگند که در نقطه‌ای دچار اختلاف نشدند مگر آنکه ابوبکر بهره و تلاش و فضل آن را در اسلام به دست آورد».^۲

صدیق درباره این وضعیت و تصمیم درستی که باید گرفته می‌شد، نیازمند مشورت‌هایی با دیگر اصحاب بود و رای صدیق همان رای درست بود و دلیل شرعی از سنت رسول الله ﷺ در همه مواضعی که گرفت، با او بود.^۳ چنانکه اصرار به فرستادن لشکر اسامه بن زید داشت، یعنی لشکری که رسول الله ﷺ به فرستادن آن امر کرده بود و علی‌رغم مخالفت برخی

۱- نگا: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب بعث النبي أسامة بن زيد في مرضه الذي توفي فيه (۱۴۵/۵).

۲- ابن أبي شيبه، المغازی (۴۳۱ و ۴۳۲).

۳- نگا: اکرم العمری، عصر الخلافة الراشدة (۸۹).

از صحابه بود و سخن مشهور خود را گفت که: «قسم به آنکه جانم به دست اوست، اگر بدانم که درندگان مرا خواهند ربود، ارتش اسامه را چنانکه رسول الله ﷺ امر کرده می فرستم». و در روایتی دیگر آمده است: «قسم به آنکه جانم به دست اوست، اینکه همهٔ عرب علیه من شوند برایم بهتر از آن است که ارتشی را نگه دارم که رسول الله ﷺ آن را فرستاد».^۱

او خود برای وداع با لشکر خارج شد و آنان را نصیحتی متمدنانه و انسانی مبنی بر حفظ جان و مال و فساد نکردن در زمین و تعدی نکردن به زنان و کودکان و افراد صلح جو. در نص این توصیه آمده که: «ای مردم، خیانت نکنید، در مال غنیمت و هر مورد دیگری؛ مثله نکنید و کودک کم سن و سال و پیر کهن سال و زنان را نکشید و نخلی را از بین نبرید و آتش نزیند و درخت ثمرداری را نبرید و گوسفند و گاو و شتری را ذبح نکنید مگر برای خوردن؛ و شما با مردمی مواجه می شوید که در صومعه ها [برای عبادت] خود را فارغ کرده اند پس آنان را با آنچه خود را برایش فارغ کرده اند، رها کنید...».^۲

آن لشکر دو ماه بعد، پس از آنکه اهداف خود را تحقق بخشید و هیبت مسلمانان و قدرت دولت آنان و فرمانده شان خلیفهٔ اول رسول الله ﷺ را آشکار ساخت، بازگشت.^۳

در همین حال او دربارهٔ مرتدان با دیگر صحابه مشورت کرد که رای بعضی از آنان این بود که با مانعان زکات نجنگند.

۱- تاریخ طبری (۲/۳/۲۱۲) و تاریخ الاسلام ذهبی (عهد الراشدین) ص (۲). نگا: علی الصلابی، أبوبکر الصديق (۲۱۸).

۲- نگا: صبحی صالح، النظم الإسلامية (۳۰۲).

۳- عبدالعزيز العُمري، الفتوح الإسلامية عبر العصور ص (۱۰۲).

اما صدیق خود نخستین لشکری را فرماندهی کرد که برای نبرد با مرتدان به ذی القصه عازم می‌شد، علی رغم آنکه صحابه از این اقدام بیم داشتند و سعی کردند او را از اینکه خودش بیرون رود باز بدارند، اما او بر اینکه خود مردم را دلداری دهد، پافشاری کرد و خداوند او را بر قبایل مرتدی که هدفشان مدینه بود، پیروز گرداند و بر آنان غالب شد؛ پس مجبور به اذعان و گردن نهادن به امر اسلام و ابوبکر صدیق شدند.^۱

پس از بازگشت لشکر اسامه، صدیق یازده لشکر برای نبرد با مرتدان در مناطق مختلف سرزمین عرب تشکیل داد که به فرماندهی خالد بن ولید و عکرمه بن ابوجهل و شرحبیل بن حسنه و خالد بن سعید بن العاص و مهاجر بن امیه و عمرو بن العاص و علاء بن الحضرمی و دیگران بود. رضی الله عنهم.^۲ آن لشکرها تحرکات نظامی قدرتمندی را علیه مرتدان در همهٔ سرزمین عرب از جمله یمن و عمان و حضرموت و نجد و یمامه انجام دادند. مشهورترین نبرد آنها نبرد یمامه علیه بنی حنیفه بود که مسیلمه کذاب در آن کشته شد و از مسلمانان نزدیک به نهصد تن شهید شدند که سیصد و شصت تن از آنان از اصحاب رسول الله ﷺ بودند.^۳

با پایان سال یازدهم هجری، صدیق توانسته بود بر هر دو دستهٔ مرتدان فایق آید: پیروان مدعیان پیامبری و مانعان زکات.

۱- نگا: تاریخ طبری (۲۲۵/۳).

۲- تاریخ طبری (۲۲۵/۳).

۳- مراجعه شود به: تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۱۰، ۱۱۱) و تاریخ طبری (۲۵۲/۳) و تاریخ الإسلام ذهبی (عهد الخلفاء الراشدين) (۵۳-۷۳) و ابن اثیر، الکامل (۳۶۴/۲).
نگا: عبدالعزیز العمری، الفتوح الإسلامیة عبر العصور (موقعة الیمامة) (۱۰۳).

صدیق یاور رسول الله ﷺ و شاگرد او بود و به بُعد جهانی اسلام و دعوت آن آگاه بود. با وجود سختی شرایطی که مسلمانان شاهد آن بودند و کثرت شهدا و مجروحان در نبردهای ارتداد، صدیق موج فتوحات اسلامی را که بشریت تا آن روز با آن آشنا نبود به راه انداخت، تا آنچه را الله و پیامبرش ﷺ از پیروزی و تمکین دین الله میان بندگان الله وعده داده بودند، محقق گرداند.

در آغاز، این فتوحات از اطراف عراق به دست مثنی بن حارثه شیبانی و با راهنمایی مستقیم ابوبکر صدیق آغاز شد، سپس صدیق لشکرهای دیگری را به فرماندهی خالد بن ولید و عیاض بن غنم فرستاد. لشکرهای صدیق پیروزی‌های پی در پی را در برابر لشکریان پارس به دست می‌آوردند و شرایط را برای نبرد بزرگی که پس از آن رخ داد یعنی نبرد قادسیه و فتح مدائن آماده کردند. نبردهایی که صدیق با فرستادن لشکرها طراح آن به حساب می‌آید، هرچند نتایج آن در دوران خلافت عمر آشکار شد.^۱

همچنین صدیق جبهه دیگری را برای فتوحات در شام باز کرد و چهار لشکر را یک جا به فرماندهی ابوعبیده بن الجراح برای فتح حمص و یزید بن ابوسفیان برای فتح دمشق و عمرو بن العاص برای فتح فلسطین و شرحبیل بن حسنه برای فتح اردن فرستاد.^۲

این لشکرها با راهنمایی و توصیه‌های خاص از سوی ابوبکر فرستاده شدند و او اهداف هر لشکر و مسیری را که باید طی می‌کرد، معین نمود.

۱- بلاذری، فتوح البلدان (۲۴۲). تاریخ طبری (۴/۲). نگا: عبدالعزيز العمری، الفتوح الإسلامية عبر العصور (۱۰۹-۱۱۵).

۲- ازدی، فتوح الشام (۱۱-۱۵). تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۱۹). بلاذری، فتوح البلدان (۱۱۵، ۱۱۶). تاریخ طبری (۳/۲۹، ۲۰۸).

این یک ماجراجویی بزرگ بود که بشریت نمونه‌ای برای آن سراغ نداشت و به معنای درنوردیدن اراضی بزرگ‌ترین امپراطوری آن دوران یعنی امپراطوری روم بود که باعث شگفتی فرماندهان آنان شد و لشکری را برای رویارویی با مسلمانان در یرموک فرستادند. در این هنگام صدیق رضی الله عنه خالد بن ولید را که یکی از فرماندهان لشکرهای عراق بود، دستور داد تا نصف لشکر مسلمانان در عراق را با خود همراه نموده و برای کمک برادرانش به شام بفرستد^۱ او نیز در وقت مناسب به آنجا رسید و مسلمانان برای نبرد یرموک - که ابوبکر صدیق لشکرها را کاملاً برای آن ترتیب دیده بود - آماده شدند، اگر چه این جنگ در دوران عمر اتفاق افتاد، چون درحالی که مسلمانان در یرموک بودند، خبر وفات ابوبکر صدیق به آنان رسید.^۲

بدون شک پس از یاری الله، افتخار این گسترش اسلامی بزرگ به شاگرد رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی ابوبکر صدیق می‌رسد که با طراحی و تلاش و پشتکار و فداکاری توانست اسلام را به آن سرزمین‌ها برساند.

انسان از دستاوردهای بزرگ صدیق در مدت بسیار کوتاه خلافتش شگفت زده می‌شود، چنانکه مورخان، دوران خلافت او را دو سال و سه ماه و ده روز عنوان کرده‌اند^۳ اما این دوران برای همه تاریخ بشر چه بزرگ و پربرکت است.

انسان از کسانی تعجب می‌کند که خود را در جایگاه دشمنی با این خلیفه مبارک قرار داده‌اند. کسی که یاور نخست او علی بن ابی طالب و

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۱۹). ازدی، فتوح الشام (۷۳-۸۱). تاریخ طبری (۳۲/۳).

۲- برای تفصیل بیشتر: عبدالعزیز العمری، الفتوح الإسلامية عبر العصور (۱۱۴-۱۲۱).

۳- نگا: ابن اثیر، الكامل (۴۱۹/۱).

دیگر اصحاب رسول الله ﷺ بودند که در دوران حیاتش یاور او و پس از وفاتش شاهد خوبی او بودند؛ چنانکه ثنای علی بر صدیق را قبل و بعد از وفاتش می‌دانیم.

عمر بن خطاب (فاروق) رضی الله عنه:^۱

او عمر بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی از بنی عدی از قریش، قبیله پیامبر ﷺ است. کنیه‌اش ابو حفص است و به فاروق معروف. حدود بیست و هفت سال پیش از بعثت به دنیا آمد و از نظر بدنی قد بلند و تنومند بود و سریع راه می‌رفت.

۱ - کتاب‌های زیادی درباره عمر بن خطاب و سیرت او تالیف شده است از جمله:

أبو الفرج عبدالرحمن بن الجوزي، مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب.
محمد أبو النصر، عمر بن الخطاب.

علي أحمد الخطيب، عمر بن الخطاب (حياته - علمه - أدبه).

د. محمد قلججي، موسوعة فقه عمر بن الخطاب.

صالح بن عبدالرحمن بن عبدالله، عمر بن الخطاب.

علي وناجي الطنطاوي، أخبار عمر بن الخطاب وأخبار عبدالله بن عمر.

محمد علي الصلابي، فصل الخطاب في سيرة عمر بن الخطاب.

غالب عبدالكافي القرشي، أوليات الفاروق.

فاروق مجدلاوي، الإدارة العسكرية في عهد عمر بن الخطاب.

عبدالرحمن عبدالكريم العامي، الخليفة الفاروق عمر بن الخطاب.

محمد رشيد رضا، الفاروق عمر بن الخطاب.

عمر التلمساني، شهيد المحراب.

عبدالرحمن الشرقاوي، الفاروق عمر.

عباس محمود العقاد، عبقرية عمر.

عاطف لماضة، الفاروق مع النبي.

ناصر الطريفي، القضاء في عهد عمر.

پیش از اسلام در میان قریش رشد یافت و او به دلیل توانایی در خواندن و نوشتن، متمایز بود. در کودکی برای پدرش چوپانی می‌کرد و پس از آنکه بزرگ شد، مانند دیگر مردان قریش به تجارت رو آورد.

در آغاز دعوت اسلامی، به شدت به آداب قریش و جاهلیت متمسک بود و به مسلمانان و به ویژه به مستضعفان آنان آزار می‌رساند تا آنکه الله هدایت را نصیب او کرد و اسلام آورد.^۱

پس از اسلام علنا به دعوت پرداخت و از اسلام و مسلمانان دفاع کرد و در راه آن آزار دید. رسول الله ﷺ او را فاروق نامید و الله متعال به وسیله‌ی او اسلام را عزت بخشید تا جایی که ابن مسعود می‌گوید: «از وقتی که عمر مسلمان شد همواره سربلند ماندیم».^۲

پیش از پیامبر ﷺ به همراه بیست تن از اصحاب به مدینه هجرت کرد^۳ و آنان از جمله کسانی بودند که زمینه را برای رسیدن رسول الله ﷺ به مدینه فراهم کردند.

پس از هجرت، در حوادث گوناگون با رسول الله ﷺ همکاری کرد و همراه او در غزوات حضور داشت.^۴

تا جایی که علی می‌فرماید: «من بسیار می‌شنیدم که پیامبر ﷺ می‌فرمود: من و ابوبکر و عمر رفتیم؛ و من و ابوبکر و عمر وارد شدیم و

۱- نگا: اسلام آوردن عمر بن خطاب در همین کتاب.

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری (۲۶۹/۳). نگا: حدیث ابن مسعود در صحیح بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب عمر بن خطاب (۱۹۹/۴).

۳- ابن هشام، السیرة النبویة (۴۷۲/۲).

۴- بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب عمر بن الخطاب، ابي حفص القرشي العدوي (۱۹۸/۴).

من و ابوبکر و عمر بیرون رفتیم»^۱ همچنانکه گاه دست او را می‌گرفت. رسول الله ﷺ در موارد متعددی او را بشارت بهشت داده و درباره او فرموده است: «ای فرزند خطاب، قسم به آنکه جانم به دست اوست، شیطان تو را در مسیری نمی‌بیند مگر آنکه راهی جز مسیر تو را در پیش می‌گیرد».^۲

و پیامبر ﷺ در بیش از چند رویا او را دیده است، از جمله: «رسول الله ﷺ فرمود: در حالی که خواب بودم شیر نوشیدم تا جایی که جریان آن را در ناخنم یا ناخن‌هایم دیدم، سپس آن را به عمر دادم. گفتند: ای رسول خدا، آن خواب را چه تاویل کردید؟ فرمود: علم».^۳

همچنین وارد شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «در خواب دیدم که با دلوی از چاهی آب می‌کشم، پس ابوبکر آمد و با ضعف یک یا دو دلو آب کشید و الله او را می‌آمزد؛ سپس عمر بن خطاب آمد و [دلو در دست او] تبدیل به دلو شتران شد و نابغه‌ای ندیدم که همانند او آب بکشد تا جایی که مردم آب برگرفتند و آنجا منزل گرفتند».^۴

و در روایت ابوهریره آمده که رسول الله ﷺ فرمود: «در میان امت‌های پیش از شما کسانی بودند که به آنان الهام می‌شد و اگر در امت من کسی چنین باشد، او عمر است». و از او روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «در

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب عمر بن الخطاب (۱۹۸/۴).

۲- نگا: بخاری (۱۹۸/۴-۲۰۲).

۳- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب عمر بن الخطاب (۱۹۸/۴).

۴- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب عمر بن الخطاب (۱۹۸/۴).

میان گذشتگان شما، از بنی اسرائیل کسانی بودند که به آنها الهام می‌شد بی‌آنکه پیامبر باشند، پس اگر در امت من کسی از آنها باشد، عمر است». ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «نه پیامبر و نه الهام‌شونده».^۱

و در روایت ابوهریره آمده که گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمودند: «در حالی که خواب بودم، مردم را دیدم که بر من عرضه شده‌اند و پیراهن بر تن آنهاست، پس پیراهن برخی به سینه می‌رسید و برخی پایین‌تر از آن و عمر بر من عرضه شد که پیراهنی پوشیده بود که آن را می‌کشید. گفتند: آن را چه تعبیر کردید یا رسول الله؟ فرمود: دین».^۲

قرآن در موضوعات بسیاری موافق با رای و نظر عمر نازل شد، از جمله موافقت قرآن با رای او درباره اسرای بدر است.^۳

در این کلام حق تعالی که می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُوَ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُشَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۷] «برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که اسیران [جنگی] داشته باشد [تا آنان را در مقابل دریافت فدیة رها کند، مگر] تا [زمانی که با ریختن خون آنها] در زمین کشتار بسیار به راه اندازد [و به این وسیله، دشمن را به وحشت بیندازد]. شما [مؤمنان، با گرفتن فدیة از اسیران بدر، ثروت و] کالای دنیا را می‌خواهید و الله آخرت را [برای‌تان] می‌خواهد؛ و الله شکست‌ناپذیر حکیم است».

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب مناقب عمر بن الخطاب (۲۰۰/۴).

۲- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب مناقب عمر بن الخطاب (۲۰۱/۴).

۳- نگا: تفسیر ابن کثیر (۸۵۳/۱).

و موافقت قرآن با او در ترک نماز بر منافقان که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِۦ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾ [التوبة: ۸۴] «و هرگز بر هیچ مُرده‌ای از
آنان نماز نخوان و [برای دعا خواندن و طلب آمرزش] بر سر قبرش
نایست؛ [چرا که] بی‌تردید، آنان به الله و پیامبرش کفر ورزیده‌اند و
درحالی مُردند که نافرمان بودند». زیرا مشاوره عمر به رسول الله ﷺ این
بود که بر عبدالله بن ابی، بزرگ منافقان نماز نگذارد.^۱

و هنگامی که عمر رضی الله عنه از الله متعال چنین درخواست نمود: بارالها
درباره خمر برای ما بیان شافی نازل کن، این سخن حق تعالی بر
پیامبرش نازل شد که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ
وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [التوبة: ۹۰-۹۱] «ای
کسانی که ایمان آورده‌اید، بی‌تردید، شراب و قمار و نشانه‌های معبودان
باطل و تیره‌های قرعه‌کشی [برای فالگیری]، پلید [و] از کار [های] شیطان
هستند؛ پس از آنها دوری کنید؛ باشد که رستگار شوید. در حقیقت،
شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، در میان شما دشمنی و کینه ایجاد
کند و شما را از یاد الله و از نماز بازدارد؛ پس [ای مؤمنان، حال که
حقیقت را دانستید،] آیا از آنها دست برمی‌دارید؟»^۲

۱- نگا: روایت مسلم در صحیحش، کتاب صفات المنافقین وأحكامهم (۱۲۰/۸) و
تفسیر ابن کثیر (۱/۸۹۹).

۲- نگا: تفسیر ابن کثیر (۱/۶۵۰).

و دربارهٔ حجاب، هنگامی که به پیامبر ﷺ مشورت داد که زانش را به حجاب امر کند، پس این آیه بر رسول الله ﷺ نازل شد که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرٍ نَّظِيرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنَّ إِذَا دُعِيتُمْ فَأَدْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِيهِ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِيهِ مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر داخل نشوید؛ مگر آنکه برای [صرف] غذایی به شما اجازه داده شود؛ [آن هم] بی آنکه [زودتر از وقت غذا بروید و] منتظر آماده شدنش باشید؛ ولی هنگامی که شما را فراخواندند وارد شوید و چون غذا خوردید پراکنده گردید و سرگرم [بحث و] گفتگو نشوید. این [رفتارتان] پیامبر را می‌آزارد و او از [ابراز این موضوع در برابر] شما شرم دارد؛ و [لی] الله از [بیان] حق شرم ندارد. و هنگامی که از آنان [= همسران پیامبر] چیزی از وسایل زندگی را [به عاریت] خواستید، [نیازتان را] از پشت پرده از آنان بخواهید [چرا که] این [کار] برای دل‌های شما و آنان پاک‌تر است؛ و [همچنین] برای تان سزاوار نیست که رسول الله را بیازارید و هرگز شایستهٔ شما نیست که پس از [وفات] او با همسرانش ازدواج کنید. به راستی که این [کار] نزد الله [گناهی] بزرگ است».^۱

۱- تفسیر ابن کثیر (۲/۱۰۵۱۳). ابن اثیر، أسد الغابة (۵/۹).

و درباره مقام ابراهیم، هنگامی که خطاب به پیامبر ﷺ فرمود: یا رسول الله، [خوب بود] اگر مقام ابراهیم را به عنوان محلی برای نماز قرار می دادی؟ پس این سخن حق تعالی نازل شد که: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا آلِيَّ مَثَابَةَ لِّلنَّاسِ وَأُمَّنًا وَاتَّخَذُوا مِن مَّقَامِ اِبْرَاهِيْمَ مُصَلًّیًّا وَعَهْدَنَا اِلَیْهِ اِبْرَاهِيْمَ وَاِسْمَاعِيْلَ اَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِيْنَ وَالْعَاكِفِيْنَ وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ ﴿۱۲۵﴾ [البقرة: ۱۲۵] «و [یاد کن از] هنگامی که خانه [کعبه] را محل بازگشت [حاجیان مشتاق] و [مکان] امنی برای مردم قرار دادیم و [مقرر کردیم که] مقام ابراهیم را نمازگاهی برای خویش انتخاب کنید؛ و ما به ابراهیم و اسماعیل وحی کردیم که: خانه مرا برای طواف کنندگان و مُعتکفان و رکوع و سجده کنندگان (نمازگزاران) پاک و پاکیزه کنید»^۱.

رسول الله ﷺ به واسطه ازدواج با حفصه دختر عمر، داماد ایشان بود و شاید ازدواج پیامبر ﷺ با ایشان، بزرگترین دلیل بر محبت متبادل بین پیامبر ﷺ و عمر بن خطاب باشد. در صحیح بخاری و در کتاب النکاح، داستان خواستگاری حفصه توسط پیامبر ﷺ از زبان عمر آمده است: «حفصه دختر عمر پس از آنکه خنیس بن حذافه سهمی [شوهر او] که از اصحاب رسول الله ﷺ بود در مدینه درگذشت، بیوه شد. عمر می گوید: نزد عثمان بن عفان رفتم و ازدواج با حفصه را به او پیشنهاد دادم، پس گفت: در این باره فکر می کنم؛ چند روز گذشت سپس مرا دید و گفت: به نظرم آمده که فعلا ازدواج نکنم. عمر گفت: پس ابوبکر صدیق را دیدم و به او گفتم: اگر می خواهی حفصه را به ازدواج تو درآورم؟ ابوبکر ساکت ماند و پاسخی نداد و من از دست او بیش از عثمان ناراحت شدم. چند شبانه

روز گذشت و سپس رسول الله ﷺ او را خواستگاری کرد و حفصه را به ازدواج او درآوردم، پس ابوبکر مرا دید و گفت: شاید هنگامی که حفصه را به من پیشنهاد دادی و پاسخی ندادم، از دستم ناراحت شدی؟ گفتم: آری. ابوبکر گفت: چیزی مانع پاسخ دادن من به تو نشد جز آنکه می دانستم رسول الله ﷺ از او یاد کرده است و من افشا کننده راز رسول الله ﷺ نیستم و اگر او ازدواج با حفصه را ترک کرده بود، من می پذیرفتم»^۱.

این ازدواج عاملی بود برای نزدیکی بیشتر رسول الله ﷺ و عمر و فرزندان او؛ چنانکه اوقات زیادی آن دو نزد حفصه در حجره اش دیدار می کردند. عمر این را دیده کرده بود که گاهی حفصه [در حال خشم] به رسول الله ﷺ پاسخ می گفت، از این رو او را از خشم الله و پیامبرش برحذر می داشت. عمر در این باره می فرماید: «وقتی به مدینه آمدم، من و همسایه ام از انصار که از بنی امیه بن زید و از عوالی مدینه (از روستاهای اطراف مدینه) بود، به نوبت نزد پیامبر ﷺ می رفتیم، یک روز او و یک روز من؛ هنگامی که من نزد پیامبر می رفتم خبر آن روز و وحیی که نازل می شد و دیگر امور را به او می گفتم و هرگاه او می رفت چنین عمل می کرد. ما قریشیان بر زنان مان غالب و حاکم بودیم، هنگامی که نزد انصار رفتیم، دیدیم که آنان قومی هستند که زنان شان غالب هستند و زنان ما نیز کم کم از رفتار زنان انصار متاثر شدند. روزی من بر همسرم خشمگین شدم اما او جواب مرا داد و من این را بد دانستم که پاسخ مرا دهد اما او گفت: چرا بد می دانی که من پاسخت را بدهم درحالی که به الله سوگند همسران پیامبر هم پاسخ او را می دهند و یکی از آنها تا شب با او

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب النکاح، باب عرض الإنسان ابنته أو أخته علی أهل الخیر (۱۳۰/۶).

قهر می‌شود. این مرا ترساند و به او گفتم: بی‌نصیب است آنکه از آنها چنین کند. سپس لباس پوشیدم و به نزد حفصه رفتم و گفتم: ای حفصه، آیا کسی از شما پیامبر را خشمگین می‌کند و تا شب [با او قهر می‌شود]؟ گفت: آری. گفتم: زیان دیده هستی! آیا خود را از این در امان می‌بینی که الله متعال از خشم پیامبرش بر تو خشمگین شود و در نتیجه هلاک شوی؟ از پیامبر ﷺ زیاده‌خواه و او را پاسخ مگو و با او قهر مکن و هر چه خواستی از من بخواه و این تو را نفریبد که همسایه‌ات [چنین می‌کند] زیرا چه بسا از تو زیباتر و به نزد پیامبر محبوب‌تر است و منظورش عایشه بود. ما در این باره سخن می‌گفتیم که غسانیان دارند برای نبرد با ما آماده می‌شوند، پس روزی که نوبت دوست انصاری من بود، در خانه مرا محکم کوبید و گفت: آیا [کسی] در خانه هست؟ ترسیدم و نزد او بیرون رفتم که گفت: امروز امر بزرگی رخ داده است. گفتم: چه شده؟ آیا غسانیان آمده‌اند؟ گفت: نه، بزرگ‌تر و هولناک‌تر از آن. پیامبر ﷺ زاناش را طلاق داده است. عبید بن حنین می‌گوید: ابن عباس از عمر شنید که گفت: پیامبر ﷺ از همسرانش کناره‌گیری کرده است. گفتم: حفصه زیان دید و بیچاره شد! من می‌دانستم که نزدیک است چنین شود، پس خودم را آماده کردم و نماز صبح را با پیامبر ادا کردم و رسول الله ﷺ به تنهایی وارد مشرب‌ه‌اش شد (مشرب‌ه اتاقی است بلند که در آن غذا انبار می‌کنند) و آنجا عزلت گزید. من نزد حفصه رفتم و دیدم که او گریه می‌کند. به او گفتم: چه باعث گریه‌ات شده؟ آیا تو را از این کار برحذر نداشتیم؟ آیا پیامبر ﷺ شما را طلاق داده است؟ گفت: نمی‌دانم، او در مشرب‌ه عزلت گزیده است. بیرون آمدم و نزد منبر رفتم و دیدم عده‌ای دور آن هستند که برخی از آنان گریه می‌کنند. اندکی همراه آنان نشستیم که احساسم بر

من غالب شد و نزد مشربه‌ای که پیامبر ﷺ در آن بود رفتم و به غلام سیاه پوست او گفتم: برای عمر اجازه بخواه. غلام به داخل رفت و با پیامبر ﷺ سخن گفت و برگشت و گفت: با پیامبر سخن گفتم و از تو گفتم اما سکوت کرد. پس برگشتم و همراه با گروهی که نزد منبر بودند نشستیم، سپس احساسم بر من غالب شد و برگشتم و به غلام گفتم: برای عمر اجازه بخواه. پس داخل رفت و برگشت و گفت: از تو برای ایشان گفتم اما سکوت کرد. پس برگشتم و همراه با گروهی که نزد منبر بودند نشستیم، سپس احساس [غم و اندوه] بر من غالب شد و نزد غلام رفتم و گفتم: برای عمر اجازه بخواه. داخل شد و برگشت و گفت: از تو گفتم، اما ساکت ماند. پس همین که خواستم برگردم غلام مرا صدا زد و گفت: پیامبر ﷺ به تو اجازه داده، پس بر رسول الله ﷺ وارد شدم. پس او را دیدم که بر تار و پود حصیری که بین او و آن هیچ فرشی نبود، دراز کشیده و اثر تار و پود آن بر پهلویش مانده بود و بر بالشی از چرم که از لیف خرما پر شده سر نهاده است. بر او سلام کردم و درحالی که ایستاده بودم گفتم: یا رسول الله، آیا زنان را طلاق داده‌ای؟ نگاهش را به سویم کرد و گفت: نه. گفتم: الله اکبر. سپس درحالی که ایستاده بودم برای آنکه [سر سخن را باز کنم و] انس بگیرم گفتم: یا رسول الله ای کاش مرا می‌دید، ما قریشیان بر زنانمان تسلط داشتیم ولی هنگامی که به مدینه آمدیم با قومی روبرو شدیم که زنانشان بر آنان مسلط هستند، پس پیامبر ﷺ لبخند زد، سپس گفتم: ای کاش مرا می‌دید که نزد حفصه رفتم و به او گفتم: این تو را نفریبد که همسایه تو زیباتر و نزد پیامبر ﷺ محبوبتر است - و منظورش عایشه بود - پیامبر باری دیگر لبخند زد؛ سپس چون دیدم که ایشان لبخند می‌زند نشستیم و نگاهی به خانه‌اش انداختم و در

خانه‌اش چیزی را که دیدنی باشد ندیدم جز سه تکه چرم؛ پس گفتم یا رسول الله، از الله بخواه که بر امتت روزی را وسیع گرداند زیرا رزق و روزی بر فارس و روم وسعت یافته و دنیا به آنان داده شده، در حالی که الله را عبادت نمی‌کنند. پس پیامبر که تکیه داده بود نشست و فرمود: آیا در این [شک] هستی ای فرزند خطاب؟ آنان قومی هستند که خوشی‌هایشان در همین دنیا زودتر به آنان رسیده است. پس گفتم: یا رسول الله، از الله برایم بخشش بخواه. سپس پیامبر ﷺ به سبب آن سخنی که حفصه برای عایشه فاش کرده بود بیست و نه روز از زناش کناره گرفت و به سبب خشم او و عتاب پروردگار به او گفته بود که یک ماه بر آنان وارد نخواهد شد. و چون بیست و نه روز گذشت، نزد عایشه رفت و از او آغاز کرد، پس عایشه به او گفت: تو سوگند یاد کرده بودی که یک ماه بر ما وارد نشوی و اکنون پس از بیست و نه روز آمدی؟ فرمود: ماه بیست و نه روز است و آن ماه بیست و نه روز بود. عایشه می‌گوید: سپس الله آیهٔ تخییر را نازل کرد و [در تخییر] از من آغاز کرد و من نخستین همسران او بودم [که مختار شدم] و من او را انتخاب کردم، سپس همه‌ی زناش را مخیر گرداند و همهٔ آنها مانند آنچه عایشه گفته بود، گفتند.^۱

آیهٔ تخییر که ام‌المومنین عایشه به آن اشاره کرده این سخن حق تعالی است که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الأحزاب: ۲۸-۲۹] «ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب النکاح، باب موعظة الرجل ابنته لحال زوجها (۱۴۸/۶-۱۵۰).

زندگی دنیا و زینت‌هایش را می‌خواهید، بیایید تا شما را [با هدیه‌ای مناسب] بهره‌مند سازم و [بدون هیچ آزاری] به نیکویی رهای‌تان کنم. و اگر مشتاق الله و پیامبرش و سرای آخرت هستید، [بدانید که] بی‌تردید، الله پاداش بزرگی برای نیکوکاران‌تان فراهم کرده است».

عمر بن خطاب رسول الله ﷺ را بسیار دوست داشت، به اندازه‌ای که فراق او را باور نکرد. و به همین سبب هنگامی که پیامبر ﷺ درگذشت، به شدت صدمه دید و وفات او را باور نکرد و از شدت آن صدمه، تهدید کرد و گفت: از کسی نمی‌شنوم که بگوید رسول خدا فوت شده است، مگر گردن او را می‌زنم.^۱

و در مسجد رسول الله می‌چرخید [و این سخن را تکرار می‌کرد] تا آنکه ابوبکر صدیق آمد و عمر در میان مردم سخن می‌گفت، پس فرمود: بنشین ای عمر! اما او از نشستن خودداری کرد، پس مردم او را رها کردند و به ابوبکر روی آوردند. ابوبکر گفت: اما بعد، هریک از شما که محمد را می‌پرستید، پس محمد مرده است و هر که الله را می‌پرستید، پس [بداند] که الله زنده است و نمی‌میرد. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴] «و محمد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او [نیز] رسولانی [بودند و] گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به عقب باز می‌گردید [و دین خود را رها می‌کنید]؟ و هر کس [از عقیده راستین خود] بازگردد، [بداند که] هرگز به الله زیانی نمی‌رساند و [به زودی] الله

سپاسگزاران را پاداش خواهد داد». او می‌گوید: انگار مردم نمی‌دانستند که الله این آیه را نازل کرده مگر هنگامی که ابوبکر آن را خواند و مردم همه آن آیه را از او دریافتند و پس از آن کسی را ندیدم مگر آنکه آن را می‌خواند. سعید بن مسیب به من خبر داد که عمر فرمود: «به الله سوگند تا شنیدم ابوبکر این آیه را می‌خواند، فروپاشیدم و پاهایم نتوانست مرا نگه دارد و به زمین افتادم؛ و هنگامی که این آیه را تلاوت کرد [دانستم] که پیامبر ﷺ در گذشته است».^۱

عمر بن خطاب در بیعت با ابوبکر صدیق برای خلافت و جانشینی پس از رسول الله ﷺ نقش داشت، چنانکه دلیل شرعی بر تعیین شدن ابوبکر صدیق به خلافت را ذکر کرد؛ و آن دلیل این بود که پیامبر در بیماری وفاتش، او را امر نمود تا برای مردم نماز بخواند و او ابوبکر را برای دینش پسندید؛ پس آیا او را برای دنیایمان نپسندیم؟ دلیل شرعی و عقلی عمر بزرگ‌ترین عامل قانع‌کننده حاضران در سقیفه بود و باعث بیعت انصار و تعداد کمی از مهاجران شد.^۲

او در دوران خلافت ابوبکر صدیق همانند دیگر صحابه امثال عثمان و علی رضی الله عنهم به عنوان وزیر و مشاور و همکار او زندگی کرد.

او به همراه ابوبکر، از همان آغاز به مقابله با پیروان مدعیان پیامبری و مانعان زکات پرداخت و رای جنگیدن با مانعان زکات، همان رای حقی بود که ابوبکر به آن رسید و نزدیک بود عمر درباره آن به خطا برود.^۳ همین‌طور عمر درخواست تغییر اسامه بن زید از فرماندهی لشکری داشت

۱- از روایت بخاری در صحیحش، کتاب المغازی، باب مرض النبی ووفاته (۱۴۳/۵).

۲- نگا: بیعت صدیق در همین کتاب.

۳- تاریخ طبری ۲۱۲/۳، ۲۴۴.

که پیامبر ﷺ به سوی شام فرستاده بود. اما ابوبکر فرمود: مادرت به عزایت بنشیند ای پسر خطاب! رسول الله او را گماشته و تو می‌گویی او را عزل کنم؟^۱

عمر در تصمیم‌های مهمی برای فرستادن لشکرهای فتح به عراق و پارس و تعیین امرا، با صدیق مشارکت داشت.^۲

پس از شهادت قرّاء قرآن در معرکه یمامه، عمر نظر خود را درباره جمع‌آوری مصحف ابراز کرد، که این امر باعث تشویق ابوبکر صدیق برای جمع‌آوری آن شد.^۳

صدیق نیز پس از مشورت با مردم، او را به عنوان خلیفه پس از خود برگزید. در روایت ابن ابی شیبیه تحت عنوان «آنچه درباره خلافت عمر بن خطاب آمده» نقل شده که: «هنگامی که وفات ابوبکر فرارسید کسی را به دنبال عمر فرستاد تا او را به خلافت برگزیند. مردم گفتند: آیا شخصی تند و خشن را جانشین خود بر ما می‌گماری که اگر به ولایت ما برسد تندتر و خشن‌تر خواهد شد؟ اگر عمر را به عنوان خلیفه بر ما گماردی، به پروردگارت چه خواهی گفت؟ ابوبکر فرمود: آیا مرا از پروردگام می‌ترسانید؟ خواهم گفت: بهترین خلقت را بر آنان گماردم. سپس کسی را به دنبال عمر فرستاد و به او گفت: من تو را توصیه‌ای می‌کنم، باشد که آن را حفظ کنی: الله در روز حقی دارد که آن را در شب نمی‌پذیرد و برای الله در شب حقی است که در روز آن را نمی‌پذیرد و او نافله‌ای را

۱- تاریخ طبری (۲۱۲/۳).

۲- صلابی، فصل الخطاب فی سیره عمر بن الخطاب (۹۱-۹۸).

۳- نگا: روایت بخاری، باب جمع القرآن (ابن حجر، فتح الباری ۸/۹). ذهبی، تاریخ الإسلام، عهد الراشدين (۷۹).

نمی‌پذیرد تا آنکه فریضه‌اش انجام شود و ترازوی کسانی در روز قیامت سنگین می‌شود که در دنیا حق را انجام دهند و بر آنان سنگینی کند و برای ترازویی که جز حق در آن نهاده‌اند، شایسته است که سنگین باشد و ترازوی آنان [که ترازوی‌شان سبک است] برای آن در روز قیامت سبک شده که از باطل پیروی کردند و بر آنان سبک بود؛ و شایسته ترازویی که چیزی جز باطل در آن نیست، همین است که سبک باشد. و الله اهل بهشت و اعمال صالحی را که انجام داده‌اند ذکر کرده و بیان نموده که از گناهان آنان در گذشته است؛ آنگاه گوینده‌ای می‌گوید: آیا من به آنان نمی‌رسم؟ و اهل دوزخ را با بدترین کارهای‌شان یاد کرده و بیان داشته که کارهای نیک آنان را پذیرفته است. آنگاه گوینده‌ای می‌گوید: من بهتر از آنها هستم. و آیه رحمت و آیه عذاب را ذکر کرده تا مؤمن راغب و بیمناک باشد و جز حق چیزی از الله متعال تمنا نکند و خود را با دستانش به هلاکت نیفتکند. حال اگر وصیت مرا حفظ کردی، هیچ غایبی برایت محبوب‌تر از مرگ نخواهد بود؛ و اگر وصیتم را ضایع نمودی، هیچ غایبی برای تو منفورتر از مرگ نیست و هرگز نمی‌توانی آن را ناتوان سازی [و از آن بگریزی]»^۱.

ابن ابی شیبه روایتی را از قیس بن ابی حازم آورده که می‌گوید: عمر بن خطاب را در حالی دیدم که برگ نخلی در دست داشت و مردم را می‌نشاند و می‌گفت: به سخن خلیفه رسول الله ﷺ گوش فرا دهید. راوی می‌گوید: پس یکی از وابستگان ابوبکر که به او شدید می‌گفتند با صحیفه‌ای آمد و آن را بر مردم خواند و گفت: ابوبکر می‌گوید: به کسی که [از او] در این صحیفه [نام برده شده] است گوش فرا دهید و از او اطاعت

۱- ابن ابی شیبه، المغازی (۴۳۲-۴۳۳).

کنید که به الله سوگند درباره شما از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌ام. قیس می‌گوید: پس از آن عمر بن خطاب را دیدم که بر منبر بود.^۱ هنگامی که عمر به صلاحیت‌های خود به عنوان خلیفه مسلمانان عمل کرد، بهترین شاگرد محمد ﷺ بود و هر آنچه را از پیامبر ﷺ یاد گرفته بود، از جمله عدالت در میان مردم و جويا بودن از اوضاع رعیت و به وجود آوردن سیستم و نظام و اداره نیکو، عملی کرد و اسلام به همه جا رسید. او نخستین کسی بود که بر اراضی فتح شده، خراج گذاشت و اینگونه دخل ثابتی را برای بیت المال فراهم کرد. و او نخستین کسی است که دیوان (ادارات) را وضع نمود و عطایا را تعیین کرد.^۲

همچنین او بهترین کارگزاران و مسئولان و فرماندهان را که در اداره دولت اسلامی مشارکت داشتند، انتخاب می‌کرد،^۳ دولتی که از آذربایجان در شمال شرق تا شمال آفریقا در مرزهای لیبی رسیده بود. و از سرزمین پارس و خراسان تا یمن؛ چنانکه ملت‌های بسیاری به زیر پرچم لا اله الا الله وارد شدند و تحت رهبری دولت در مدینه یعنی هجرت‌گاه رسول الله ﷺ قرار گرفتند و به این ترتیب، معجزه رسول الله ﷺ که خبر از گسترش اسلام داده بود، به حقیقت پیوست؛ و همچنین سخن ایشان درباره عمر و حکمت و علم او نمودی آشکار یافت. پایتخت‌های مشهوری مانند مداین و دمشق و بیت المقدس و مصر و از جمله آن

۱- ابن ابی شیبة، المغازی (۴۳۳).

۲- نگا: صبحی صالح، النظم الإسلامية (۳۱۳).

۳- تفصیل این موضوع را نزد عبدالعزیز العمری، الولاية على البلدان في عصر الراشدين (۱۸۷-۱۹۸) بخوانید.

اسکندریه و آذربایجان و تمام فلسطین و شام و سرزمین فارس در دوران او به زیر لوای اسلام در آمدند و غنایم از هر سو به مدینه سرازیر شد.^۱

عمر به مدت دوازده سال و پنج ماه و چند روز بر مسلمانان حکومت کرد.^۲

وفات عمر بن خطاب رضی الله عنه ناگهانی بود و شاید درست‌ترین روایتی که در این باره وارد شده، روایت عمرو بن میمون در بخاری است؛ زیرا او شاهد عینی این واقعه بوده و ضربت خوردن عمر و وقایع پس از آن را به چشم خود دیده است. او می‌گوید: عمر بن خطاب را چهار روز پیش از آنکه زخمی شود، در مدینه دیدم که حذیفه بن یمان و عثمان بن حنیف را [برای پرس و جو] نگه داشته بود. پرسید: چه کار کردید؟ آیا نمی‌ترسید که [در گرفتن خراج،] به آن سرزمین بیش از حد توانش فشار آورده باشید؟ گفتند: امری را بر آنان اعمال کردیم که توانش را دارند و اضافه‌ی زیادی نیست. فرمود: [دوباره] ببینید که مبادا بر آن سرزمین چیزی را بیش از توان‌شان اعمال کرده باشید. گفتند: نه، پس عمر فرمود: اگر الله مرا به سلامت دارد، کاری می‌کنم که بیوه‌های عراق پس از من محتاج هیچ مردی نشوند. راوی می‌گوید: اما روز چهارم که فرا رسید ضربه خورد. راوی می‌گوید: من صبحی که ضربه خورد، در [صف نماز] ایستاده بودم و بین من و او کسی نبود جز عبدالله بن عباس؛ و هنگامی که از بین صف‌ها می‌گذشت می‌گفت: برابر بایستید و هنگامی که دید در صف‌ها خللی نیست جلو رفت و تکبیر [نماز] گفت. شاید در رکعت اول سوره یوسف یا نحل یا مانند آن را خواند تا آنکه مردم جمع شوند [و به نماز برسند] اما

۱- تفصیل آن را نزد عبدالعزیز العمری، الفتوح الإسلامية عبر العصور (۱۲۲-۱۴۰) بخوانید.

۲- نگا: عبدالسلام الترمذینی، أزمنة التاريخ الإسلامي (۳۵، ۴۹).

هنوز تکبیر را نگفته بود که گفت: آن سگ مرا کشت یا مرا خورد؛ و این را هنگامی گفت که آن کافر با چاقویی دو سر به او ضربه زد؛ و از سمت راست و چپ کسی نمی گذشت مگر آنکه به او نیز ضربه می زد تا جایی که به سیزده نفر ضربه زد که هفت تن از آنان مردند، یکی از مردان مسلمان که این وضعیت را دید، لباسی بر او انداخت و همینکه آن کافر دانست که گیر افتاده است، خودش را کشت و عمر دست عبدالرحمن بن عوف را گرفت و او را [برای ادامه نماز] جلو نمود. آنان که نزدیک به عمر بودند آنچه من دیدم را دیدند ولی آنانی که در گوشه های مسجد بودند نمی دانستند که چه شده جز آنکه دیگر صدای عمر را نشنیدند و [به گمان آنکه اشکالی در نماز پیش آمده] سبحان الله، سبحان الله می گفتند. پس عبدالرحمن با آنان نمازی کوتاه خواند و وقتی از نماز فارغ شد فرمود: ای ابن عباس، ببین چه کسی مرا کشت؟ او مدتی گشت و سپس آمد و گفت: غلام مغیره. فرمود: آن صنعتکار؟ گفت: آری. فرمود: قاتله الله! در حق او نیکی کرده بودم. الحمدلله که مرگ مرا به دست کسی قرار نداد که مدعی اسلام است. تو و پدرت دوست داشتید که کافران در مدینه بسیار شوند و عباس بیشتر از همه مردم، غلام داشت. ابن عباس گفت: اگر خواستی چنین می کنیم یعنی آنان را می کشیم! گفت: خطا کردی، پس از آنکه به زبان شما سخن گفتند و به سوی قبله شما نماز خواندند و حج شما را انجام دادند [آنان را می کشی؟!] پس او را به خانه اش بردند و ما با او راه افتادیم و چنان بود که گویا مردم پیش از آن دچار مصیبتی نشده بودند. یکی می گفت: چیزی نیست و دیگری می گفت: بر او می ترسم. پس برایش شربت می آوردند و آن را نوشید که از شکمش بیرون آمد؛ سپس برایش شیر آوردند و آن را نوشید و از زخمش بیرون آمد، پس

دانستند که جان خواهد باخت، پس بر او وارد شدیم و مردم آمدند و هریک ثنای او را می‌گفتند و جوانی آمد و گفت: بشارت الله بر تو باد ای امیر المؤمنین، بشارت کسی که یاری رسول الله را کرده و در اسلام چنان اعمالی انجام داده که می‌دانی و سپس به ولایت رسیدی و عدالت ورزیدی و سپس به شهادت نائل شدی. فرمود: دوست دارم که اینها برای بخشش گناهانم کافی باشد و چیزی دیگر نی‌خواهم. پس چون آن جوان برخاست که برود متوجه شد ازارش به زمین می‌رسد. عمر گفت: آن جوان را بگویند تا برگردد، پس به او فرمود: ای برادرزاده من، لباست را بلند کن که این باعث بقا [و تمیزی] لباست است و به تقوای پروردگارت نزدیک‌تر. [سپس گفت:] ای عبدالله بن عمر، بین چقدر بدهی دارم؟ حساب کردند و دیدند که هشتاد و شش هزار یا همین حدود است. فرمود: اگر مال آل عمر کافی بود از اموال آنان ادایش کنی و گرنه از بنی عدی بن کعب بخواهید و اگر اموال آنان کافی نبود، از قریش بخواهید و از آنان فراتر نروید؛ و این مال را از سوی من بپرداز. نزد ام المؤمنین عایشه برو و بگو: عمر بر تو سلام می‌گوید و نگو امیر المؤمنین سلام می‌گوید، زیرا من امروز امیر مؤمنان نیستم؛ و بگو عمر بن خطاب از شما اجازه می‌خواهد که همراه با دو دوستش دفن شود. پس [نزد عایشه رفت] و سلام کرد و اجازه خواست، سپس وارد شد و مشاهده نمود که او نشسته و می‌گرید، پس گفت: عمر بن خطاب بر تو سلام می‌گوید و اجازه می‌خواهد که همراه با دو دوستش دفن شود. فرمود: این [جا] را برای خودم می‌خواستم اما امروز او را بر خود ترجیح می‌دهم. پس چون برگشت گفتند: این عبدالله بن عمر است که برگشته. فرمود: مرا بلند کنید، پس مردی او را تکیه داد. عمر گفت: چه خبر داری؟ گفت: آنچه دوست داری

ای امیر مؤمنان، اجازه داد. گفت: الحمدلله، چیزی بیش از این برای من مهم نبود، پس هرگاه مردم مرا بردارید و سپس سلام نموده و بگویید: عمر بن خطاب اجازه می‌خواهد، پس اگر اجازه داد مرا داخل کنید و اگر مرا برگرداند، مرا به قبرستان مسلمانان ببرید. سپس ام المؤمنین حفصه آمد درحالی که زنان همراه با او بودند، پس چون او را دیدیم برخاستیم، پس بر عمر وارد شد و ساعتی نزد او گریست و چون مردان برای ورود اجازه خواستند [برخاست] و به اتاق دیگری رفت و صدای گریه او را از داخل شنیدم. پس گفتند: ای امیر مؤمنان، وصیت کن، کسی را به جانشینی منصوب کن. فرمود: برای خلافت شایسته‌تر از این گروه نمی‌یابم که رسول الله ﷺ درحالی درگذشت که از آنان خشنود بود. پس از علی و عثمان و زبیر و طلحه و سعد و عبدالرحمن نام برد و فرمود: عبدالله بن عمر بر شما شاهد [و در انتخاب خلیفه حاضر] خواهد بود ولی حقی [در انتخاب شدن] ندارد و این نوعی دلجویی از او بود؛ پس اگر امارت به سعد برسد، او اهل آن است و گرنه هریک از شما که به امارت رسید، از او یاری بجوید؛ زیرا من او را از روی ناتوانی یا خیانت عزل نکردم. سپس فرمود: خلیفه پس از خودم را درباره مهاجرین نخست توصیه می‌کنم که حق آنان را بشناسد و حرمت‌شان را نگه دارد و او را درباره انصار به نیکی سفارش می‌کنم. ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ [الحشر: ۷] «و [نیز انصار، همان] کسانی که پیش از آنان، [در مدینه] وطن گزیده و ایمان آورده‌اند»، که از نیکوکارشان بپذیرد و از بدکارشان درگذرد؛ و او را نسبت به اهالی شهرها به نیکی در حق آنان سفارش می‌کنم، زیرا آنان یاور اسلام و قدرت آن و جمع‌کنندگان اموال و باعث خشم دشمن هستند؛ و اینکه از آنان مالی گرفته نشود جز اضافه اموال‌شان و از روی

خشنودی آنان؛ و او را به نیکی در حق اعراب (بادیه‌نشینان) توصیه می‌کنم زیرا آنان اصل عرب و مادهٔ اسلام هستند [و توصیه می‌کنم] که از حاشیهٔ اموال‌شان گرفته شود و به فقرای‌شان بازگردانده شود و او را در مورد وفاداری به پیمان الله و پیمان پیامبرش ﷺ توصیه می‌کنم که عهد و پیمان آنها با اهل ذمه را وفادار باشد و با کسانی که در پی آنها هستند جنگیده شود و تکلیف نشوند مگر در حد توان‌شان. پس چون عمر درگذشت، او را بیرون آوردیم و [به سوی حجرهٔ عایشه] به راه افتادیم که عبدالله بن عمر سلام کرد و گفت: عمر بن خطاب اجازه ورود می‌خواهد. عایشه فرمود: او را وارد کنید. پس داخل آورده شد و آنجا همراه با دو دوستش به خاک سپرده شد و چون از دفنش فارغ شدند، آن گروه [برای انتخاب خلیفه] جمع شدند»^۱.

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب قصة البيعة والاتفاق علی عثمان بن عفان (۴/۲۰۴-۲۰۶). نگا: همین روایت نزد ابن ابی شیبه در المغازی (۴۳۴).

عثمان بن عفان (ذو النورین) ﷺ: ^۱

او عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة قرشی اموی است. مادرش اروی بنت کریز و مادر بزرگش (مادر مادرش) ام حکیم دختر عبدالمطلب، عمه پیامبر ﷺ است ^۲ و حدود شش سال پس از پیامبر ﷺ به دنیا آمد. ^۳ در آغاز زندگی در مکه، زندگی مرفهی داشت. او از جوانی تاجر بود و زندگی مرفه و برخورداری داشت.

او با رقیه دختر رسول الله ﷺ ازدواج کرد و توسط ابوبکر صدیق و پیش از وارد شدن پیامبر ﷺ به دارالأرقم مسلمان شد.

۱- بخاری در صحیح خود، کتاب المناقب لأصحاب النبی، بابی تحت عنوان مناقب عثمان بن عفان قرار داده است (۲۰۳/۴).

کتابهای پرشماری درباره عثمان بن عفان ﷺ نوشته شده از جمله: علی محمد الصلابی، تیسیر الکریم المنان فی سیره عثمان بن عفان، شخصیت و عصره. خالد بن محمد الغیث، استشهاد عثمان ووقعة الجمل فی مرویات سیف بن عمر فی تاریخ الطبری، دراسة نقدیة.

محمد بن یحیی المالقی، التمهید والبیان فی فضل الشهید عثمان.

محمد صامل السلمی، خلافة عثمان بن عفان.

محمد رشید رضا، ذو النورین عثمان بن عفان.

محمد مال الله، ذو النورین عثمان بن عفان.

احمد الخاروف، شهید الدار عثمان بن عفان.

محمد حسین هیکل، عثمان بن عفان.

محمد عبدالله غبان، فتنه مقتل عثمان.

۲- ابن سعد، الطبقات الكبرى (۵۳/۳).

۳- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۷۷/۳).

او رابطه نزدیکی با خانه پیامبر داشت و ارتباطش با رسول الله ﷺ و ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد بسیار نزدیک بود.

وی به همراه همسرش رقیه از مهاجران نخست به حبشه، در هر دو هجرت بود و نزد مهاجران و نجاشی پادشاه وقت حبشه، جایگاه ویژه‌ای داشت.^۱ هنگامی که آن دو از حبشه به مکه برگشتند، ام المؤمنین خدیجه فوت کرده بود، پس رقیه برای این حادثه بسیار غمگین شد.

عثمان و رقیه دختر رسول الله ﷺ زود هنگام به مدینه مهاجرت کردند. رسول الله ﷺ خانه عثمان را در مجاورت حجره‌های خود قرار داد و دری در برابر در خانه پیامبر داشت که پیامبر ﷺ از آنجا به خانه عثمان می‌رفت.^۲ رسول الله ﷺ در برخی از سفرهای او را به عنوان جانشین خود در مدینه می‌گذاشت.^۳

همسر او رقیه دختر رسول الله ﷺ در اثنای غزوه بدر بیمار شد و درگذشت و عثمان به امر رسول الله برای پرستاری از ایشان ﷺ در مدینه ماند و در نبرد بدر شرکت نکرد.

رسول الله ﷺ هنگام برگشت به زیارت قبر رقیه رفت.^۴ و رسول الله ﷺ برای عثمان از غنایم غزوه بدر سهم و پاداش داد.^۵

۱- نگا: هجرت به حبشه.

۲- طبقات ابن سعد (۵۶/۳).

۳- ابن سعد، الطبقات الكبرى (۵۶/۳-۵۷).

۴- نگا: شرح حال رقیه دختر رسول الله ﷺ در همین کتاب. و نگا: روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب عثمان بن عفان (۲۰۳/۴).

۵- نگا: روایت بخاری از ابن عمر در کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب عثمان بن عفان (۲۰۳/۴).

رسول الله ﷺ پس از رقیه، او را به ازدواج ام کلثوم درآورد و او نیز در سال هشتم هجری درگذشت؛ پس پیامبر ﷺ فرمود: «اگر دختر سومی داشتم او را به ازدواج عثمان در می‌آوردم».^۱

عثمان به حیای خود شهره بود تا جایی که رسول الله ﷺ درباره او فرمودند: «آیا از مردی حیا نکنم که ملائکه از او حیا می‌کنند؟».^۲

در روز حدیبیه، پیامبر ﷺ او را به عنوان نماینده خود برای مذاکره با رهبران قریش فرستاد؛ پس آنان عثمان را نگه داشتند و شایعه شد که او کشته شده است، پس اصحاب رسول الله ﷺ جمع شدند و با پیامبر ﷺ بیعتی کردند که به نام بیعت رضوان یا بیعت درخت شناخته می‌شود و این همان بیعتی است که در این کلام حق تعالی از آن نام برده شده است: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸] «الله از مؤمنانی که در کنار آن درخت [در حدیبیه] با تو بیعت کردند، راضی شد و دانست که در دل‌شان چه می‌گذرد؛ از این روی آرامش [و ثبات] بر آنان فروفرستاد و به پیروزی نزدیک [در خیبر] پاداش‌شان داد».

و فرمود: «همانا عثمان برای کار الله و کار رسولش [رفته] است»، سپس با یکی از دست‌ان‌شان به جای دست عثمان، بر دست دیگرشان زد؛ و به این ترتیب دست رسول الله ﷺ برای عثمان بهتر از دست‌ان آنان برای خودشان بود.^۳

۱- نگا: شرح حال ام کلثوم رضی الله عنها در همین کتاب.

۲- به روایت مسلم در صحیحش، کتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب من فضائل عثمان بن عفان رضی الله عنه (۱۱۷/۷).

۳- نگا: روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب مناقب عثمان بن عفان (۲۰۴/۴). نگا: غزوه حدیبیه در همین کتاب.

او با مالش در خدمت اسلام و مسلمانان بود و ندای رسول الله ﷺ را در بسیاری از مواضع پاسخ گفت، از جمله: مجهز کردن جیش العُسره بود که به سوی تبوک می‌رفت، چنانکه این لشکر را با سیصد شتر با ساز و برگ آن در راه الله تجهیز کرد، تا جایی که رسول الله ﷺ دربارهٔ ایشان فرمود: «بر عثمان باکی نیست که پس از این چه کند، بر عثمان باکی نیست که پس از این چه کند».^۱

رسول الله ﷺ در بیش از یک مورد او را به بهشت بشارت داده است.^۲ ایشان بنا به درخواست رسول الله ﷺ با خریدن چاه رومه جهت تهیهٔ آب برای مسلمانان سهیم شد، زیرا پیامبر ﷺ فرموده بود: «چه کسی چاه رومه را می‌خرد و دلو خود را با دلوهای مسلمانان یکسان می‌شمارد [تا به جایش] بهتر از آن در بهشت داشته باشد؟»^۳ و چون این سخن به عثمان رسید، آن را خرید و در اختیار مسلمانان قرار داد.^۴

رسول الله ﷺ بنا بر خبر غیبی که الله متعال در اختیار ایشان قرار داده بود، می‌دانست که عثمان دچار بلا و مصیبت می‌شود و کشته خواهد شد.^۵ پس او را چنین توصیه کرد و فرمود: «ای عثمان، چه بسا الله لباسی را بر تو بپوشاند، پس اگر منافقان خواستند آن را از تن تو بیرون بیاورند،

۱- نگا: غزوهٔ تبوک در همین کتاب.

۲- نگا: روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب عثمان بن عفان (۲۰۲/۴).

۳- آلبانی در سلسلهٔ الأحادیث الصحیحة (۷۶۶/۲) آن را صحیح دانسته است. تخریج آن را نزد صلابی، عثمان بن عفان (ص ۴۸) ببینید.

۴- نگا: فتح الباری (۴۰۱/۵)، (الحکمة فی الدعوة إلى الله).

۵- نگا: ابن ابی شیبة، المغازی (۴۵۱).

آن را بیرون نیاور تا آنکه به ملاقات من بیایی». و این را سه بار تکرار کرد.^۱

او نیز همانند دیگر اصحاب از وفات رسول الله ﷺ اندوهگین شد.^۲ پس از بیعت خلافت با ابوبکر، از مشاوران ملازم او در مدینه بود و وی را در انتخاب والیان و کارگزاران لایق مساعدت می‌کرد.^۳ همچنین او در انتخاب عمر برای خلافت پس از ابوبکر، صاحب نظر بود.^۴ او در دوران ابوبکر صاحب تجارت بود و به مدینه مواد غذایی می‌آورد و بسیار صدقه می‌داد؛ عثمان نقش خود را از زمان پیامبر ﷺ تا آخر خلافتش در روایتی که بخاری نقل کرده، چنین بیان می‌کند: «اما بعد، همانا الله محمد را با حق مبعوث ساخت و من از جمله کسانی بودم که الله و پیامبرش را اجابت گفتم و به آنچه بدان مبعوث شده بود ایمان آوردم و چنانکه گفتم در هر دو هجرت شرکت کردم و دوستی و همنشینی رسول الله ﷺ را کردم و با او بیعت نمودم، پس به الله سوگند نه از او نافرمانی کردم و نه با او فریبکاری؛ تا آنکه درگذشت؛ و پس از آن همین رفتار را با ابوبکر و سپس با عمر داشتم؛ سپس به خلافت رسیدم. آیا من هم همان حقی را ندارم که آنان داشتند؟».^۵

۱- به روایت امام احمد در فضائل الصحابة (۶۳۱/۱). نگا: الطبقات الكبرى (۶۶/۳).

۲- نگا: وفات رسول الله ﷺ در همین کتاب.

۳- تاریخ طبری (۱۲۲/۴).

۴- الكامل في التاريخ، ابن اثیر (۷۹/۲).

۵- از روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب مناقب عثمان بن عفان (۲۰۳/۴).

او در دوران خلافت عمر بهترین مشاور و معین در امور گوناگون بود؛ و هرگاه مردم از عمر چیزی می‌خواستند آن را به عثمان بن عفان می‌سپردند و او را «ردیف» می‌نامیدند.

و او به مثابهٔ وزیر برای عمر بود.^۱

و عثمان در قرار دادن دیوان توسط عمر صاحب رای بود.^۲

همینطور او در تدبیر امور مربوط به حج امهات المؤمنین در دوران عمر بن خطاب، نقش داشت.^۳

و در دوران عمر شک نداشتند که خلافت عمر پس از او، به عثمان می‌رسد.^۴

پس از شهادت عمر بن خطاب، چنانکه در داستان مشهور شوری در صحیح بخاری آمده^۵ برای خلافت با عثمان بیعت شد. پس از آنکه عمر توسط ابولؤلؤ مجوسی خنجر خورد و طیب به او گفت که زنده نخواهد ماند، مردم از او خواستند که خلیفه‌ای برای پس از خود قرار دهد و گفتند: «وصیت کن ای امیر مؤمنان، خلیفه‌ای قرار ده. فرمود: از این چند نفر که رسول الله ﷺ در هنگام وفات از آنان خشنود بود، کسی را به خلافت شایسته‌تر نمی‌دانم - چنانکه قبلا بیان کردیم - و او از علی و عثمان و زبیر و طلحه و سعد و عبدالرحمن رضی الله عنهم نام برد و فرمود: عبدالله بن عمر با شما حاضر می‌شود اما چیزی [یعنی خلافت] به او

۱- صلابی، عثمان بن عفان (۶۰، ۶۱).

۲- تاریخ طبری (۲۰۳/۵). صلابی، مرجع پیشین (۶۱).

۳- طبقات ابن سعد (۱۳۴/۳).

۴- ابن ابی شیبة، المغازی (۴۵۰).

۵- نکا: صحیح بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب قصة البيعة والاتفاق على عثمان (۲۰۴/۴).

نمی‌رسد. پس چون او را دفن کردند آن گروه جمع شدند، عبدالرحمن گفت: امر خود را به سه تن از خودتان محول کنید. زبیر گفت: من امر خود را به علی محول کردم. طلحه گفت: امر خود را به عثمان محول کردم. سعد گفت: امر خود را به عبدالرحمن بن عوف محول کردم. پس عبدالرحمن گفت: هر که از این امر تبری جوید (خلافت را نخواهد) امر [انتخاب] را به او محول کنیم و الله [ناظر و حاکم بر اعمال] او می‌باشد و اسلام [با احکامش] بر او حاکم باشد که کدام یک بهتر است؟ آن دو شیخ [یعنی عثمان و علی] سکوت کردند، پس عبدالرحمن گفت: آیا این امر [یعنی انتخاب خلیفه] را به من می‌سپارید و من در انتخاب بهترین شما کوتاهی نخواهم کرد؟ گفتند: آری. پس دست یکی از آنها [یعنی علی] را گرفت و گفت: تو دارای قرابت و خویشاوندی به رسول الله ﷺ و پیش‌گامی در اسلام هستی، آیا اگر تو را به امارت برگزینم عدالت خواهی ورزید و اگر عثمان را برگزینم از او می‌شنوی و اطاعتش می‌کنی؟ سپس با دیگری خلوت کرد و مانند آن را به او گفت، پس چون [از آن دو] پیمان گرفت، گفت: دستت را بلند کن ای عثمان؛ و با او بیعت کرد و علی نیز با او بیعت کرد و اهل مدینه وارد خانه شدند و با او بیعت کردند»^۱.

بیعت با عثمان به معنای نقص یا ایرادی در علی نیست، زیرا همه آنان اهل خیر و نیکوکار بودند و بهشتی بودن و نیکوکاری‌شان مشهود بود، اما نتیجه این ترجیح یک نفر بود و این امری طبیعی است؛ و هیچ‌کس قداست ذاتی ندارد و همه آنان از فضیلتی صحابه بودند و شاید تفاوت سنی و بزرگ‌تر بودن عثمان از نظر سنی یکی از اسباب برگزیده شدن او

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب قصة البیعة والاتفاق علی عثمان (۴/۲۰۶-۲۰۷).

بود؛ و معروف است که علی در همان لحظه با عثمان بیعت کرد.^۱ و علی در طول دوران خلافت عثمان به عنوان مشاور و وزیر و یاور او در همه کارهایش بود.^۲

و هنگامی که با عثمان در پایان ذی الحجة سال ۲۳ هجری برای خلافت بیعت شد، دولت اسلامی در اوج قدرت و پیروزی و توسعه مرزها و نظم اداری بود و او نیز به همین منوال بر ادامه جهاد و فتوحات در دوران خود ادامه داد،^۳ چنانکه فتوحات شمال آفریقا ادامه یافت و اسکندریه را دوباره فتح کرد. همچنین سرزمین نوبه و ارمنستان را گشود.^۴

او نخستین کسی است که فتوحات اسلامی را از طریق دریا گسترش داد و ناوگان دریایی اسلامی بزرگی را شکل داد^۵ که فتوحاتی چند از جمله فتح قبرص را در سال ۲۷ هجری به انجام رساند.^۶

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب قصة البيعة والاتفاق على عثمان (۴/۲۰۶، ۲۰۷).

۲- نگا: صلابی، علی بن ابی طالب، المبحث الثالث (علی ﷺ في عهد عثمان) (۱۹۳).

۳- برای جزئیات بیشتر: عبدالعزیز العمری، الفتوح الإسلامية عبر العصور (۱۴۸). صلابی، عثمان بن عفان (۱۹۳-۲۰۳).

۴- نگا: تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۵۸). ابن عبدالحکم، فتوح مصر وأخبارها (۱۷۵). مقریزی، المواعظ والاعتبار (۲۹۹). عبدالعزیز العمری، الفتوح الإسلامية عبر العصور (۱۴۸).

۵- نگا: عبدالعزیز سالم و احمد مختار العبادی، تاریخ البحرية الإسلامية في حوض البحر الأبيض المتوسط، جلد اول که در آن تفصیل گوناگونی آمده است. و عبدالعزیز العمری، الفتوح الإسلامية عبر العصور (۱۵۲).

۶- بلاذری، فتوح البلدان (۱۵۷، ۱۵۹).

همچنین نبرد ذات الصواری در دوران او رخ داد^۱ که از مشهورترین نبردهای دریایی در تاریخ اسلامی است و مسلمانان در پی آن، کنترل خود را بر دریای مدیترانه اعمال کردند.

در دوران او فتح آذربایجان و ارمنستان و دیلم کامل شد و مسلمانان به دریای مازندران رسیدند^۲ و فتوحات اسلامی تا کابل و اطراف آن رسید. در دوران او با کشته شدن یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی، پادشاهی پارس به طور کامل نابود شد.^۳

اسلام در دوران او به دیگر سرزمین‌های فتح شده رسید و مسلمانان سعی کردند از طریق دریای مدیترانه و ناوگان دریایی‌شان به ایتالیا و اندلس دست یابند^۴ چنانکه قسطنطنیه و آبراه‌های دریایی آن را تهدید کردند.

دولت اسلامی در دوران او شاهد پیشرفت اداری و سازمانی بزرگی بود. مسجد نبوی شریف در دوران او و در سال ۲۹ هجری توسعه یافت.^۵

همچنین در سیاست مالی شبیه به سیاست عمر بن خطاب در زمینه عطایا و خراج و دیوان‌های گوناگون و اعطای حقوق به اهل آن و محافظت از اموال عمومی در پیش گرفت.^۶

۱- تاریخ طبری (۲۶۱/۴).

۲- نگا: تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۵۸، ۱۶۰). فتوح البلدان بلاذری (۳۱۸).

۳- بلاذری، فتوح البلدان (۳۱۱). تاریخ طبری (۷۱/۵). ابن کثیر، البداية والنهاية (۱۵۸/۷).

۴- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (۹۳/۳) به عنوان «ذکر غزو الأندلس».

۵- تاریخ طبری (۳۶/۵). ابن کثیر، البداية والنهاية (۱۵۴/۷). سمهودی، وفاء الوفاء

(۵۰۵/۲). برای تفصیل بیشتر ببینید: صالح لمعی مصطفی، المدينة المنورة

تطورها العمرانی و تراثها المعماری (۶۴). عبدالعزیز کعکی، المجموعة المصورة

لأشهر معالم المدينة المنورة (۱۲۴/۱).

۶- صلابی، عثمان بن عفان (۱۲۹).

و شاید مهم‌ترین عملی که عثمان انجام داد، جمع و اتفاق مردم بر یک مَصْحَف بود. شاید حدیث انس بن مالک در بخاری تصویری مفصل از آنچه عثمان انجام داد به ما ارائه دهد. او می‌گوید: «حذیفه بن یمان که همراه با اهل شام در فتح ارمنستان و با اهل عراق در فتح آذربایجان شرکت داشت، درحالی نزد عثمان آمد که به سبب اختلاف‌شان در قرائت وحشت‌زده بود. حذیفه به عثمان گفت: ای امیر مؤمنان، به داد این امت برس، پیش از آنکه همچون یهود و نصاری در مورد کتاب‌شان دچار اختلاف شوند؛ پس عثمان قاصدی را با این پیام نزد حفصه فرستاد که: صحیفه‌ها [ی قرآن] را نزد ما بفرستید تا از آنها نسخه‌برداری کنیم و سپس آن را بازگردانیم. پس حفصه آنها را نزد عثمان فرستاد. او نیز زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام را امر کرد و آن را در مصاحفی نوشتند. عثمان به این گروه سه نفره از قریشیان گفت: اگر شما و زید بن ثابت در چیزی از قرآن اختلاف کردید، آن را به زبان قریش بنویسید زیرا قرآن به زبان آنان نازل شده است، پس چنین کردند تا آنکه آن صحیفه‌ها را در مصاحفی نوشتند و سپس عثمان آن صحیفه‌ها را به حفصه بازگرداند. سپس به هر سو مصحفی را که نسخه‌برداری کرده بودند فرستاد و امر نمود تا هر آنچه از قرآن در صحیفه‌ها یا مصاحف نوشته‌اند، آتش بزنند. ابن شهاب می‌گوید: خارجه بن زید بن ثابت به من گفت که از زید بن ثابت شنیده که گفته است: هنگام نسخ مصحف، آیه‌ای را از سوره احزاب که آن را از رسول الله ﷺ شنیده بودم نیافتم، پس آن را جستیم که نزد خزیمه بن ثابت انصاری یافتیم: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ [الأحزاب: ۲۳] «در میان مؤمنان، مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با

الله بسته بودند [صادقانه] وفا کردند». پس آن آیه را در سوره آن در قرآن قرار دادیم»^۱.

روشن است که این نسخه‌برداری با مشورت صحابه و با دقت زیادی صورت گرفت و در آن تکیه بر مصحف اصلی بود که در دوران ابوبکر صدیق جمع شده بود.^۲

او نسخه‌های قرآن را به سرزمین‌های اسلامی فرستاد و دستور داد تا مصحف‌های همه مردم یکی شود و به [مصحف اصلی] ارجاع داده شود. هر نسخه‌ای که به سرزمین‌های اسلامی فرستاده شد، در آن سرزمین به عنوان نسخه اصلی برای مراجعه و تطبیق قرار داده شد. این نسخه‌های اصلی چنانکه معروف است از شیوخ قاریان صحابه و آگاهان به زبان قریش و کسانی که شاهد نزول قرآن و ترتیب و حفظ آن نزد رسول الله ﷺ بودند و سند آنان تا رسول الله ﷺ از جبرئیل از پروردگار ﷻ متصل بود، روایت شده است.

برخی از نسخه‌ها تا امروز محفوظ است، از جمله نسخه‌ای در تاشکند ازبکستان و نسخه‌ای در یمن که این نسخه را در مسجد جامع صنعا در سال ۱۳۹۷ هجری دیده‌ام و نسخه‌ای از آن در استانبول در موزه توپ کاپی موجود است که در سال ۱۴۰۷ هجری قمری آن را مشاهده کردم.^۳ بقای این نسخه‌های اصلی تاکنون، از جمله دلایل راستی روایت مسلمانان درباره ارسال این نسخه‌ها به سرزمین‌ها در دوران عثمان بن عفان است.

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن (۹۹/۶).

۲- نگا: صلابی، عثمان بن عفان (۲۶۹-۲۷۱).

۳- نگا: صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، موضوع «أین أصبحت المصاحف العثمانية الآن» (۸۷).

در پایان خلافت عثمان، گروهی از سبئی‌ها دست به توطئه زدند و برای قتل عثمان و ایجاد فتنه و چنددستگی در امت نقشه چیدند^۱ و گروهی از مرتدان سابق در دوران ابوبکر صدیق نیز با آنان همدست شدند. عبدالله بن سبا^۲ که یهودی بود و اظهار اسلام می‌کرد، نقش مهمی در پخش تبلیغات علیه عثمان به ویژه در مصر و عراق داشت. این تبلیغات باعث شد صدها تن از کسانی که بر او ایراد داشتند به مدینه آمده و تظاهر به امر به معروف کنند و با عثمان در برخی از امور مناقشه کردند و تظاهر کردند که به رای او قانع شده‌اند و سپس راه عراق و مصر را در پیش گرفتند. و پس از آنکه اهل مدینه در موسم حج سال ۳۵ هجری از مدینه خارج شده و به حج رفتند، این عده عثمان را در خانه‌اش محاصره کردند و مدعی شدند که عثمان به والیان نامه نوشته تا آنان را به قتل برساند اما عثمان چنین ادعایی را رد کرد. محاصره عثمان شدت گرفت و علی بن ابی طالب و فرزندانش^۳ و زبیر بن عوام و فرزندش عبدالله و ابوهریره و عبدالله بن عمر و گروهی از انصار و دیگران که در اثنای محاصره در مدینه بودند، از او دفاع کردند؛ و از عثمان خواستند که به آنان اجازه دهد تا در دفاع از او بجنگند اما عثمان به آنان دستور داد تا دست بکشند، و فرمود: «به هر کسی که طاعت من بر اوست دستور می‌دهم که نجنگد»^۴ و محاصره کنندگان از عثمان خواستند که خودش را از

- ۱- تفصیلات بیشتر: ابن کثیر، البداية والنهاية (۱۷۶/۷-۱۹۲). أكرم ضياء العمري، عصر الخلافة الراشدة (۳۷۸-۳۹۲). صلابی، عثمان بن عفان (۴۰۳-۴۹۷).
- ۲- مصنف ابن ابی شیبہ (۲۲۴/۱۵). سليمان بن حمد العودة، عبدالله بن سبا وأثره في أحداث الفتنة (۱۵۵).
- ۳- ابن عساکر، تاریخ دمشق، شرح حال عثمان (۲۷۴) به نقل از دکتر اکرم ضیاء العمری، عصر الخلافة الراشدة (۳۸۷) و ابوبکر ابن العربی، العواصم من القواصم (۱۴۱).

خلافت عزل کند اما او پایداری ورزید و این از روی حرص بر منصب نبود، بلکه او امر پیامبر ﷺ را به یاد داشت که او را امر کرده بود پیراهنی را که الله به تن او کرده با درخواست منافقان از تن بیرون نیاورد و این را به خلافت تاویل کرده بود.^۱ ایشان او را به صبر امر کرده بود تا آنکه به دیدار رسول الله ﷺ برود، برای همین ترجیح داد در این غائله، تنها خودش آسیب ببیند و بر مدافعانش قسم خورد که بازگردند^۲ و در انتظار دیدار رسول الله ﷺ و برای پایداری بر وصیت او، درخواست اهل فتنه مبنی بر مخلوع کردن خود نپذیرفت^۳ زیرا او به بهشت بشارت داده شده بود. اهل فتنه آب را بر خانه عثمان بستند، در نتیجه او تشنه شد و برخی از امهات المؤمنین تلاش نمودند تا به او آب برسد اما مورد آزار اهل فتنه قرار گرفتند^۴ و او که بر مدافعانش قسم یاد کرده بود تا بازگردند بی دفاع ماند.^۵ حال آنکه آنان حاضر به دفاع از وی بودند. سپس اهل فتنه وارد خانه شدند و عثمان را که صابر و محتسب بود و بشارت بهشت را داشت، به شهادت رساندند. این واقعه در هجدهم ذی الحجه سال ۳۵ هجری رخ داد و او در این هنگام ۸۲ سال داشت. بیشتر اهل مدینه در موسم حج و در مکه بودند و او در خواب دیده بود که پیامبر ﷺ او را به افطار دعوت می کند و او نیز روزه دار بود.^۶

۱- تخریح این روایت گذشت.

۲- نگا: ابوبکر ابن العربی، العواصم من القواصم (۱۳۸-۱۴۱). ابن سعد، الطبقات الكبرى (۷۱/۳).

۳- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۷۲/۳).

۴- نگا: تاریخ طبری (۴۰۱/۵). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۳۷/۲).

۵- نگا: ابوبکر ابن العربی، العواصم من القواصم (۱۴۵).

۶- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۷۵/۳، ۷۶). ابن کثیر، البداية والنهاية (۱۹۲/۷).

صحابه برای شهادت عثمان اندوهگین شدند و در راس آنان علی بود که از این قتل ناراحت و غمگین بود و او باجناب و از نزدیکان عثمان بود.^۱ با این حال اهل فتنه سعی کردند در میان مردم شایع کنند که علی به قتل عثمان راضی است و هدفشان نیرنگ و فتنه و فساد بیشتر در میان امت و چنددستگی آن بود.^۲ پس از شهادت عثمان، اهل فتنه بیت المال مسلمانان را که مجاور خانه عثمان بود، غارت کردند.^۳

حمزة بن عبدالمطلب (سید الشهداء) ﷺ:

عموی رسول الله ﷺ بود که بیش از دو سال، پیش از او به دنیا آمد و با یکدیگر بزرگ شدند و به جوانی رسیدند و یکدیگر را دوست می داشتند.^۴ او سوارکاری قوی و شجاع و غیرتمند و علاقمند به شکار و تیراندازی ماهر بود. در داستان اسلام او آمده که روزی ابوجهل به رسول الله ﷺ آزار رساند و زیاده روی کرد و او را دشنام داد، سپس به یکی از مجالس قریش رفت. یکی از کنیزان آزاد شده عبدالله بن جدعان شاهد ماجرا بود، پس چون حمزه از شکار برگشت به او گفت: ای اباعماره، ای کاش می دید که اندکی پیش برادزادهات محمد از دست ابوالحکم چه کشید! سپس

۱- نگا: مستدرک حاکم (۹۵/۳). صلابی، عثمان بن عفان (۴۸۴). ابن سعد، الطبقات الكبرى (۶۹/۳).

۲- صلابی، عثمان بن عفان (۴۸۵).

۳- نگا: تاریخ طبری (۴۰۷/۵). طبقات الكبرى ابن سعد (۶۸/۳).

۴- مستدرک حاکم (۱۹۵/۳). ابن کثیر، البداية والنهاية (۴۸/۴). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۷۳/۱).

۵- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۷۱/۱). بلاذری، أنساب الأشراف (۷۱/۱). ابن حجر، الإصابة (۳۰۴/۱).

داستان آزار دیدن پیامبر ﷺ را برای او تعریف کرد. پس حمزه خشمگین به آنجا رفت و وارد مسجد شد و به سوی ابوجهل که در میان قوم خود نشسته بود رفت و بالای سرش ایستاد و با کمان خود ضربه‌ای شدید بر سر او وارد کرد که سرش را به شکل بدی شکافت و به او گفت: آیا او را دشنام می‌دهی حال آنکه من هم بر دین او هستم و همان سخنی را می‌گویم که او می‌گوید؟ اگر می‌توانی این را پاسخ ده؟ برخی از مردان برای یاری ابوجهل برخاستند اما ابوجهل گفت: او را رها کنید که من برادزاده‌اش را دشنام بدی گفته‌ام.^۱

مسلمان شدن حمزه از روی قناعت تام بود و چه بسا پیش از این واقعه به درستی اسلام قانع شده بود، اما این واقعه باعث شد که آن را علنی کند. اسلام آوردن او در سال ششم پس از بعثت بود. ایمان حمزه نیکو بود و مشتاق فراگیری قرآن و عمل به آن بود؛ پیش از هجرت و پس از آن از پیامبر ﷺ دفاع می‌کرد و اسلام او به عنوان پیروزی و قدرتی برای مسلمانان بود.

او از نخستین مهاجران به مدینه بود و از کسانی بود که همراه با رسول الله ﷺ جهادی قوی کرد و در نبرد بدر خودش برای مبارزه با عتبه بن ربیعہ پیش قدم شد و او را کشت؛ سپس در کشتن فرزند او ولید بن عتبه شرکت کرد، برای همین در نبردهای آینده برای مشرکان قریش، هدف اصلی بود زیرا جایگاه و قدرت او را در صف مسلمانان به چشم می‌دیدند، از این رو هند بنت عتبه یک نیزه انداز ماهر را که «وحشی» حبشی بود، اجاره کرد تا در مقابل آزادی‌اش، حمزه را در میدان جنگ از راه دور هدف قرار دهد.

۱- سیرت ابن هشام (۱/۲۹۱). نگا: اسلام آوردن حمزه در همین کتاب.

وحشی در کمین حمزه نشست، درحالی که حمزه در نبرد احد، در حال جولان بود و چون او را دید با نیزه اش هدف گرفت و چون از هدف‌گیری اش مطمئن شد، از دور نیزه را به سوی او انداخت و نیزه به پایین شکم حمزه اصابت کرد و از بین دو پای او بیرون آمد و اینگونه حمزه به شهادت رسید. رضی الله عنه. سپس زنان قریش بدن او را مثله کردند و شکمش را شکافتند و بینی و گوش او را بریدند^۱ و چون پیامبر ﷺ او را در این حال دید بسیار غمگین شد و وعده انتقام از آنان را داد، اما این سخن حق تعالی نازل شد که: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۱۲۵﴾ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَا يَنْصِبُوا عِزَّكُمْ فِي الْأَرْبَابِ الْأَغْنِيَاءِ الَّذِينَ قَدْ حَقَّبُوا غُلْبَةً وَوَعْدُ اللَّهِ الْحَقُّ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۲۶﴾ وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿۱۲۷﴾﴾ [النحل: ۱۲۵-۱۲۸] «[ای پیامبر، مردم را] با حکمت و پند نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با روشی که نیکوتر است با آنان [بحث و] مناظره کن. بی‌تردید، پروردگارت به [حال] کسی که از راه او گمراه می‌شود داناتر است و او به [حال] هدایت‌یافتگان [نیز] داناتر است. * و اگر [شما مؤمنان] خواستید [دشمنان‌تان را] مجازات کنید، چنان مجازات کنید که [آنان] شما را مجازات کرده‌اند؛ و اگر [خویشانداری و] شکیبایی کنید، [بدانید که] قطعاً این [کار] برای شکیبایان بهتر است. * و [ای پیامبر]، صبر پیشه کن و صبر تو جز به [یاری و] توفیق الله نیست؛

۱- نگا: غزوه احد در این کتاب. ذهبی، سیر اعلام النبلاء (۱/۱۷۹). ابن ابی شیبة، المغازی (۲۲۱، ۲۲۲).

و بر آنان [= کافران] اندوه مخور و از نیرنگی که می‌ورزند دلتنگ مباش. * بی‌تردید، الله با کسانی است که پرهیزگاری کردند و کسانی که نیکوکارند». پس رسول الله ﷺ از آنان درگذشت و از مُثله کردن اجساد نهی کرد، سپس بر او نماز گزارد و آنگاه شهدا را برای نماز بر آنان آوردند و رسول الله ﷺ بر حمزه چند نماز خواند و او همراه با شهدای احد در مکان معروفی که نزد کوه احد است، در مقابر شهدا دفن شد. شهادت او در روز شنبه نیمهٔ شوال سال سوم هجری بود.^۱ و هنگامی که پیامبر ﷺ گریهٔ زنان انصار را بر شهدای‌شان دید، فرمود: «اما حمزه کسی را ندارد که برایش بگرید»، پس زنان انصار برای او گریستند، تا جایی که پیامبر ﷺ فرمود: «الله شما را رحمت کند، برگردید که با جان خود غمگین شدید [و سبب تسلائی خاطر شدید]».^۲

حمزه دختری داشت که برخی از اهل بیت، از پیامبر ﷺ خواستند که با او ازدواج کند. پس ایشان فرمودند: «متوجه شدم که او دختر برادر شیری (رضاعی) من است» (یعنی حمزه برادر شیری او بود).^۳ و دربارهٔ ایشان فرمود: «سید الشهداء، سرور شهیدان حمزه است».^۴ پس از شهادت عثمان، تعدادی از شعرای پیامبر از جمله حسان بن ثابت و کعب بن مالک و دیگران رثای او را گفتند.^۵

۱- نگا: سیرت ابن هشام (۹۶/۳). خلیفه بن خیاط (۶۸). ابن ابی شیبۀ، المغازی (۲۴۱).

۲- نگا: سیرت ابن هشام (۳/۷۰، ۹۲، ۹۹). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۸۲/۱).

۳- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب النکاح، باب "وأمهاتکم اللاتی أَرْضعنکم ویحرم من الرضاعة ما یحرم من النسب" (۱۲۵/۶).

۴- نگا: تخریج آن نزد ذهبی در سیر أعلام النبلاء (۱۷۳/۱).

۵- نگا: سیرت ابن هشام (۳/۱۵۸، ۱۶۲).

جعفر بن ابی طالب (ذوالجناحین، طیار) ﷺ: ۱

پسرعموی پیامبر ﷺ، برادر علی بن ابی طالب معروف به ذوالجناحین. تقریباً نه سال قبل از بعثت به دنیا آمد و از برادرش علی ده سال بزرگتر است و از شبیه‌ترین مردم به رسول الله ﷺ بود و ایشان دربارهٔ جعفر می‌فرماید: «در خلقت و اخلاق به من شبیه هستی».^۲ جعفر و همسرش اسماء بنت عمیس در اوایل دعوت، توسط ابوبکر صدیق مسلمان شد در نتیجه او از نخستین کسانی بود که به رسول الله ﷺ ایمان آورد و از سوی مشرکان مکه، مورد آزار و اذیت قرار گرفت. او به همراه همسرش اسماء بنت عمیس به حبشه مهاجرت کرد و حدود سیزده سال آنجا ماند که در این مدت سه فرزندش به دنیا آمدند و در طی این مدت اوضاع مهاجران به حبشه را پی‌گیری می‌کرد و احوال‌شان را جویا می‌شد و آنچه از قرآن نازل می‌شد، از مهاجران جدید به آنجا دنبال نموده و حفظ می‌کرد و به دیگر مهاجران آموزش می‌داد.

قریشیان سعی کردند که جعفر و دیگر مهاجران را برگردانند و برای این کار هیئتی را فرستادند تا نجاشی، پادشاه عادل آنجا را علیه آنها بشورانند، پس جعفر که خطیب و سخنور حکیمی بود در برابر نجاشی ایستاد و گفت: «ای پادشاه، ما مردمی اهل جاهلیت بودیم که بت می‌پرستیدیم و مردار می‌خوردیم و مرتکب فواحش می‌شدیم و پیوند خویشاوندی خویش را می‌بریدیم و به همسایه بد می‌کردیم و قوی ما

۱- بخاری در صحیحش، در کتاب فضائل أصحاب النبی، بابت دارد تحت عنوان: باب

مناقب جعفر بن ابی طالب ﷺ و قال له النبی: أشبهت خلقی وخلقی (۲۰۹/۴).

۲- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب جعفر بن

ابی طالب (این عبارت را در عنوان باب آورده است) (۲۰۹/۴).

ضعیف را می خورد و ما بر همین روش بودیم تا آنکه الله پیامبری از خودمان را به سوی ما فرستاد که نَسَب او را می دانیم و او را راستگو می شماریم و به امانتداری و پاکدامی او آگاهیم، پس او ما را به سوی الله دعوت داد تا او را یکتا و بی همتا بدانیم و تنها او را عبادت کنیم و ما را به راستگویی و امانتداری و صلۀ رحم و حُسن همسایگی امر نمود، پس الله را به یگانگی عبادت کردیم و چیزی را به او شریک نیاوردیم و آنچه بر ما حرام ساخته بود، حرام دانستیم و آنچه را حلال کرده بود حلال شمردیم، پس قوم ما با ما دشمن شدند و ما را شکنجه کردند و سعی کردند ما را از دین مان منصرف کنند تا به پرستش بتها برگردانند، در نتیجه به سرزمین شما آمدیم و شما را از بین دیگران برگزیدیم و جوار تو را پسندیدیم و امیدوار شدیم که نزد تو به ما ظلم نشود، ای پادشاه».

پس عمرو بن العاص - که هنوز مسلمان نشده بود - و یکی از نمایندگان قریش بود، به نجاشی گفت: «ای پادشاه، آنان درباره عیسی بن مریم سخن بسیار [بد و] بزرگی می گویند». جعفر پاسخ داد: درباره او همان چیزی را می گوئیم که پیامبرمان آورده است: او بنده الله و پیامبرش و روح او و کلمۀ اوست که بر مریم عذرای بتول القا کرد. نجاشی گفت: آیا از آنچه الله آورده، چیزی در خاطر داری؟ جعفر گفت آری. پس آیات نخست سوره مریم را برایش خواند. این بود که نجاشی گریست و اسقفهای او نیز گریستند. سپس نجاشی گفت: این و آنچه عیسی آورده از یک مشکات بیرون آمده است. بروید که به الله سوگند آنان را به شما تسلیم نمی کنم؛ و به مسلمانان در سرزمینش امنیت کامل داد و هدایای کفار قریش را که می خواستند به عنوان رشوه و به قصد تاثیرگذاری در تصمیمش به او بدهند، به آنان بازگرداند.

اسلام آوردن نجاشی ثابت است و برخی ذکر کرده‌اند که او به دست جعفر بن ابی طالب مسلمان شد و او امور دین را به نجاشی می‌آموخت.^۱ هنگامی که جعفر پس از هجرت، قصد بازگشت از حبشه کرد، نجاشی او و مسلمانانی را که با او بودند بر دو کشتی سوار کرد، پس جعفر بن ابی طالب و اصحابش نزد رسول الله ﷺ بازگشتند و پیامبر بین چشمان او را بوسید و او را در آغوش کشید و فرمود: «نمی‌دانم برای کدام یک خوشحال باشم؟ برای فتح خیبر یا برای بازگشت جعفر؟!». ^۲ او پس از آنکه درباره قهرمانی‌های صحابه در بدر و احد و نبردهای پس از آن شنید، برای دفاع از اسلام شور بسیاری داشت.

و رسول الله ﷺ او را ابوالمساکین می‌نامید. از ابوهریره روایت است که می‌گوید: «من از شدت گرسنگی شکم خود را با سنگریزه می‌بستم و گاه از شخصی قرائت آیه‌ای را می‌خواستم حال آنکه آن آیه را حفظ بودم تا آنکه مرا با خودش ببرد و به من غذا دهد و بهترین مردم در حق بینوایان جعفر بن ابی طالب بود که ما را می‌برد و از هرچه در خانه‌اش بود می‌خوراند تا جایی که برایمان ظرف چرمی [که برای نگه‌داری روغن و دیگر مواد غذایی از آن استفاده می‌شد] و در آن چیزی نبود می‌آورد و ما [از شدت گرسنگی] آن را پاره می‌کردیم و آنچه در آن [باقی مانده] بود می‌لیسیدیم». ^۳

او یکی از فرماندهان معركة مؤته بود و در همین نبرد به شهادت رسید و هنگامی که رسول الله ﷺ آن ارتش را فرستاد، درباره امیران آن چنین فرمود: «زید امیر و فرمانده شماسست، اگر برای او حادثه‌ای اتفاق افتاد

۱- نگا: تفصیل داستان و منابع آن را در موضوع هجرت به حبشه در همین کتاب بخوانید.

۲- نگا: فتح خیبر در همین کتاب.

۳- به روایت بخاری در کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب جعفر بن ابی طالب (۴/۲۰۹).

جعفر [امیر شماس]، و اگر برای او هم حادثه‌ای رخ داد، ابن رواحه [فرمانده شود]. جعفر برجست و گفت: پدر و مادرم فدایت، من از این نمی‌ترسم که زید را به عنوان امیر من برگزینی. فرمود: برو که تو نمی‌دانی کدام یک بهتر است، پس ارتش به راه افتاد و مدتی گذشت، سپس رسول الله ﷺ بر منبر رفت و امر کرد که ندای «الصلاة جامعة» بگویند و فرمود: «آیا شما را از لشکرتان باخبر نسازم؟ آنان با دشمن رویارو شدند، پس زید شهید شد، پس برای او آمرزش بخواهید، سپس جعفر پرچم را برداشت و به مردم (دشمن) هجوم آورد تا آنکه شهید شد، آنگاه ابن رواحه پرچم را برداشت و گام‌هایش را محکم گرداند تا آنکه شهید شد، سپس پرچم را خالد برداشت حال آنکه او از امیران و فرماندهان نبود، اما او خود را به امارت نشانده. سپس رسول الله ﷺ انگشت خود را بلند کرد و فرمود: بارالها او شمشیری از شمشیرهای توست پس او را یاری کن». از آن روز خالد به نام سیف الله (شمشیر الله) نامیده شد. در داستان شهادت جعفر آمده که بر اسب خود به دل دشمن زد، سپس اسبش را پی کرد و جنگید تا کشته شد. او نخستین کسی است که در اسلام اسبش را پی کرد. او در این حال ابیاتی را می‌خواند که امت تاکنون آن را سینه به سینه نقل کرده‌اند:

يا حَبْدًا الْجَنَّةُ واقْتَرَأُهَا = چه نیکوست بهشت و نزدیک شدنش

طَبِيبَةٌ وباردٌ شَرَأُهَا = خوش است و خنک نوشیدنی آن

والروم رومٌ قد دنا عذابُها = و عذاب روم نزدیک شده است

كافرةٌ بعيدةٌ أنسابُها = کافر است و نسبش دور

عَلَيَّ إِذْ لاقَيْتُهَا ضِرَابُهَا = بر من است که چون با او روبرو شوم به او

ضربه زخم

و چون با مشرکان روبرو شد در حالی که پرچم به دست راستش بود، او را هدف قرار دادند

پس دست راستش قطع شد و یک رومی با شمشیر ضربه‌ای زد که دو نیم شد که در نیمی از بدن او اثر سی و چند زخم دیدند.

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که می‌گوید: «جعفر را در روز مؤته گم کردیم، پس او را در حالی یافتیم که جای نود و چند ضربه [شمشیر و تیر] بر او بود و همه آنها در قسمت جلوی بدن او بود» (یعنی همه ضربه‌ها را از روبرو و در حال رفتن به سمت دشمن خورده بود نه در حال فرار) و از اسماء بنت عمیس، همسر جعفر نقل شده که گفت: «رسول الله ﷺ نزد ما آمد و فرزندان جعفر را صدا زد، پس دیدم که آنان را بویید و اشک از چشمانش جاری شد. گفتم: یا رسول الله، آیا از جعفر خبری شده است؟ فرمود: آری، امروز کشته شده است، پس گریستیم. و برگشت و فرمود: برای آل جعفر غذایی آماده کنید که امروز از [انجام امورشان] مشغول هستند». و از عایشه روایت است که فرمود: «هنگامی که خبر وفات جعفر آمد، غم را در چهره رسول الله شناختم». ^۱ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «جعفر بن ابی طالب را دیدم که در بهشت [همچون] ملائکه‌ای بود که بال‌هایش خونین بود و در بهشت پرواز می‌کرد». ^۲

هرگاه ابن عمر رضی الله عنهما به عبدالله بن جعفر سلام می‌کرد می‌گفت: «سلام بر تو این فرزند ذی الجناحین». ^۳ مادر فرزندان او اسماء بنت عمیس،

۱- برای جزئیات بیشتر، وقایع نبرد مؤته را در همین کتاب بخوانید.

۲- برای جزئیات بیشتر، وقایع نبرد مؤته را در همین کتاب بخوانید.

۳- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب علی بن ابی طالب (۲۰۹/۴).

پس از او با ابوبکر صدیق ازدواج کرد و از او محمد بن ابوبکر را به دنیا آورد و پس از وفات ابوبکر با علی ازدواج کرد، پس فرزندانش محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر بر یکدیگر فخر فروشی کردند و هریک می‌گفتند: «پدر من بهتر از پدر توست». پس علی گفت: «ای اسماء میان آنها داوری کن». اسماء گفت: «جوانی بهتر از جعفر و میانسالی بهتر از ابوبکر ندیدم». علی گفت: «برای ما چیزی باقی نگذاشتی و اگر غیر از این می‌گفتی از تو خشمگین می‌شدم».^۱

صفیه بنت عبدالمطلب ﷺ:

عمهٔ رسول الله و خواهر سید الشهداء حمزه بن عبدالمطلب و همسر عوام بن خویلد برادر ام المؤمنین خدیجه و مادر زبیر بن عوام حواری رسول الله، یکی از ده نفری که بشارت بهشت داده شدند و شوهر بانو اسماء دختر ابوبکر صدیق.^۲

در مکه اسلام آورد و همراه با فرزندش زبیر بن عوام به مدینه مهاجرت کرد. او از عشیرهٔ پیامبر ﷺ و خاندان او بود که پیامبر ﷺ هنگام نزول این آیه به آنان هشدار داد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] «و خویشاوندان نزدیکت را [از عذاب الهی] بیم ده». پس او را به اسم صدا زد و بيمش داد: «ای فاطمه دختر محمد، ای صفیه...».^۳

او در غزوهٔ احد زخمی‌های لشکر مسلمانان را کمک می‌کرد و هنگامی که حمزه بن عبدالمطلب، عموی پیامبر ﷺ و برادرش شهید شد و قریش

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء ۲/ ۲۸۲، ۲۸۶) و طبقات ابن سعد (۲۸۷/۸).

۲- نگا: ابن حجر، الإصابة (۳۴۸/۴). ابن حبیب، المحبر (۱۷۲، ۴۰۶).

۳- نگا: الزبیری، نسب قریش (۲۳).

جسد او را مُثله کردند، رفت تا نگاهی به برادر شهیدش بیندازد اما پسرش زبیر به او رسید و نگذاشت که به آنجا برود و ترسید که برادر مُثله شده‌اش را ببیند، پس صفیه گفت: مرا رها کن... او زنی زرنگ و شجاع و صبور بود و فرمود: به من گفته‌اند که برادرم را مُثله کرده‌اند و این در راه الله بوده است، پس چه خشنودیم به آنچه رخ داده است، صبر می‌کنم و ان شاء الله امید پاداش دارم. پس زبیر نزد پیامبر ﷺ آمد و او را از سخن صفیه آگاه کرد که رسول خدا فرمود: «راهش را باز بگذار» پس صفیه نزد پیکر حمزه آمد و برایش استغفار کرد.^۱

صفیه شاعر بود و اشعاری در رثای برادرش حمزه گفت، از جمله این ابیات:

دعاه إله الحق ذو العرش دعوةٌ = معبود حق صاحب عرش او را فرا خواند
إلى جنة يحيا بها وسرورٍ = به سوی بهشتی که در آن زنده و شاد می‌ماند
فذاك ما كنا نرجي ونرتجي = و این همان چیزی است که ما امیدش را داشتیم
لحمزة يوم الحشر خير مصيرٍ = حمزه در روز حشر بهترین فرجام را دارد
فوالله ما أنساك ما هبت الصبا = به الله سوگند که تا وقتی باد صبا بوزد
تو را فراموش نخواهم کرد

بُكاءٌ و حزناً محضري و ميسري = و در حضر و سفر برایت می‌گیریم و غمگین خواهیم بود

على أسد الله الذي كان مَدْرَها = بر آن شیر خدا که بزرگوار بود و شریف
يذود عن الإسلام كل كفورٍ = که [شر] هر کافر را از اسلام دور می‌کرد

۱- نگا: سیرت ابن هشام (۳/۹۷). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱/۱۸۰).

أقول وقد أعلى النعبي عشيرتي = می گویم درحالی که خبر وفات او در میان خانواده ام بلند است

جزی الله خیراً من أخٍ ونصیرٍ = الله او را جزای خیر دهد که [بهترین] برادر و یاور بود^۱

در غزوهٔ احزاب، رسول الله ﷺ زنان و کودکان را در دژ فارغ نگه داشت تا از یهودیان و منافقان در امان باشند. در این حین مردی از یهودیان [برای نفوذ] در اطراف دژ پرسه می زد که صفیه از دژ پایین آمد و با چوبی او را کشت.^۲

او به همراه رسول الله ﷺ به غزوهٔ خیبر رفت و شاهد مبارزهٔ پسرش زبیر با سوارکار و قهرمان یهود، یاسر برادر مرحب بود و بر جان او بیم داشت و گفت: یا رسول الله، آیا فرزندم کشته می شود؟ فرمود: بلکه ان شاء الله فرزندت او را خواهد کشت، پس مبارزه کردند و زبیر او را کشت.^۳ و هنگامی که رسول الله ﷺ درگذشت، صفیه با ابیاتی رثای او را گفت؛ از جملهٔ مواردی که سرود:

ألا یا رسول الله کُنت رجاءنا = ای رسول خدا تو امید ما بودی
و کُنت بنا برّاً ولم تُکُ جافیا = و نسبت به ما نیکوکار بودی و اهل جفا نبودی
و کنت رحیمًا هادیًا و معلّمًا = تو مهربان بودی و راهنما و معلم
لیبک علیک الیوم من کان باکیا = امروز هر که می گرید بر تو بگرید
فدی لرسول الله أمّی و خالتی = مادرم و خاله ام فدای رسول الله

۱- نگا: ابن هشام، سیرت نبوی (۱۶۷/۳).

۲- نگا: غزوهٔ احزاب در این کتاب.

۳- نگاه: غزوهٔ خیبر در این کتاب.

وَعَمِّي وَخَالِي ثُمَّ نَفْسِي وَمَالِي = و عمویم و دایی ام، سپس جان و مالم
 فلو أن ربَّ الناس أبقى نبيَّنا = و اگر پروردگار مردم، پیامبر ما را باقی
 می گذاشت

سُعدنا ولكن أمره كان ماضياً = خوشبخت می شدیم اما امر او شدنی بود
 عليك من الله السلام تحيةً = بر تو از سوی الله سلام و تحیت
 وأدخلت جنَّات من العدن راضياً = و خشنود وارد بهشت های ماندگار شوی
 همچنین با ابیاتی دیگر اینگونه رثای او را گفت:^۱

عينُ جُودِي بِدَمْعَةٍ وَسُهُودٍ = ای چشم، با اشک و بی خوابی بخشنده گی کن
 واندُوبِي خَيْرَ هَالِكٍ مَفْقُودٍ = و برای بهترین مفقود گریان شو
 واندُوبِي المُصْطَفَى بِحُزْنٍ شَدِيدٍ = برای مصطفی با غمی شدید زاری کن
 خَالَطَ القَلْبَ فَهُوَ كالمَعْمُودِ = که در دل نشست و چون بیمار گشته است
 كِدْتُ أَقْضِي الحَيَاةَ لَمَّا أَتَاهُ = نزدیک بود که از زندگی بگذرم وقتی که
 قَدَرْتُ حُطَّ فِي كِتَابٍ مَجِيدٍ = تقدیری آمد که در کتابی مجید نوشته بود
 فَلَقَدْ كَانَ بِالْعِبَادِ رَوْوفاً = چرا که او برای بندگان مهربان بود
 وَلَهُمْ رَحْمَةٌ، وَخَيْرٌ رَشِيدٍ = و برای آنان رحمت بود و بهترین راهنما
 رَضِيَ اللهُ عَنْهُ حَيًّا، وَمَيِّتًا = الله از او راضی باد، در حال زندگی و مرگ
 و جزاهُ الجَنَانِ يَوْمَ الخُلُودِ = و در روز جاودانگی به او بهشت را پاداش دهد
 او در دوران خلافت ابوبکر و بخشی از خلافت عمر گرامی و با عزت و
 شرافت زندگی کرد و در میان فرزندان و نوه هایش تعدادی از مجاهدان و

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/۲۷۱).

فاتحان مصر و شام و دیگر سرزمین‌ها بودند؛ و در راس آنها زبیر بن عوام و نوه‌اش عبدالله بن زبیر و دیگران قرار داشتند.^۱
 او در سال بیستم هجری در مدینه منوره درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد و در هنگام وفات، هفتاد و سه سال داشت. رضی الله عنها وأرضاها.^۲

عباس بن عبدالمطلب ﷺ:

عموی پیامبر ﷺ دو یا سه سال از ایشان بزرگ‌تر است.^۳ در کودکی و جوانی میان او و پیامبر ﷺ پیوند خویشاوندی و دوستی بود و دارای صفات نیکویی بود که به غیرت او درباره‌ی پیامبر ﷺ افزوده بود، از جمله صلۀ رحم و کرم و بزرگواری و اخلاق نیک. گنیه‌اش ابوالفضل است و اسلامش آشکار نشد مگر در روز فتح مکه.^۴

بسیاری از علما معتقدند که او پیش‌تر اسلام آورده بود، اما آن را اظهار نکرد؛ و در زمانی که خدمت پیامبر ﷺ را می‌کرد، اسلامش را پنهان نگاه داشته بود و مواضع ایشان شاهی است بر این ادعا؛ از جمله آنکه در بیعت عقبه دوم، ایشان از انصار درباره‌ی حمایت‌شان از پیامبر ﷺ پیمان گرفت و فرمود: «ای گروه خزرج! به خوبی می‌دانید که محمد از ماست و او در میان ما جایگاهی دارد که از آن باخبرید و ما، او را از خویشاوندان و قوم خود که با ما هم عقیده‌اند، حفظ کردیم. او، اینک میان قوم خود

۱- نگا: تاریخ طبری (۲۲۷/۴). ابن عبدالحکم، فتوح مصر وأخبارها (۱۷۵). ذهبی،

سیر أعلام النبلاء (۲۷۱/۲). ابن حجر، الإصابة (۳۴۸/۴).

۲- نگا: تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۴۷). البدایة والنهاية ابن کثیر (۱۰۵/۷).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۷۸/۲). طبقات ابن سعد (۵/۴).

۴- نگا: فتح مکه در این کتاب. و نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۷۸/۲).

باعزت زندگی می‌کند و در شهر دارای مدافع و نگهبان و حامی می‌باشد؛ اما با این حال اصرار دارد که به سوی شما بیاید و با شما باشد؛ اکنون بنگرید اگر می‌توانید نسبت به او وفادار باشید و او را از مخالفانش محفوظ بدارید، بر شماست که این کار را که می‌گویید، انجام دهید؛ ولی اگر می‌بینید که می‌خواهید پس از عزیمتش به سوی شما، او را [به دشمنانش] تسلیم کنید یا تنها بگذارید، از هم اکنون دست از او بردارید که او در میان قوم و شهر خود، از عزت و حمایت برخوردار است»^۱.

پس از هجرت [پیامبر ﷺ به مدینه]، عباس در مکه ماند و در غزوه بدر به اجبار همراه با مشرکان بیرون آمد و پیامبر ﷺ در آن هنگام فرمود: من مردانی از بنی‌هاشم و دیگران می‌شناسم که به اجبار بیرون آمده‌اند و نیازی به جنگیدن با ما ندارند؛ پس هریک از شما کسی از بنی‌هاشم را در برابر خود یافت، او را نکشد؛ و هرکس ابالبختری بن هشام بن حارث بن اسد را دید، او را نکشد؛ و هرکس عباس بن عبدالمطلب را دید او را نکشد، زیرا به اکراه بیرون آورده شده است»^۲. و این نصی روشن در کراهت او از جنگیدن علیه مسلمانان و بلکه دفاع او از پیامبر ﷺ و دفاع پیامبر ﷺ از او می‌باشد. عباس در جنگ بدر اسیر شد و به مسلمانان فدیة داد تا از اسارت آزاد شود اما با این حال عداوت و عدم محبتی از او ثابت نیست؛ و گفته شده که این سخن حق تعالی درباره او نازل شده که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي آيَاتِكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۷۰﴾ [الأنفال: ۷۰]

۱- بیعت عقبه دوم در همین کتاب.

۲- نگا: سیرت ابن هشام (۲/۶۲۹). و نگا: غزوه بدر در همین کتاب.

«ای پیامبر، به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: اگر الله خیری در دل‌های‌تان سراغ داشته باشد، بهتر از [فدیه و] آنچه را که از شما گرفته شده است به شما می‌دهد و شما را می‌آمزد؛ و الله آمرزندهٔ مهربان است».

و بسیاری بر این نظر هستند که عباس تا فتح مکه، مخبر و چشمان پیامبر در مکه بود.^۱ پس از فتح مکه اسلام عباس علنی شد و او سببی بود در پناه دادن به ابوسفیان، تا آنکه اسلام بر ابوسفیان عرضه شد و مسلمان شد؛ و این نشان می‌دهد که مسلمانان او را می‌شناختند و می‌دانستند که از جملهٔ آنان است بنابراین در معرض هیچ اذیت و آزاری قرار نگرفت.

او همراه با پیامبر ﷺ به حنین رفت و از جملهٔ اندک افرادی بود که به همراه فرزندش فضل بن عباس، اطراف پیامبر ﷺ جنگیدند و ثابت قدم ماندند.^۲ او با صدای بلند فریاد می‌زد و می‌گفت: ای جمع انصار! ای اصحاب بیعت! و آنان را به یاد بیعت عقبه می‌انداخت که خودش شاهد آن بود، و نقل شده که پیامبر ﷺ دربارهٔ او فرمود: «همانا عباس در جایگاه پدر من است، پس هرکه به او آزار برساند به من آزار رسانده است».^۳ او با آبرسانی و رفاده بستن برای ستوران به حجاج خدمت می‌کرد و در حجة الوداع به پیامبر ﷺ آب می‌داد.^۴

پس از وفات پیامبر ﷺ در آماده سازی پیکر پیامبر و غسل دادن ایشان مشارکت داشت.^۵

۱- نگا: تفسیر ابن کثیر (۱/۸۵۵).

۲- نگا: غزوهٔ حنین در همین کتاب. طبقات ابن سعد (۴/۱۹).

۳- نگا: تخریج آن نزد ذهبی در سیر أعلام النبلاء (۲/۹۰).

۴- نگا: حجة الوداع در همین کتاب.

۵- نگا: وفات پیامبر در همین کتاب.

پس از فتح مکه در مدینه زندگی کرد و دوران خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را درک نمود و جایگاه ویژه‌ای در دل امت داشت.^۱

عمر بن خطاب رضی الله عنه در عام الرماده (سال خشکسالی) همراه با عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله [برای دعا و نماز] جهت یاری نمودن مسلمانان خارج شد و در حالی که دست عباس را گرفته بود چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَسْقِي بَنِيكَ وَهُوَ بَيْنَنَا، اللَّهُمَّ وَإِنَّا الْيَوْمَ نَسْتَسْقِي بِعَمِ نَبِيِّكَ فَاسْقِنَا». «خداوندا ما با [دعای] پیامبرت که بین ما بود از تو باران می‌خواستیم، خداوندا امروز با [دعای] عموی پیامبرت از تو باران می‌خواهیم، پس به ما باران عطا کن» و به امر الله باران آمد.^۲

او در روز جمعه، چهاردهم رجب سال ۳۲ هجری درگذشت.^۳

او فرزندانانی داشت که برخی از آنان دوران پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کردند و برخی نه؛ می‌توان آنهایی را که معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند معرفی کرد، از جمله:

۱- نگا: طبقات ابن سعد (۵/۴).

۲- نگا: عمر بن شبه، تاریخ المدینة (۷۳۸/۲). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۹۷/۲).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۹۷/۲).

فضل بن عباس رضی الله عنه (الرِّدْفُ: آنکه پشت سر سواره دو ترکه سوار شده باشد)^۱

پسر عموی پیامبر ﷺ و کُنیة عباس از او بود زیرا بزرگترین فرزند عباس است.^۲ مادرش لُبابه بنت حارث تمیمیه است. عباس کُنیة از نام فضل داشت و او را ابوالفضل می‌نامیدند و خاله‌اش میمونه بنت حارث است.^۳

شاهد فتح مکه بود و در غزوهٔ حنین همراه پیامبر ﷺ بود و همراه با پدرش عباس به همراه پیامبر ﷺ در حُنین پایداری ورزید، آنگاه که مردم فرار کردند.^۴ مردی خوش‌سیما و سفیدچهره بود و مویی زیبا داشت.

در حجة الوداع همراه پیامبر ﷺ و در پشت‌سر ایشان سوار مرکب بود؛ جوانی خوش‌سیما بود و نگاهش به زنی افتاد و آن زن نیز به او نگاه می‌کرد که پیامبر ﷺ چهرهٔ فضل را برگرداند درحالی‌که مردم او را می‌دیدند.^۵ او کسی است که ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ را پس از وفاتش غسل داد.^۶ و همچنین به همراه پدرش عباس در آماده ساختن پیکر پیامبر ﷺ برای خاکسپاری همکاری کرد و بر علی آب می‌ریخت.^۷ تنها

۱- نگا: علما او را به «ردف» توصیف کردند زیرا ثابت است که در حجة الوداع او پشت سر رسول الله بر مرکب سوار بود. (نگا: ابن حبیب، المحبر، ۴۵۵) و ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۴۴/۳).

۲- نگا: طبقات ابن سعد (۵۴/۴). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۴۴/۳).

۳- نگا: ابن سعد، الطبقات (۵۴/۴).

۴- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۵۴/۴). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۴۴/۳).

۵- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۵۵/۴). ابن حبیب، المحبر (۱۰۷).

۶- نگا: حلبی، السیرة الحلییة (۳۹۵/۳).

۷- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۵۵/۴). نگا: وفات پیامبر ﷺ در همین کتاب.

یک دختر به نام ام کلثوم بنت الفضل داشت که حسن بن علی رضی الله عنهما با او ازدواج کرد، سپس از او جدا شد و ابوموسی اشعری با وی ازدواج کرد.^۱ از مجاهدانی بود که در فتوحات دوران ابوبکر و عمر شرکت کرد و در فتوحات شام نیز حضور داشت و در طاعون عمواس در سال هجدهم هجری در خلافت عمر بن خطاب به شهادت رسید.^۲

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما (الحَبْرُ: دانشمند):^۳

خبر و دانشمند امت و آگاه‌ترین آنان به تفسیر، صحابی جلیل و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله. سه سال پیش از هجرت به دنیا آمد^۴ و همراه با پدر و مادرش پس از فتح مکه، به مدینه مهاجرت کرد. از کودکی دوستدار علم بود و به حفظ قرآن و آموختن آن رو آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او چنین دعا کرد: «خداوندا او را در دین فقیه گردان». و در روایتی دیگر آمده است: «و تاویل [قرآن] به او بیاموز».^۵ پس از نقل مکان به همراه پدرش عباس به مدینه، ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله شد و بسیار نزد خاله‌اش ام المؤمنین میمونه بنت حارث می‌رفت و همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه خاله‌اش، نماز شب را خواند.^۶ او در میان امت به علم تفسیر و شناخت اسباب نزول مشهور

۱- ابن حبیب، المحبر (۴۳۹).

۲- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۵۵/۴). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۴۴/۳).

۳- ذهبی در سیر أعلام النبلاء (۳۳۱/۳) او را اینگونه وصف کرده است.

۴- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱۳۲/۳).

۵- به روایت احمد در مسند (۱/۲۶۶، ۳۱۴، ۳۳۵). نگا: بخاری در صحیحش، کتاب

العلم، باب قول النبي صلی الله علیه و آله اللهم علمه الكتاب (۲۷/۱). ابن سعد، الطبقات (۳۶۵/۲).

۶- به روایت امام احمد در مسند (۳۳/۱). طبقات ابن سعد (۳۶۵/۲).

است تا جایی که رای او در تاویل و اسباب نزول بر دیگران مقدم است.^۱ او پس از وفات پیامبر ﷺ به آموختن از شیوخ و بزرگان صحابه مانند ابوبکر و عمر و دیگران و ملازمت آنان ادامه داد.^۲

او در مدینه و سپس در طائف مجلسی داشت که در آن به مردم علم می‌آموخت و مردم از مناطق گوناگون به قصد علم آموزی نزد او می‌آمدند.^۳ او به رسیدگی به نیازمندی‌های مردم و شفاعت نیک برای آنان مشهور بود و بسیار اهل طاعت و خشوع.

بسیاری از صحابه علم او را ثنا گفته‌اند، از جمله عمر بن خطاب و سعد بن ابی وقاص.^۴ و عمر بن خطاب به مشورت با او اهمیت زیادی می‌داد^۵ و او را در مجلس به خود نزدیک می‌نشانند و از رای و علم او بهره می‌برد. بخاری در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که می‌گوید: «عمر مرا با شیوخ بدر [به مجالس وارد می‌کرد] پس برخی از آنان گفتند: چرا این جوان را همراه با ما [به این مجلس] می‌آوری، درحالی که ما فرزندانمان همانند او داریم؟ فرمود: او کسی است که شما می‌شناسید [و از قربات او به پیامبر ﷺ و علمش آگاهید]. ابن عباس می‌گوید: یک روز آنان را دعوت کرد و مرا نیز فراخواند و به نظرم آن روز مرا فراخواند مگر آنکه از [علم] من به آنان نشان دهد. گفت: درباره این سخن حق تعالی چه می‌گویید که می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ [النصر: ۱]» [ای پیامبر،

۱- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۳۶۶/۲). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۴۴/۳).

۲- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۳۶۷/۴). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳۴۳/۳).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳۵۴/۳).

۴- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۳۶۹/۲).

۵- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۳۶۹/۲).

هنگامی که یاری الله و پیروزی فرا رسد» تا پایان سوره نصر. برخی از آنان گفتند: الله ما را امر کرده که هرگاه پیروز شدیم حمد و استغفار او را به جا بیاوریم. برخی گفتند: نمی دانیم. و برخی دیگر چیزی نگفتند. سپس به من گفت: ای ابن عباس، تو نیز چنین می گویی؟ گفتم: نه. گفت: پس چه می گویی؟ گفتم: این [نشان از نزدیکی] اجل رسول الله ﷺ است که الله به او فهمانده است چون یاری الله و فتح - یعنی فتح مکه - فرا رسد، این نشانه اجل تو است، پس به حمد پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخوان که او بسیار توبه پذیر است. عمر گفت: از آن چیزی نمی دانم جز آنچه تو می دانی».^۱

او از نزدیکان به عثمان بود و در دوران او فتوا می داد.^۲ علی نیز او را به خود نزدیک می کرد و به رای او عمل می نمود.^۳ همچنین او را به ولایت بصره منصوب کرد اما ابن عباس پس از مدتی از این مسئولیت عذر خواست^۴ و از مهمترین فرماندهان علی بود و در نبرد صفین همراه با او شرکت کرد و همواره از یاران او بود.^۵ علی در سال ۳۸ هجری او را به نیابت از خودش، به عنوان امیر حج فرستاد.^۶

۱- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب التفسیر، باب ورأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواجا (۹۳/۵).

۲- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۳۶۶/۳).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳۵۳/۳).

۴- تاریخ خلیفه بن خیاط (۲۰۱). تاریخ طبری (۲۳۶/۵). ابن قتیبه، الإمامة والسیاسة (۷۹/۱).

۵- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳۵۳/۳). تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۹۴).

۶- نگا: تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۹۲).

وی به مناظره با خوارج در نهروان و قوی بودن حجت و استدلالش شناخته شده است.^۱

علی رغم آنکه او همراه با علی در «جمل» و «صفین» شرکت داشت، تلاش زیادی داشت تا از خونریزی میان مسلمانان جلوگیری کند و هنگامی که پس از اعلام بیعت با یزید بن معاویه، حسین قصد خروج به عراق کرد، ابن عباس به او درآویخت و از ترس خیانت اهل عراق و ترک یاری‌اش، تلاش کرد او را از رفتن به آنجا باز دارد و چون خبر شهادت حسین به او رسید، بسیار غمگین شد و خانه‌نشین شد.^۲

او در میان صحابه از کسانی است که بیشترین حدیث را از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند و احادیث مسند او بالغ بر (۱۶۶۰) حدیث می‌باشد و همچنین از فقیه‌ترین اصحاب بود و اجتهاداتی داشت که او را از دیگر صحابه متمایز می‌کرد.^۳

وفات او در سال ۶۸ هجری در طائف بود، پس از آنکه در پایان عمر نابینا شد و در هنگام وفات هفتاد و یک سال داشت.^۴

همچنان مسجد او در وسط طائف به اسم او «مسجد ابن عباس» شناخته می‌شود.

۱- نگا: تاریخ طبری (۴۱/۶). ابن کثیر، البداية والنهاية (۲۷۹/۷).

۲- نگا: تاریخ طبری (۸۱/۶). ابن اثیر، الكامل (۳۹۸/۳).

۳- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۳۶۶/۲). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳۵۰/۳).

۴- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳۵۹/۳).

عبیدالله بن عباس رضی الله عنهما (الجواد):^۱

در دوران حیات پیامبر ﷺ به دنیا آمد و از برادر تنی اش عبدالله کوچک تر است.^۲ پیامبر ﷺ را دیده است؛ و از تجار مدینه در دوران خلفای راشدین بود و به گرم و بخشندگی اش معروف. از این رو مردم می گفتند: عبدالله بن عباس داناترین مردم است و عبیدالله بن عباس بخشنده ترین مردم در بخشندگی غذا و مال است. او از بخشنده ترین مردم در دورانش بود و نیازهای مردم را برآورده می کرد و بدهی آنان را ادا می نمود.^۳

علی بن ابی طالب او را به امارت یمن منصوب کرد و در سال ۳۶ و ۳۷ هجری امیر حج بود.^۴

مادرش «ام الفضل» لبابة بنت حارث بن حزن هلالیه و خاله اش ام المؤمنین میمونه بنت حارث هلالیه است.^۵ او مانند برادرش عبدالله رابطه نزدیکی با خاله اش داشت. عبیدالله در سال ۵۸ هجری در مدینه درگذشت.^۶

قثم بن عباس رضی الله عنهما :

او پسر عموی پیامبر ﷺ، فرزند عباس بن عبدالمطلب، برادر تنی عبدالله بن عباس است. در اواخر زندگی پیامبر ﷺ به دنیا آمد. مادرش لبابة

۱- ابن حبیب در المحبر (ص ۱۴۷) او را اینگونه نامیده است.

۲- نگا: زبیری، نسب القریش (۴۷).

۳- ابن حبیب، المحبر (۱۴۷). زبیری، نسب قریش (۲۷).

۴- تاریخ خلیفه بن خیاط (۲۰۰). تاریخ طبری (۱۶۱/۵). نویری، نهاية الأرب (۲۱/۲۰).

۵- نگا: ابن حبیب، المحبر (۱۰۷).

۶- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۵۱۴/۳).

بنت حارث تمیمی^۱ خواهر ام المؤمنین میمونه بنت حارث، برادر شیری حسین بن علی رضی الله عنه است، لذا سن این دو به هم نزدیک است^۲ زیرا مادرش به حسین بن علی شیر داده است.

از نظر جسمی و چهره شبیه پیامبر ﷺ بود^۳، و وارد شده که پیامبر ﷺ در کودکی او را در آغوش گرفته است.^۴ هنگام وفات پیامبر کودک بود، از این رو وارد شده که کوچکترین کسی است که پیامبر ﷺ را دیده است.^۵ در دوران خلفای راشدین زندگی کرده است و به سبب قرابتش با رسول الله ﷺ او را گرمی می داشتند.

و چون علی بن ابی طالب به خلافت رسید، قثم را به عنوان امیر مکه منصوب کرد.^۶ و همراه او در جمل و صفین شرکت کرد.^۷

در دوران معاویه به عنوان مجاهد به سمت مشرق رفت و در سال ۵۷ هجری در نواحی سمرقند به شهادت رسید و نسلی از پی او نماند.^۸ می بینیم که فرزندان عباس از علما و امرای مجاهد بودند و برخی از آنان در دورترین نقاط مشرق و برخی در دورترین نقاط مغرب و دیگران در یمن به شهادت رسیدند و به این ترتیب پس از وفات پیامبر ﷺ در وقایع امت مشارکت پرباری داشتند.

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳/۵۴۰).

۲- نگا: مسند امام احمد (۶/۳۳۹). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳/۴۴۰).

۳- نگا: ابن سعد، الطبقات الكبرى (۷/۳۶۷).

۴- زبیری، نسب قریش (۲۷).

۵- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳/۴۴۱).

۶- نگا: طبقات ابن سعد (۷/۳۶۷). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳/۴۴۰).

۷- ابن کثیر، البداية والنهاية (۷/ ۲۶۰ - ۲۷۳).

۸- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳/۴۴۱). ابن حبيب، المحبر (۱۰۷).

ام ایمن رضی الله عنها (دایه پیامبر ﷺ):

ایشان بَرکه بنت ثعلبه بن عمر حبشیه است؛ کنیز عبدالله پدر پیامبر بود که پس از وفاتش، به ایشان ارث رسید. پیامبر ﷺ را از هنگامه‌ی ولادت‌شان می‌شناخت و نسبت به ایشان بسیار دلسوز و مهربان بود و هنگامی که آمنه با پیامبر ﷺ که کودکی خردسال بود، به مدینه سفر کرد با ایشان بود. و هنگامی که آمنه مادر پیامبر ﷺ در آبواء در مسیر راه بازگشت از مدینه درگذشت، ام ایمن او را با خود آورد و به ایشان اهتمام ورزید و با او به مکه آمد^۱ و خود را برای مراقبت و عنایت از او فارغ نمود و عطوفت و مهربانی خود را متوجه پیامبر داشت و این در زمانی بود که پدر بزرگ پیامبر ﷺ عبدالمطلب نیز نسبت به او بسیار مهربان بود و به ایشان توجه می‌کرد. عبدالمطلب ام ایمن را نسبت به پیامبر ﷺ توصیه خیر می‌کرد و همواره می‌گفت: ای بَرکه، از این فرزندم غافل نشو. پیامبر ﷺ درباره او می‌گوید: «او مادرم، پس از مادرم است».^۲

پیامبر ﷺ پس از وفات پدر بزرگش، نزد عمویش ابوطالب به جوانی رسید و ام ایمن همواره او را مورد عنایت و توجه خود قرار می‌داد و به آموزش می‌پرداخت تا آنکه پیامبر ﷺ به سن مردان رسید و با خدیجه ازدواج کرد؛ پس ایشان ام ایمن را آزاد کرد و او را به ازدواج عبید بن زید خزرجی در آورد و از او صاحب فرزند اولش ایمن شد که در غزوه حنین به شهادت رسید.

۱- نگا: موضوع یتیمی که الله او را سر و سامان داد، در همین کتاب.

۲- نگا: ابن حجر، الإصابة (۴/۴۳۲).

پس از وفات همسرش، زید بن حارثه که بردهٔ آزاد شده رسول الله ﷺ بود، با او ازدواج کرد و از او فرزندش اسامه بن زید را که محبوب رسول الله ﷺ بود به دنیا آورد.^۱

ام ایمن از نخستین مؤمنان به رسول الله ﷺ بود و خیلی زود به همراه همسرش زید بن حارثه و کودکش اسامه بن زید به مدینه مهاجرت کرد؛ خانوادهٔ آنان نزد رسول الله ﷺ از جایگاه خاصی برخوردار بودند و پیامبر به دیدارشان می‌رفت و برایشان دعا می‌کرد. آنان پیامبر ﷺ را از قبل از بعثت می‌شناختند و راستی و نیکوکاری‌اش برایشان ثابت شده بود.^۲

او به همراه همسرش زید بن حارثه مشتاق مشارکت با پیامبر در جهاد بود. او همراه با زنان مسلمان در احد شرکت کرد و به تشنگان آب می‌رساند و زخمی‌ها را درمان می‌کرد و در روز احد به سبب تیری که یکی از مشرکان پرتاب کرد و به او اصابت کرد، زخمی شد. آن مشرک به سبب این اصابت او را مورد تمسخر قرار داد که سعد بن ابی وقاص او را زد و افتاد و مسلمانان او را به تمسخر گرفتند.^۳

او در روز احد، به سبب شایعه‌ای که مشرکان مبنی بر شهید شدن پیامبر ﷺ پخش کرده بودند نگران شد و خود شروع به کسب اخبار کرد تا آنکه نسبت به پیامبر و سلامتی‌اش اطمینان یافت.

او از جملهٔ زنانی بود که در غزوهٔ خیبر با رسول الله ﷺ همراه بودند و همسرش زید بن حارثه در غزوهٔ مؤته شهید شد، پس صبر پیشه کرد و امید پاداش داشت؛ سپس فرزندش ایمن در غزوهٔ حنین شهید شد و باز

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۹۹/۲).

۲- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۲۴/۲).

۳- نگا: ابن حجر، الإصابة (۴۳۳/۴).

صبر پیشه نمود. رسول الله ﷺ با او مواسات و همدردی می کرد و خود به خانه اش می رفت و با او دیدار می کرد و او را مادر می خواند و می فرمود: او باقی مانده اهل بیت من است.^۱

پیامبر ﷺ با ایشان مانوس و راحت بود، به طوری که تعجب دیگران را برمی انگیخت. یک بار ایشان از پیامبر ﷺ خواست که به او آب دهد و پیامبر نیز با کمال ادب و تواضع چنین کرد و این باعث تعجب امهات المؤمنین شد. او بسیار با پیامبر ﷺ شوخی می کرد و پیش و پس از وفات پیامبر ﷺ رابطه محکمی با دختران و همسران پیامبر ﷺ داشت. او از جمله کسانی بود که فاطمه دختر پیامبر ﷺ را برای ازدواج با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب آماده کرد.^۲

او رابطه محکمی با مادران مؤمنان داشت زیرا در جایگاه دایه و مادر پیامبر ﷺ بود.

او شاهد انتخاب پسرش اسامه بن زید به فرماندهی آخرین لشکری بود که پیامبر ﷺ آماده اش کرده بود و شکی در این نیست که برای این واقعه خوشحال شده و او را حتما نصیحت و راهنمایی کرده بود. او مادر و همسر شهید است.

هنگامی که پیامبر ﷺ درگذشت، ابوبکر و عمر به تقلید از پیامبر ﷺ به زیارت ایشان توجه نشان می دادند و به دیدار او می رفتند. برای دلداری او، پس از وفات رسول الله ﷺ ابوبکر به عمر گفت: بیا نزد ام ایمن برویم و چنانکه رسول الله ﷺ به دیدار او می رفت، به دیدارش برویم. پس چون

۱- نگا: ابن حجر، الإصابه (۴/۴۳۲).

۲- نگا: ازدواج فاطمه رضی الله عنها در همین کتاب.

آن دو را دید، گریست. آن دو گفتند: چه باعث گریهات شده است؟ گفت: «من از این نمی‌گیرم که ندانم رسول الله ﷺ به جایی بهتر از آنچه که بود رفته است، اما برای قطع شدن وحی آسمان از ما می‌گیرم، پس آن دو نیز به همراه او گریستند».^۱

او در سال ۲۴ هجری در خلافت عثمان، بیست روز پس از شهادت عمر در مدینه درگذشت.^۲

زید بن حارثه رضی الله عنه («الْحَبَّ» غلام آزاد شده‌ی رسول الله):^۳

او تنها صحابی است که اسمش به صراحت در قرآن کریم آمده است. او زید بن حارثه بن شراحیل است. در کودکی از خانواده‌اش ربوده و به بردگی گرفته شد. حکیم بن حزام بن خویلد او را برای عمه‌اش ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد خرید و خدیجه او را به پیامبر ﷺ هدیه داد.^۴ پیامبر ﷺ با او به نیکی و نرمی رفتار کرد و به بهترین و زیباترین شکل با او برخورد می‌کرد تا جایی که خانواده‌اش به مکه آمدند و از پیامبر ﷺ خواستند که او را در برابر مالی به آنان برگرداند، پس ایشان فرمود: «زید را صدا بنزید و به او حق انتخاب بدهید، اگر شما را انتخاب کرد بدون هیچ مالی برای شماست و اگر مرا انتخاب کرد من کسی نیستم که کسی مرا برگزیند و او را نخواهم» پس زید آمد و پیامبر ﷺ او را

۱- ابن ابی شیبة، المغازی (۴۱۳).

۲- نگا: ابن حجر، الإصابة (۴/۴۳۴). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/۲۲۷).

۳- بخاری در صحیحش، در کتاب فضائل أصحاب النبی بابی دارد تحت عنوان: مناقب زید مولی النبی (۴/۲۱۳).

۴- ابن سعد در طبقات او را با نام «حَبَّ» یاد کرده است. یعنی محبوب (۳/۴۰).

۵- نگا: ابن سعد، الطبقات (۳/۴۱).

در برابر خانواده و قومش مختار نمود، پس زید گفت: «من کسی نیستم که کسی دیگر را بر تو ترجیح دهم و برگزینم».^۱

و به این ترتیب، زید رسول الله ﷺ را بر خانواده خود ترجیح داد و این به سبب اراده خیر الله برای او بود. او پیامبر ﷺ را می‌شناخت و با او زندگی کرده بود و مهربانی و رفتار نیکی را از او دیده بود که انسان از خانواده‌اش و نزد هیچ کس دیگری نمی‌بیند. از این رو پیامبر ﷺ او را آزاد کرد و در حالی که مردم می‌شنیدند در میان قریش ندا زد که: «گواه باشید که زید فرزند من است و از من ارث می‌برد و از او ارث می‌برم». پس خانواده او شاد شدند و دانستند که انتخاب پیامبر توسط او از روی درایت و اراده او بوده و او نزد کسی است که از خانواده‌اش برای او بهتر است؛ و به رسول الله ﷺ سخن نیک گفتند و ثنایش را گفتند و برای آزادی فرزندشان و فرزندخواندگی او برای رسول الله ﷺ شادمان شدند.^۲

زید زیر سایه توجه پیامبر ﷺ و ام المؤمنین خدیجه زندگی کرد و پیامبر ﷺ او را به ازدواج دایه و وابسته‌اش ام ایمن در آورد و این زوج ارتباط نزدیکی با خانه نبوت داشتند.^۳ و هنگام بعثت پیامبر ﷺ زید از نخستین کسانی بود که به رسول الله ایمان آورد تا جایی که گفته شده: او دومین مسلمانان است و اسلام او پس از خدیجه بوده است.^۴ او علی‌رغم آزاری که مانند دیگر مسلمانان در مکه از قریش دید، صبر پیشه کرد. و هنگامی که رسول الله ﷺ به مسلمانان اجازه هجرت به مدینه را داد، از

۱- نگا: ابن سعد، الطبقات (۴۲/۳).

۲- نگا: ابن سعد، الطبقات (۴۲/۳).

۳- نگا: شرح حال ام ایمن رضی الله عنها در این کتاب.

۴- نگا: طبقات ابن سعد (۴۵/۳). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۲۴/۱).

نخستین مهاجران به مدینه بود. و پیامبر ﷺ میان او و اُسید بن حُضیر انصاری پیمان برادری بست.^۱ او همراه رسول الله ﷺ شاهد غزوه بدر بود و او را با بشارت پیروزی به مدینه فرستاد.^۲ رسول الله ﷺ او را به ازدواج زینب بنت حُجش درآورد که زنی قریشی و صاحب نسب والا و دختر عمه رسول الله ﷺ بود. اما این ازدواج مدت زیادی به طول نینجامید زیرا زید از زینب تندی‌هایی دید که نتوانست در برابر آن صبر کند، پس قصد طلاق او کرد اما پیامبر ﷺ تلاش کرد که زید همسرش را نگه دارد و این همان است که در کلام حق تعالی آمده است: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿۳۷﴾ [الأحزاب: ۳۷] «[به یاد آور] وقتی به [زید بن حارثه] - کسی که الله به او نعمت [اسلام] داده بود و تو نعمت [آزادی] به او بخشیده بودی- [به نصیحت] می‌گفتی: "همسرت را نزد خویش نگه دار و از الله پروا کن" و در دل خویش چیزی را [در مورد ازدواج با زینب پس از طلاقش] پنهان می‌داشتی که الله آشکارکننده آن بود و [چون این ازدواج، با سنت‌های جاهلی مغایر بود] از [سرزنش] مردم می‌ترسیدی؛ حال آنکه الله سزاوارتر است که از او بترسی. پس هنگامی که زید نیازش را از وی به پایان بُرد [و طلاقش داد]، او را به ازدواج تو درآوردیم تا برای مؤمنان در مورد ازدواج با همسرانِ پسرخوانده‌های‌شان

۱- نگا: ابن سعد، الطبقات (۴۴/۳).

۲- نگا: ابن ابی شیبۀ، المغازی (۱۹۲).

که از آنان کام گرفته‌اند [و طلاق‌شان داده‌اند]، هیچ گناهی نباشد؛ و فرمان الله همواره انجام‌پذیر است». سپس بعد از طلاق او، به امر الهی در آیه‌ای که گذشت و در آن نام زید آمده بود، پیامبر ﷺ با او ازدواج کرد. این آیه به طور ویژه درباره او و برای بقیه مردم نازل شد که: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِۦ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ الَّتِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٦﴾ اَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا ءَابَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِۦ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٧﴾ اَلَّتِيۤ اُولٰٓئِ بِاَلْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَرْوَاجُهُمْ اُمَّهَاتُهُمْ وَاُولُوۤا اَلرَّحَامِ بَعْضُهُمْ اُولٰٓئِ يَبْعَضٍ فِى كِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاَلْمُهَاجِرِيْنَ اِلَّا اَنْ تَفْعَلُوۡا اِلٰى اُولٰٓئِيۤكُمْ مَّعْرُوفًا كَانَ ذٰلِكَ فِى الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾ [الأحزاب: ٤-٦] «الله درون هیچ مردی دو قلب نهاده است و [به همین صورت]، هرگز همسران‌تان را که مورد ظهار [و تحریم جنسی] قرار می‌دهید، [همچون] مادران‌تان نگردانده است؛ و [همچنین] پسرخوانده‌های‌تان را پسران [حقیقی] شما قرار نداده است. این سخنی [نادرست] است که بر زبان می‌آوردید و الله حق را می‌گوید و اوست که به راه راست هدایت می‌کند * آنان (پسرخوانده‌ها) را به پدران‌شان نسبت دهید [که] نزد الله عادلانه‌تر است. اگر پدران‌شان را نمی‌شناسید، برادران دینی و بردگان آزادشده [و در حکم دوستان] شما هستند. در مورد آنچه [قبلاً] اشتباه کرده‌اید، گناهی بر شما نیست؛ ولی [در مورد] آنچه دل‌های‌تان قصد آن را دارد [و عمداً بر زبان می‌آورید، مسؤول هستید و گناهکار می‌شوید؛ پس اگر توبه کنید]، همواره الله آمرزندهٔ مهربان است. * پیامبر [در تمام امور] نسبت به مؤمنان،

از خودشان سزاوارتر است [و نظر و خواستش اولویت دارد] و همسران او [از لحاظ حرمت ازدواج و رعایت احترام، در حکم] مادران‌شان هستند؛ و در کتاب الله، خویشاوندان [در ارث بردن از یکدیگر] نسبت به مؤمنان و مهاجران اولویت دارند [و ملاک ارث، خویشاوندی است نه ایمان و هجرت]؛ مگر اینکه [بخواهید] به دوستان‌تان نیکی کنید [و بخشی از اموال‌تان را به آنان بدهید]. این [حکم] در آن کتاب (لوح محفوظ) نوشته شده است.^۱ سپس زینب که زید او را طلاق داده بود همسر رسول الله ﷺ و مادر مؤمنان شد و این شرف بزرگ را به دست آورد.^۲

پیامبر ﷺ زید را بسیار دوست داشت و این محبت روز به روز بیشتر می‌شد و او از داناترین صحابه و محبوب‌ترین آنان نزد رسول الله ﷺ بود و پیامبر ﷺ بسیار به او اعتماد می‌کرد تا جایی که ام المؤمنین عایشه می‌فرماید: «رسول الله ﷺ زید بن حارثه را همراه هیچ لشکری نفرستاد مگر آنکه او را امیر آن قرار می‌داد و اگر پس از رسول الله ﷺ زنده می‌ماند، بی‌شک او را جانشین خود می‌کرد».^۳ و هنگامی که مردم به فرماندهی اسامه بن زید انتقاد کردند، ایشان به فضل زید اشاره کرد و فرمود: «اگر در امارت او ایراد وارد می‌کنید قبلاً در امارت پدرش نیز طعنه می‌زدید، حال آنکه به الله سوگند او شایسته امارت بود و محبوب‌ترین مردم نزد من بود و او پس از پدرش، محبوب‌ترین مردم نزد من است».^۴

۱- نگا: صحیح بخاری، کتاب التفسیر، تفسیر سورة الأحزاب (۲۲/۶).

۲- نگا: شرح حال او در این کتاب.

۳- به روایت امام احمد در مسند (۲۲۶/۶) و ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲۲۸/۱).

۴- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبي، باب مناقب زید بن حارثه (۲۱۳/۴).

او همراه با رسول الله ﷺ در بدر و أُحُد و خندق و بیعت رضوان و دیگر وقایع با رسول الله ﷺ همراه بود؛ و هفت سریه از سریه‌های پیامبر ﷺ را فرماندهی کرد. پیامبر ﷺ او را در جمادی الاول سال هشتم هجری به فرماندهی لشکر مؤته به سمت بلقا در نواحی اردن فرستاد و او در آنجا به شهادت رسید و رسول الله ﷺ برای او و دیگر شهدای مؤته اندوهگین شد و برای زید و دیگر فرماندهان آن لشکر مژدهٔ بهشت داد.^۱

اسامه بن زید بن حارثه رضی الله عنه (الحب):^۲

پدرش زید بن حارثه، غلام آزادشده‌ی رسول الله و محبوب او بود و مادرش ام ایمن بَرکَهِة الحَبَشِیَّة دایهٔ رسول الله ﷺ و غلام آزادشده‌ی اوست. حدود هفت سال پیش از هجرت به دنیا آمد.^۳

رسول الله ﷺ او را تربیت کرد، زیرا پدرش نزدیک‌ترین مردم به رسول الله بود. اسامه شبیه به مادرش بود و سیاه پوست بود.^۴ و پیامبر ﷺ او را بسیار دوست داشت و این را به مردم اعلام می‌کرد و علی رغم سن کمش، در بسیاری از امور او را مقدم می‌داشت و او «حَبِّ بن حَبِّ» نامیده می‌شد.^۵ پیامبر ﷺ بسیاری اوقات او را سوار بر مرکب و پشت‌سر

۱- نگا: غزوة مؤته در این کتاب. و طبقات ابن سعد (۴۶/۳).

۲- بخاری در صحیحش در کتاب فضائل أصحاب النبی، بابی دارد تحت عنوان: ذکر أسامة بن زید (۲۱۳/۴).

۳- نگا: طبقات ابن سعد (۶۱-۷۲/۴). ابن حجر، الإصابة (۳۱/۱).

۴- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۷۹۱/۲).

۵- نگا: صحیح بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب ذکر أسامة بن زید (۲۱۳/۴). و ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۹۷/۲).

خود همراه می‌کرد. پیامبر ﷺ در سال فتح مکه، پس از پاک کردن کعبه از تصاویر و بت‌ها وارد کعبه شد در حالی که اسامه بن زید و بلال بن رباح و عثمان بن طلحه رضی الله عنهم همراه او بودند.^۱ به دلیل شدت محبت پیامبر نسبت به اسامه، قریش گمان می‌بردند که او می‌تواند درباره هر چیزی نزد پیامبر ﷺ شفاعت کند؛ به همین منظور هنگامی که یک زن مخزومی دزدی کرد و پیامبر ﷺ خواست دست او را قطع کند، قریش در پی کسی بودند که برای او نزد رسول الله ﷺ شفاعت کند، پس نزد اسامه بن زید رفتند و او نیز شفاعت آن زن را نزد پیامبر ﷺ کرد که پیامبر ﷺ آن سخن مشهورشان را به زبان آورد و فرمود: «ای اسامه! آیا درباره حدی از حدود الله شفاعت می‌کنی؟ به الله سوگند اگر فاطمه دختر محمد دزدی می‌کرد، بی‌شک دستش را قطع می‌کردم».^۲

پیامبر ﷺ در مواضع گوناگونی او را تربیت کرد، از جمله آنچه از اسامه روایت شده که می‌گوید: «رسول الله ﷺ ما را به حرقه فرستاد و صبح هنگام به دشمن هجوم آوردیم و آنان را شکست دادیم؛ من و مردی از انصار در پی مردی از آنان افتادیم و چون به او دست یافتیم گفت: لا اله الا الله. آن انصاری دست کشید و من او را با نیزه زدم و کشتم. پس چون نزد پیامبر ﷺ آمدم، فرمود: «آیا پس از آنکه لا اله الا الله گفت او را کشتی؟» گفتم: برای نجات خودش این را گفت. اما پیامبر آنقدر این

۱- نگا: بخاری در صحیحش، کتاب الجهاد والسير، باب الردف علی الحمار (۱۵/۴).
 ۲- نگا: حجة الوداع در همین کتاب؛ بخاری در صحیحش در کتاب فضائل أصحاب النبي، بابی دارد تحت عنوان: باب ذکر أسامة ابن زید (۲۱۳/۴). نگا: مسلم در صحیحش، کتاب الحدود، باب قطع السارق الشريف وغيره والنهي عن الشفاعة في الحدود (۱۱۴/۵).

حرف را تکرار کرد که آرزو کردم تا پیش از آن روز مسلمان نشده بودم. سپس اسامه به پیامبر ﷺ گفت: نزد الله پیمان می‌بندم که دیگر مردی را که لا اله الا الله می‌گویند نکشم. پیامبر ﷺ فرمود: «پس از من ای اسامه» گفت: پس از تو»^۱.

و هنگامی که پیامبر ﷺ اندکی پیش از وفات‌شان لشکری را برای حمله به اطراف شام و ادب کردن قبایلی که در نبرد مؤته با روم همکاری کرده بودند، تدارک دید و این آخرین لشکری بود که ایشان تجهیز کردند، فرماندهی آن را به اسامه بن زید سپرد، پس برخی از مردم در فرماندهی او ایراد آوردند و علیه او سخن گفتند. و چون پیامبر ﷺ از این موضوع مطلع شد، بر منبر رفت و حمد و ثنای الله را گفت و فرمود: «اگر در امارت او - یعنی امارت اسامه - ایراد وارد کرده‌اید، پیش از این در امارت پدرش نیز ایراد وارد کردید؛ حال آنکه به الله سوگند او شایسته امارت بود و او - یعنی زید بن حارثه - از محبوب‌ترین مردم نزد من بود و این [فرزندش نیز] پس از او، از محبوب‌ترین مردم نزد من است»^۲.

پیامبر ﷺ پیش از به راه افتادن لشکر اسامه از دنیا رفت. لشکری که هدفش نبرد با روم بود و ایشان ﷺ پیش از وفات‌شان به صحابه توصیه کردند که لشکر اسامه را هر چه زودتر بفرستند و به آنان فرمود: «ارسال لشکر اسامه را انجام دهید، ارسال لشکر اسامه را انجام دهید»^۳.

۱- نگا: تخریج آن نزد ذهبی در سیر أعلام النبلاء (۴۹۹/۲).

۲- بخاری در صحیحش در کتاب المغازی بابی دارد تحت عنوان: باب بعث النبي أسامة بن زيد في مرضه الذي توفي فيه. به روایت بخاری (۱۴۵/۵).

۳- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب المغازی، باب بعث النبي أسامة بن زيد في مرضه الذي توفي فيه (۱۴۵/۵).

و چون خلافت به ابوبکر صدیق رسید، بر ارسال آن لشکر پافشاری کرد، علی رغم آنکه برخی از صحابه خواستند که لشکر اسامه برای رویارویی با مرتدانی که مدینه را تهدید می‌کردند، در مدینه بماند. پس ابوبکر فرمود: «قسم به آنکه جانم به دست اوست، اگر می‌دانستم که درندگان مرا می‌ربایند و پاهای امهات المؤمنین را گرفته [با خود می‌برند] باز هم لشکر اسامه را می‌فرستادم. چگونه گره پرچمی را باز کنم که رسول الله ﷺ آن را بسته است، پیش از آنکه ماموریتش را انجام دهد؟»^۱ برخی از صحابه از جمله عمر بن خطاب نیز به دلیل اندک بودن سن اسامه خواهان تغییر او شدند، اما ابوبکر در پاسخ او فرمود: مادرت به عزایت بنشیند ای پسر خطاب! رسول الله ﷺ او را به این کار گمارده و از من می‌خواهی که او را برکنار کنم؟^۲

و هنگامی که اسامه با لشکرش خارج شد، ابوبکر صدیق با پای پیاده او و لشکرش را بدرقه کرد؛ و اسامه اصرار کرد که صدیق سوار شود یا آنکه خودش از اسبش پیاده شود، اما صدیق اصرار ورزید و فرمود: «به الله سوگند که نه تو پایین می‌یایی و نه من سوار می‌شوم، چه باک است مرا که پاهایم ساعتی در راه الله غبارآلود شود؟». سپس صدیق از اسامه خواست که به او اجازه دهد عمر در مدینه بماند تا در امور دولت به او کمک کند، زیرا عمر یکی از سربازان اسامه در آن لشکر بود.^۳ اسامه و لشکرش توانستند ماموریت خود را به بهترین شکل انجام دهند و آن لشکر باعث وحشت دشمنان اسلام و مرتدان شد و پس از آنکه هیبت

۱- نگا: تاریخ طبری (۳۱/۳). ذهبی، تاریخ الإسلام (عهد الراشدین) (۲۰).

۲- نگا: تاریخ طبری (۲۱۲/۳). ذهبی، تاریخ الإسلام (عهد الراشدین) (۲۰).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۹۷/۲).

اسلام و قدرتش را در دل دشمنان انداخت، پیروزمندانه و همراه با غنایم بازگشت.^۱ او سهمی در فتوحات اسلامی در طول دوران راشدین داشت؛ و همچنین محل احترام و تقدیر خلفا بود و او را بر دیگران مقدم می‌داشتند، تا جایی که عمر بن خطاب او را بر فرزندش عبدالله بن عمر مقدم می‌داشت و ترجیح می‌داد. و می‌فرمود: او نزد رسول الله ﷺ از ابن عمر محبوب‌تر بود. و هنگامی که ابن عمر محمد بن اسامه را دید، گفت: اگر رسول الله ﷺ او را می‌دید بی‌شک دوستش می‌داشت^۲ و اینگونه محبت رسول الله ﷺ را نسبت به اسامه یادآور شد.

و هنگامی که میان علی و معاویه بن ابی‌سفیان رضی الله عنهما نبرد در گرفت، دل اسامه با علی بود، اما با به یاد آوردن گفتگوش با رسول الله ﷺ و آن مردی که پس از گفتن لا اله الا الله او را کشته بود، کناره‌گیری کرد و برای پایبندی به عهدش با رسول الله ﷺ در این جنگ شرکت نکرد و گفت: با کسی که لا اله الا الله گفته نخواهم جنگید؛ با اینکه موضعش را در دفاع از علی در نامه‌ای که به او نوشت مشخص کرده بود و بیان کرده بود که: «اگر در دهان شیر بودی دوست داشتم که با تو وارد آن شوم، اما این امری است که به نظر نمی‌آید». و هنگامی که مورد مناقشه قرار گرفت، گفت: «هرگز با کسی که لا اله الا الله می‌گوید، نخواهم جنگد». یکی از آنان در پاسخش فرمود: آیا الله نفرموده است که: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الأنفال: ۳۹] «و با آنها بجنگید تا فتنه باقی نماند و دین، [خالصانه]

۱- نگا: تاریخ طبری (۲۱۳/۳).

۲- به روایت بخاری در صحیحش، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب ذکر أسامة بن زید (۲۱۴/۴).

از آن الله گردد. پس اگر دست برداشتند، [ستم نکنید که] ستم، جز بر ستمکاران روا نیست». پس او پاسخ گفت که منظور با مشرکان است و ما با آنها جنگیدیم تا آنکه فتنه‌ای نماند و دین از آن الله گردید.^۱

اسامه با تأسی از رسول الله ﷺ بسیار اهل عبادت و روزه بود و پس از شهادت علی خانه‌شین شد تا آنکه در مدینه و در خلافت معاویه بن ابی سفیان در خانه‌اش درگذشت، در حالی که هفتاد و پنج سال داشت.^۲

انس بن مالک رضی الله عنه (خادم رسول الله ﷺ):^۳

او ابوحمزه، انس بن مالک بن نصر بن مضمّن انصاری از بنی نجار است. ملقب به خادم رسول الله است. مادرش ام سُلیم انصاری و خاله‌اش ام حرام انصاری است.^۴

از انس بن مالک روایت است که می‌گوید: «رسول الله ﷺ درحالی [به مدینه] آمد که من هشت سال داشتم، پس مادرم دست مرا گرفت و مرا نزد ایشان برد و گفت: یا رسول الله! مرد و زنی از انصار نماند مگر آنکه هر یک برای شما هدیه‌ای آورد و من توان این را ندارم که به شما هدیه‌ای بدهم مگر این فرزندم، پس هرطور که شما می‌خواهید خدمتگزاری شما را بکند. پس ده سال خدمت او را کردم که نه مرا زد و نه مرا ناسزا گفت».^۵

۱- تفسیر ابن کثیر (۱/۸۴۰).

۲- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۲/۴۹۶). طبقات ابن سعد (۴/۶۱).

۳- مسلم در صحیح خود در کتاب فضائل بابی دارد تحت عنوان: باب من فضائل أنس بن مالك (۷/۱۵۹).

۴- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳/۳۹۵).

۵- به روایت احمد در مسند (۳/۱۱۰). نگا: طبقات ابن سعد (۷/۲۰). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳/۳۹۷-۳۹۸).

او خدمتگزاری رسول الله ﷺ را می‌کرد و پیامبر ﷺ نیز به آموزش و تربیت و پرورش او می‌پرداخت و با او شوخی می‌کرد و می‌فرمود: «ای دو گوش!»^۱ و از انس نقل شده که می‌گوید: «مادرم ام انس مرا نزد رسول الله ﷺ آورد در حالی که با نصف چادرش پاهایم را پوشانده بود و با نصف دیگرش بالاتنه‌ام را؛ و گفت: یا رسول الله، این انس کوچولو فرزند من است که آورده‌ام تا خدمتگزاری شما را بکند، پس نزد الله برایش دعا کن. ایشان ﷺ فرمودند: خداوندا مال و فرزندش را زیاد کن و عمرش را طولانی گردان.»^۲

و در روایتی دیگر آمده که: چیزی از خیر دنیا و آخرت را فرونگذاشت مگر آنکه برایم آن را در دعا خواست. سپس فرمود: «بارالها او را مال و فرزند عطا کن و در آن برایش برکت بینداز.»^۳

او در مسجد مصاحبت پیامبر ﷺ را می‌کرد و از او عبادت و اخلاق و علم را فرا می‌گرفت و در خانه خدمت ایشان را می‌کرد و بر علمی اطلاع می‌یافت که کسی جز او از آن مطلع نمی‌شد چنانکه عبادت و قیام [و نماز شب] پیامبر و دعایش و کار و وضعیت خانه و خانواده‌اش را می‌دید و همچنین در بیشتر غزوات، پیامبر ﷺ را همراهی کرد از جمله غزوه بدر و حدیبیه؛ و زیر درخت با ایشان بیعت کرد و گفته شده که او در هشت غزوه پیامبر ﷺ را همراهی کرده و در آنها خدمتگزاری ایشان را کرده است.^۴

۱- به روایت ترمذی در سنن، کتاب المناقب، باب مناقب أنس بن مالك ﷺ، به شماره (۳۸۲۸) (۶۸۱/۵).

۲- به روایت مسلم در صحیحش، کتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أنس بن مالك (۱۵۹/۷). نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳۹۹/۳) و طبقات ابن سعد (۱۹/۷).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳۹۹/۳).

۴- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳۹۷/۳).

او در نماز و دقتش به سبب آنچه از رسول الله ﷺ دیده و فرا گرفته بود، الگو و اسوهٔ مردم شد. ابوهیرره ﷺ می‌فرماید: «کسی را ندیدم که نمازش از نماز ابن ام‌سُلیم - یعنی آنس - به رسول الله ﷺ شبیه‌تر باشد». و محمد بن سیرین می‌گوید: در میان مردم، انس بن مالک در اقامت و سفر بهترین نماز را می‌خواند. انصاری از پدرش از ثمامه روایت کرده که می‌گوید: انس چنان نماز می‌گزارد تا آنکه به سبب قیام طولانی از پاهایش خون می‌چکد».^۱

و در خلافت ابوبکر و عمر، انس به سن مردان رسیده بود و از مراجع حدیث رسول الله ﷺ بود و نزد همه مورد اعتماد بود و به سبب خدمتگزاری پیامبر ﷺ همه او را گرامی می‌داشتند.

و نقل شده که: «ابوبکر صدیق کسی را نزد انس فرستاد تا او را به عنوان ساعی (جمع‌کنندهٔ خراج و دیگر جوهات) به بحرین بفرستد. پس عمر بر او وارد شد و به او گفت: من می‌خواهم او را به بحرین بفرستم در حالی که جوان است. عمر گفت: او را بفرست زیرا باهوش و نویسنده است. پس او را فرستاد. و چون ابوبکر درگذشت، انس [برگشت و] نزد عمر آمد، پس عمر گفت: آنچه را آورده‌ای بده. انس گفت: نخست بیعت می‌کنم، پس دستش را [برای بیعت] گشود».^۲

و آمده که او پس از بیعت عمر، از بحرین آمد در حالی که اموال صدقه و سایر اموال با او بود، پس عمر بسیاری از آن را به او هدیه داد.^۳

۱- نگا: طبقات ابن سعد (۲۱/۷). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۰/۳).

۲- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۰/۳).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۰/۳).

او در فتوحات فارس شرکت کرد و شاهد فتح شوشتر بود و حاکم آنجا هرمزان را [نزد عمر] آورد که اسلام آورد و اسلامش نیکو شد.^۱

در خلافت عمر به عنوان معلم قرآن و سنت به بصره آمد و دوست نداشت که به مردم [در سخن گفتن بسیار] فشار آورد.^۲

بیشتر مرویات او در حدیث از طریق اهل بصره روایت شده است. چنانکه نقل شده، او دوهزار و دویست و هشتاد و شش حدیث روایت کرده که بخاری و مسلم بر روایت صد و هشتاد حدیث اتفاق کرده‌اند و بخاری در صحیحش به تنهایی هشتاد حدیث و مسلم نود حدیث از وی روایت کرده‌اند.^۳ از این رو در میان اصحاب، او از جمله کسانی است که بیشترین حدیث را از رسول الله ﷺ روایت کرده‌اند.^۴

و این بدون شک از برکت دعای پیامبر ﷺ برای او و خدمتگزاری ایشان است.

او در بصره از کسانی به شمار می‌رفت که مال و فرزند زیادی داشتند و این به برکت دعای پیامبر ﷺ برای او بود تا جایی که [در کثرت مال و فرزند] او را مثال می‌زدند و در خلافت عثمان و علی زنده بود. از او نقل شده که فرمود: «براستی که الله محبت علی و عثمان را در دل ما جمع نموده است».^۵ شاید این سخن پس از فتنه‌ای گفته شده که به شهادت عثمان منجر شد.

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۰۲/۳).

۲- نگا: بلاذری، فتوح البلدان (۳۷). دینوری، الأخبار الطوال (۱۱۸).

۳- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۰۵/۳).

۴- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۰۶/۳). نگا: ابن حجر، الإصابة (۷۱/۱).

۵- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء، (۴۰۵/۳).

فرزندان او آنقدر زیاد بودند که تنها در حیات او نزدیک به هفتاد تن از فرزندان او با بیماری‌های گوناگون از جمله طاعون جارف از دنیا رفتند.^۱ او بسیار اهل نماز و روزه بود و وقتی که سنش بالا رفت و نتوانست روزه بگیرد، تلاش می‌کرد تا به جای روزه، به بینوایان غذا دهد.^۲ در مدتی که او در بصره بود، به عنوان صحابی و امام قاری و محدث و راوی اسلام مشهور بود.^۳

او معاصر فتنه‌های گوناگونی بود و همواره مردم از او خشنود و راضی بودند و در هیچیک از فتنه‌ها داخل نشد و هنگامی که پس از شهادت حسین و درگذشت یزید بن معاویه فتنه رخ داد و جنبش ابن زبیر آغاز شد، ابن زبیر به او نامه نوشت و او نیز چهل روز در بصره امامت مردم را بر عهده گرفت.^۴

او موضع محکم و صریحی علیه حجاج بن یوسف داشت؛ مسئله‌ای که باعث شد حجاج او را مورد تعرض قرار دهد و با برخی از یارانش در بصره آزارش دهد. پس انس به عبدالملک بن مروان چنین نوشت: «نه سال خدمتگزاری رسول الله ﷺ را نمودم و حجاج مرا در حوکه بصره مورد تعرض قرار می‌دهد. پس عبدالملک بن مروان گفت: ای غلام، به حجاج بنویس که وای بر تو؛ ترسیدم که کسی به دست من اصلاح نشود! وقتی

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۰۵/۳). (آن وبایی بود که در دوران بنی‌امیه در عراق شایع شد).

۲- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء، (۴۰۵/۳). بخاری بخشی از آن را در صحیح خود آورده است (۱۳۵/۸). طبقات ابن سعد (۲۵/۷).

۳- نگا: طبقات ابن سعد (۲۱/۷). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳۹۶/۳).

۴- تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۹۹).

این نامه‌ام به تو رسید برخیز و نزد انس برو و از او معذرت بخواه. وقتی نامه به او رسید به فرستاده‌ی امیرالمومنین گفت: آیا امیر المؤمنین این را نوشته است؟ گفت: آری به الله سوگند؛ و آنچه در چهره‌اش بود (یعنی خشم او) بدتر از این بود. حجاج گفت: شنیدم و اطاعت می‌کنم؛ و خواست که نزد او برود، پس گفتم: اگر خواستی او را مطلع می‌کنم [که خودش بیاید] پس به نزد انس رفتم و گفتم: آیا نمی‌بینی که از تو ترسیده و تصمیم داشت نزد تو بیاید، پس برخیز و نزد او برو. پس انس نزد او رفت تا آنکه نزدیکش شد و گفت: ای اباحمزه، آیا خشمگین شدی؟ گفت: آری، در حوکه بصره مزاحم من می‌شوی؟ انس گفت: مثال من و تو مانند سخن کسی است که چیزی می‌گوید و منظورش چیز دیگری است؛ می‌خواستم که کسی را بر من سخنی نباشد»^۱.

در پایان زندگی‌اش، پیامبر ﷺ را بسیار در خواب می‌دید^۲ و آنقدر عمرش طولانی شد که می‌گفت: «کسی جز من نمانده که به هر دو قبله نماز خوانده باشد»^۳ او آخرین صحابه‌ای بود که وفات کرد و نقل شده که در سال ۹۳ هجری درگذشت در حالی که صد و سه سال داشت.^۴

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۰۴/۳). مستدرک حاکم (۵۷۴/۳).

۲- ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۰۳/۳) و طبقات ابن سعد (۲۰/۷).

۳- ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۰۳/۳). طبقات ابن سعد (۲۰/۷). سیرت ابن اسحاق (۶۷).

۴- طبقات ابن سعد (۲۶/۷). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۴۰۶/۳).

سلمان فارسی رضی الله عنه:^۱

اصل او از «جی» از اصفهان در سرزمین فارس است و به نظر من هرکس درباره اهل بیت می‌نویسد، باید سلمان را نیز جزو آنان بیاورد، هرچند او پارسی است، زیرا پیامبر ﷺ فرمودند: «سلمان از ما اهل بیت است»، سخنان پیامبر ﷺ در نسبت دادن او به اهل بیت در ایمان و راستی و محبت و پاکی او واضح است. ایشان این سخن را هنگامی فرمود که انصار درباره او منازعه کردند و گفتند: سلمان از ماست، زیرا پیش از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، ساکن مدینه بود؛ بنابراین انصار او را از خودشان دانستند. اما مهاجران گفتند که او از ماست، چون به مدینه هجرت کرده و پیش از بقیه صحابه و قبل از هجرت پیامبر ﷺ قصد آنجا را کرده است. هر دو مجموعه اهل خیر بودند و هریک می‌خواست به سلمان افتخار کند، پس پیامبر ﷺ به او افتخاری داد که به کسی دیگر نداده و فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است».^۲ اینگونه اختلاف میان مهاجران و انصار به پایان رسید و سلمان نیز با منتسب شدن به خانه نبوت، افتخار بزرگ‌تری به دست آورد. همین موضوع باعث شد که او را از جمله مؤمنان اهل بیت بیاورم. رضی الله عنهم.

۱- بسیاری از علمای گذشته در کتاب‌های‌شان باب‌های خاصی را برای سلمان و داستان اسلام آوردن او ذکر نموده‌اند، از جمله ابن ابی شیبیه در مغازی تحت عنوان «إسلام سلمان رضی الله عنه» (۱۳۹) و همچنین بخاری در صحیح خود، در کتاب مناقب انصار بابی دارد تحت عنوان «إسلام سلمان الفارسي رضی الله عنه» (۲۷۰/۴).
نگا: شرح ابن حجر در فتح الباری (۱۳۸/۱۵).

۲- نگا: تخریج آن نزد ذهبی در سیر أعلام النبلاء (۵۴/۳). طبقات ابن سعد (۸۳/۴).

دربارهٔ اسلام آوردن سلمان داستان مشهوری وجود دارد که علمای حدیث و سیرت از سلمان نقل کرده‌اند.

ابن ابی شیبه در کتاب المغازی داستان سلمان فارسی را به نقل از خودش آورده است که می‌گوید: من و دو نوجوان با هم در یک مجلس درس بودیم و هرگاه آن دو از نزد معلم خود برمی‌گشتند، نزد کشیشی می‌رفتند و من نیز همراه آنان رفتم، پس کشیش گفت: آیا به شما نگفته بودم که کسی را با خود نیاورید؟ سلمان می‌گوید: پس نزد او رفت و آمد کردم تا جایی که از آن دو نزد او محبوب‌تر شدم؛ پس به من گفت: اگر خانواده‌ات از تو پرسیدند که [چرا دیر کردی و] چه کسی تو را نگه داشت؟ بگو معلمم؛ و اگر معلمت پرسید که چه کسی تو را نگه داشت، بگو خانواده‌ام. سپس او خواست که از آنجا برود که به او گفتم: من هم همراه تو می‌آیم؛ پس با او رفتم و در قریه‌ای توقف کردیم که زنی نزد او می‌آمد. هنگامی که وفاتش رسید به من گفت: ای سلمان، کنار سر من زمین را حفر کن، پس زمین را کنار سرش حفر نمودم که کوزه‌ای درهم بیرون آوردم، سپس به من گفت: آن را بر سینهٔ من بریز، پس آن را بر سینه‌اش ریختم که می‌گفت: وای بر من که آن را جمع کردم. سپس مُرد؛ پس قصد کردم که درهم‌ها را بردارم که به خود آمدم و ترکش کردم؛ سپس کشیش‌ها و راهبان را صدا زدم که نزد او آمدند و به آنان گفتم: او مالی را به جا گذاشته است؛ پس جوانانی در آن قریه گفتند: این مال پدر ماست و آن را برداشتند. سلمان می‌گوید: به راهبان گفتم: به من مردی عالمی را معرفی کنید تا در پی او باشم. گفتند: در روی زمین مردی را عالم‌تر از مردی در حمص نمی‌شناسیم. پس به سوی او راه افتادم و او را دیدم و داستانم را به او گفتم که گفت: آیا جز برای طلب علم نیامده‌ای؟ گفتم: نیامده‌ام مگر برای طلب علم. گفت: امروز بر روی زمین کسی را

داناتر از مردی نمی‌دانم که هر سال به بیت المقدس می‌آید. اگر اکنون به راه بیفتی، الاغ او را خواهی دید. می‌گوید: به راه افتادم و الاغ او را نزد دروازهٔ بیت المقدس یافتم، پس نزد او نشستم و او به راه افتاد و او را ندیدم تا یک سال گذشت، سپس آمد و به او گفتم: ای بندهٔ الله، با من چه کردی؟ گفت: تو همین جا بودی؟ گفتم: آری. گفت: من امروزه داناتر از مردی نمی‌شناسم که در سرزمین تیماء خارج خواهد شد و اگر اکنون به راه بیفتی او را خواهی یافت. و او سه نشانه دارد: هدیه را می‌خورد و صدقه نمی‌خورد و کنار غضروف کتف راست او مهر نبوت است، همانند تخم کبوتر که رنگ آن به رنگ پوست است. سلمان می‌گوید: پس به راه افتادم و زمینی بلند بود و زمینی پست تا آنکه از کنار گروهی از بیابان‌نشین‌ها گذشتم و آنان مرا به بردگی گرفتند و فروختند تا آنکه زنی در مدینه مرا خرید و از آنان شنیدم که دربارهٔ پیامبر ﷺ سخن می‌گویند و او عزیز بود، پس به او گفتم: فرصت یک روز را به من هدیه بده. آن زن گفت: باشد. پس نزد او رفتم و هیزمی جمع کردم و فروختم و با آن غذایی آماده کردم، و آن غذا را که کم بود به نزد پیامبر ﷺ آوردم و گفتم: این چیست؟ گفتم صدقه است. پس به اصحابش گفتم: بخورید؛ و خودش آن را نخورد. گفتم: این از نشانه‌های اوست؛ سپس مدتی درنگ نمودم و سپس به صاحبم گفتم: فرصت یک‌روز را به من هدیه بده. گفتم: باشد. پس به راه افتادم و هیزمی چیدم و آن را بیشتر از دفعه‌ی قبل فروختم و با آن غذایی فراهم کردم و نزد پیامبر ﷺ آوردم در حالی که بین اصحابش نشسته بود، پس رو برویش گذاشتم و ایشان پرسید: این چیست؟ گفتم هدیه است. پس دست در غذا برد و به یارانش گفتم: به نام الله بردارید. به پشت او رفتم و او ردایش را برداشت، پس مهر نبوت را دیدم و گفتم:

شهادت می‌دهم که تو فرستادهٔ الله هستی. فرمود: آن [= داستان تو] چیست؟ پس داستان آن مرد را به او گفتم و پرسیدم: ای رسول الله آیا وارد بهشت می‌شود زیرا او به من گفت که شما پیامبر هستی؟ فرمود: وارد بهشت نمی‌شود جز نفس مسلمان».^۱

سلمان بیش از سه سال پس از هجرت پیامبر ﷺ برده ماند و با پیامبر ﷺ دیدار می‌کرد و از او می‌آموخت، سپس رسول الله ﷺ به او فرمود: مکاتبه کن ای سلمان، یعنی خودت را از صاحبت بخر. و قصدش این بود که او را برای آزاد کردن خودش یاری دهد. سلمان می‌گوید: «با صاحبم مکاتبه کردم که در برابر آزادی‌ام سیصد نخل را در فقیر برایش احیا کنم و همچنین به او چهل اوقیه بدهم؛ پس رسول الله ﷺ خطاب به اصحاب‌شان فرمود: برادران را یاری کنید. پس مرا با نخل یاری کردند، مردی سی نخل آورد و دیگری بیست نخل و دیگری پانزده نخل و مردی دیگر ده نخل و کسی دیگر به اندازه‌ای که داشت تا جایی که سیصد نخل برایش جمع شد؛ پس رسول الله ﷺ به من گفت: ای سلمان برو و برایش چاله بکن و هر گاه کارت به پایان رسید من با دستانتان آنها را می‌گذارم. پس برای آنها چاله کندم و یارانم مرا کمک کردند و چون فارغ شدم نزد ایشان آمدم و اطلاع دادم، پس رسول الله ﷺ به همراه من آمد و ما نخل‌ها را به ایشان می‌دادیم و رسول الله ﷺ آنها را در چاله‌ها قرار می‌داد، پس قسم به آنکه جان سلمان به دست اوست حتی یک نخل از آنها هم از بین نرفت؛ پس نخل را ادا کردم و مالی که باید می‌دادم باقی ماند، پس برای پیامبر ﷺ از برخی معادن به اندازهٔ یک تخم مرغ طلا آوردند که فرمود:

۱- ابن ابی شیبۀ، المغازی (۱۳۹-۱۴۱) و این لفظ اوست. نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۳/۵۰۶-۵۱۰).

آن پارسی مکاتب چه کرد؟ پس مرا نزد ایشان فرا خواندند. فرمود: ای سلمان، این را بردار و آنچه بر عهدهٔ توست پرداخت کن. گفتم: این چه جای بدهی مرا می‌گیرد ای رسول خدا؟ فرمود: آن را بردار که الله از تو ادا خواهد کرد. پس آن را برداشتم و برایشان از آن وزن کردم؛ قسم به آنکه جان سلمان به دست اوست چهل اوقیه برای‌شان وزن کردم و حق‌شان را ادا کردم و آزاد شدم و جنگ خندق را با رسول الله ﷺ شرکت کردم و دیگر هیچ غزوه‌ای را به همراه او از دست ندادم.^۱

وجود سلمان در میان مسلمانان پیش از غزوهٔ احزاب به معنای افزوده شدن یک تجربهٔ جدید به مسلمانان بود. او در اثنای ایده‌پردازی برای مقاومت در برابر احزاب، پیش از هجوم آنان به مدینه حاضر بود و به پیامبر ﷺ پیشنهاد کرد که دور مدینه خندق بزنند و پس از آنکه پیامبر این طرح را پذیرفت، خود در کندن خندق همراه با مسلمانان شرکت کرد. و چون احزاب، خندق را دیدند گفتند: این کار را عرب‌ها انجام نمی‌دادند،^۲ و پیامبر ﷺ میان او و ابودرداء پیوند برادری بسته بود^۳ و سلمان بسیار او را نصیحت می‌کرد و او را در امور دینش آگاه می‌نمود. روایت شده که: سلمان به دیدار ابودرداء رفت که ام‌درداء را در ظاهر نامناسبی دید، پس به او گفت: تو را چه شده؟ ام‌درداء گفت: برادرت ابودرداء نیازی به دنیا ندارد. پس چون ابودرداء آمد غذا آورد و به سلمان

۱- به روایت احمد در مسند (۴۴۱/۵). نگا: طبقات ابن سعد (۸۸/۴). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۵۴۶/۱).

۲- نگا: مغازی واقدی (۴۴۵/۲). سمهودی، وفاء الوفاء (۱۲۰۶/۴). صالحی شامی، سبل الرشاد (۵۱۴/۴).

۳- نگا: طبقات ابن سعد (۸۴/۴). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۵۴۶/۱). صالحی شامی، سبل الهدی والرشاد (۵۱۴/۴).

گفت: تو بخور که من روزه دار هستم. سلمان گفت: نمی خورم تا آنکه تو بخوری، پس خورد. و چون شب شد، ابودرداء رفت تا نماز بگزارد، پس سلمان به او گفت: بخواب؛ و او خوابید و چون آخر شب شد سلمان به او گفت: اکنون برخیز؛ و برخاستند و نماز گزارند؛ سپس سلمان گفت: نفس تو بر تو حقی دارد و پروردگار تو بر تو حقی دارد و مهمان تو بر تو حقی دارد و خانوادهات بر تو حقی دارد، پس حق هر صاحب حقی را عطا کن؛ سپس نزد پیامبر ﷺ آمدند و این مساله را بازگو کردند که پیامبر سلمان را تایید کرد»^۱.

حکمت‌های سلمان و فقه و فهم و بینش او بسیار بود که تابعین آن را نقل کرده‌اند. او باقی دوران پیامبر ﷺ را در مدینه گذراند و در بسیاری از غزوه‌های او شرکت کرد درحالی که سن بالایی داشت.

او پس از وفات پیامبر ﷺ در راه حق، همکار و یاور ابوبکر و عمر بود و روایت شده که: «برای عمر لباس‌هایی آوردند که آنها را بین مردم تقسیم کرد و به هر مرد یک لباس رسید، سپس درحالی بر منبر بالا رفت که لباسی بر تن داشت و آن لباس دو تکه پارچه بود، پس فرمود: ای مردم آیا حرف‌شنوی ندارید؟ سلمان گفت: حرف‌شنوی نخواهیم داشت! عمر گفت: چرا ای اباعبدالله؟ سلمان گفت: تو برای هر یک از ما یک تکه لباس توزیع کردی درحالی که خودت حله‌ای [که دو تکه لباس است] بر تن داری. عمر گفت: عجله نکن ای اباعبدالله. سپس عبدالله را صدا زد ولی کسی او را پاسخ نداد. سپس عبدالله بن عمر را صدا زد که عبدالله گفت:

۱- به روایت بخاری، کتاب الصوم، باب من أقسم علی أخیه لیفطر فی التطوع ولم یر علیه قضاء إذا کان أوفق له (۲/۲۴۳). و ترمذی در سنن، کتاب الزهد، باب (۶۳) حدیث (۲۴۱۳) (۶۰۹/۴). طبقات ابن سعد (۴/۸۵). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۱/۲۴۲).

لیک ای امیر مؤمنان. عمر گفت: تو را به الله سوگند می‌دهم، آیا تکه لباسی که به عنوان ازار پوشیده‌ام لباس تو نیست؟ گفت: آری چنین است. سلمان گفت: اکنون بگو که می‌شنویم.^۱

همچنین در لشکرهای فاتح شرق مشارکت داشت و مشارکت او در دوران عمر بن خطاب مشهور است، چون دعوتگر لشکر در قادسیه بود و در اثنای محاصره پایتخت آنان مداین، از جمله مذاکره کنندگان با لشکر پارس و از مترجمان میان پارس‌ها و مسلمانان بود.

پس از پایان فتح مداین، عمر بن خطاب او را امیر آنجا قرار داد و او نقش پررنگی در دعوت آنان به اسلام پیش از جنگ داشت.^۲ عمر بن خطاب او را والی مداین قرار داد^۳ و او در میان اهل مداین سیرت نیکویی داشت و در آسانگیری و تواضع و زهد، مثال یک مسلمان نیکوکار بود.

روایات پرشماری درباره تواضع و زهد او در اثنای ولایتش بر مداین وارد شده است؛ از جمله آنکه مردی غریب به بازار مداین آمد و چیزی خرید و سلمان را دید اما او را نمی‌شناخت؛ پس او را به خدمت گرفت تا بارش را برایش بردارد و سلمان آن بار را برداشت و از کنار گروهی گذشتند که آن گروه گفتند: به جای شما آن را برداریم ای اباعبدالله؟ آن مرد گفت: این کیست؟ گفتند: این سلمان، یار رسول الله ﷺ است. پس آن مرد گفت: من تو را نشناختم و از او خواست که آن بار علوفه را بگذارد، اما سلمان پذیرفت تا علوفه آن مرد را به منزلگاهش رساند.^۴

۱- نگا: ابن جوزی، سیره و مناقب عمر بن الخطاب (۱۴۰).

۲- نگا: تاریخ طبری (۱۷۳/۴). ابن سلام، الأموال (۳۳). ابن کثیر، البداية والنهاية (۶۵/۷).

۳- نگا: طبقات ابن سعد (۸۸/۴). ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۵۴۶/۱).

۴- نگا: عبدالعزیز العمری، الولاية على البلدان في عصر الخلفاء الراشدين (۱۷۶).

از سلمان مشهور آن است که از تلاش دست خود می‌خورد و برگ درخت نخل می‌خرد و آن را می‌بافت و می‌فروخت و از فروش آن تغذیه می‌کرد و آنچه از بیت المال به او می‌رسید صدقه می‌داد.^۱

شاید سپردن تولیت مداین به سلمان، یک کار نمادین و پرمعنا بود که عمر پیش از تولیت او، به آن رسیده بود؛ زیرا سلمان بهترین الگو برای اهل فارس بود که باعث شد آنان به اسلام نزدیک شوند و به این دین خشنود گردند. ذکر شده که او ولایت مداین را نمی‌پذیرفت اگر عمر او را مجبور به پذیرش آن نمی‌کرد؛ و او هربار به عمر نامه می‌نوشت و از او می‌خواست که استعفای او را قبول کند، اما عمر این درخواست او را رد می‌کرد.^۲ سلمان به زهد مشهور بود «او پشم می‌پوشید و بر الاغ بی‌ساز و برگ سوار می‌شد و نان جو می‌خورد و عابد و زاهد بود».^۳

پیش از وفات سلمان، سعد بن ابی وقاص به عیادت او آمد، پس سلمان گریست؛ سعد به او گفت: چه تو را به گریه انداخت ای سلمان؟ رسول الله ﷺ درحالی از دنیا رفت که از تو خشنود بود و بر حوض او وارد خواهی شد. سلمان گفت: گریه من از ترس مرگ و حرص بر دنیا نیست، اما رسول الله از ما پیمان گرفت که توشه هر یک از ما به اندازه توشه یک مسافر باشد اما اکنون این بالش‌ها اطراف من است. حال آنکه اطراف او یک تشت یا یک کاسه یا لگن بود. پس سعد به او گفت: ای اباعبدالله ما را

۱- طبقات ابن سعد (۸۸/۴). ابن جوزی، تلخیص فہوم اهل الأثر (۱۳۸). أسد الغابۃ

(۳۲۱/۲). ذہبی، سیر أعلام النبلاء (۱/۵۲۶، ۵۴۷). ابن حجر، الإصابة (۲/۶۳).

۲- نگا: ذہبی، سیر أعلام النبلاء (۱/۵۴۷).

۳- المسعودی، مروج الذهب (۲/۳۰۶). (بُردعہ: چیزی است که بر روی الاغ و پایین

پا قرار می‌گیرد. اکاف: زین و برگی که برای نشستن بر روی الاغ می‌گذارند.

ابن منظور: لسان، ۸/۸ و ۸/۹).

نصیحتی کن که پس از تو آن را برگیریم. گفت: ای سعد، هرگاه قصدی کردی و هرگاه داوری نمودی و حکم کردی و هرگاه برای بخشش تقسیم کردی، الله را یاد کن.^۱

سلمان در خلافت عثمان بن عفان در سال سی و دو هجری در مداین درگذشت.^۲

۱- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۵۵۲/۱). طبقات ابن سعد (۹۱/۴).

۲- نگا: ذهبی، سیر أعلام النبلاء (۵۵۵/۱). ابن حجر، الإصابة (۶۳/۲). طبقات ابن سعد (۹۳/۴).

پایان

هم‌زیستان پیامبر ﷺ گروهی از صحابه و آل بیت هستند. آنان نزدیکترین مردم به رسول الله ﷺ هستند و بیش از دیگران از او علم آموخته و او را تایید کردند و دوست داشتند. آنان از نظر مصاحبت و نزدیکی در یک سطح نیستند و مدت هم‌زیستی‌شان با پیامبر ﷺ متفاوت است. برخی از اول زندگی پیامبر تا پایان آن مصاحبت ایشان را نمودند و برخی مدتی با ایشان بودند و سپس زودهنگام از دنیا رفتند و برخی دیرهنگام به کاروان نبوی پیوستند. همچنین آنها از نظر طول عمر پس از او گوناگون هستند، به همین سبب از نظر دریافت علم از ایشان و رساندن علم ایشان به دیگران متفاوتند. همچنین آنان از نظر مشارکت در حوادث دوران پیامبر ﷺ و سیرت‌شان یکسان نیستند. شناخت زندگی آنان و شناخت خودشان به معنای شناخت بخش بزرگی از سیرت نبوی است.

شاید نخستین دسته از این گروه که به ذهن می‌رسد، مادران مؤمنان باشند. زیرا پیامبر ﷺ نیز از روش پیامبران در ازدواج پیروی کردند و در مراحل گوناگون زندگی‌شان همسران متعددی داشتند که برخی در حیات پیامبر از دنیا رفتند و برخی از آنان سال‌ها پس از پیامبر ﷺ زنده ماندند.

الله متعال آنان را برای پیامبرش برگزید و همراه با او در خانه‌اش زندگی کردند و در سفرهای‌شان با او همراه شدند. آنان اخبار مردان و احکام زنان را برگرفتند و ملائکه در خانه‌های‌شان و در حضور آنان نازل شدند. قرآن را حفظ کردند و سنت را آموختند [و به دیگران رسانیدند] و الله و خانه آخرت را ترجیح دادند.

آنان افتخار نقل شریعت را به دست آوردند و از او راستی و خیر و برکت را دیدند. نخستین و مبارک‌ترین آنان، خدیجه بنت خویلد است که مادر همه فرزندان پیامبر ﷺ جز ابراهیم است. پیامبر پانزده سال پیش از بعثت و ده سال پس از آن با او زندگی کرد و به درستی پیامبر را شناخت. نخستین کسی که به او ایمان آورد و رسالتش را تصدیق کرد و پیامبر ﷺ در حیات خدیجه همسر دیگری جز او اختیار نکرد و از روی وفای به او، پس از وفاتش رابطه خود را با دوستان او حفظ کرد.

سپس با سوده بنت زَمعه ازدواج کرد که زنی زاهد و عابد و اهل صدقه و بخشش بود.

او پس از آن با عایشه ازدواج کرد که تنها همسر باکره ایشان است و این باعث ارتباط بیشتر بین رسول الله ﷺ و ابوبکر صدیق شد چنانکه در خانه‌ی عایشه نزد رسول الله ﷺ می‌رفت. عایشه حوادث بسیاری از سیرت را که شاهد آن بوده، به دقت روایت کرده است و در سیرت وقایعی رخ داده که خاص ایشان است مانند حادثه افک و دیگر وقایع.

شاید روایت او از داستان هجرت، بهترین روایت درباره این واقعه است و روایات گوناگون او درباره وقایع سیرت، از فراگیرترین روایاتی است که به ما رسیده است، به اضافه روایات گوناگون او در سنت. همچنین ایشان با حفصه دختر عمر ازدواج کرد که افتخاری برای او و پدرش بود.

حجره حفصه مجاور حجره عایشه بود و در برخی از وقایع با او سهیم بود. از دیگر امهات المؤمنین که با رسول الله ﷺ زندگی کردند و در وقایع حضور داشتند، ام سلمه بود که ایشان روایات گوناگونی در سیرت دارد و در وقایعی مانند غزوه حدیبیه و جز آن شرکت داشته است؛ و همینطور

ام المؤمنین زینب بنت جحش، دختر عمه پیامبر که از زید بن حارثه غلام آزاد شده‌ی پیامبر ﷺ طلاق گرفت و پیامبر پس از زید با او ازدواج کرد و داستان ازدواج با او در قرآن کریم آمده است. او زنی اهل خیر و صدقه بود و نخستین همسر پیامبر ﷺ بود که پس از ایشان درگذشت.

سپس ایشان با جویریة بنت حارث بن ابی ضرار از بنی مطلق ازدواج کرد؛ از قبيله‌ای که با پیامبر ﷺ در جنگ بود. با این ازدواج، صلح و امنیت به این قبيله بازگشت و شرشان از مسلمانان کوتاه شد. سپس ازدواج ایشان با ام حبیبه دختر ابوسفیان اتفاق افتاد. او زنی مؤمن بود که پدرش تا پیش از فتح مکه از بزرگ‌ترین دشمنان پیامبر ﷺ بود. او به حبشه مهاجرت کرد و پس از آنکه شوهرش را از دست داد در حبشه تنها شد، اما بر ایمانش ثابت قدم ماند و پیامبر ﷺ در حالی که او در حبشه بود، از او خواستگاری کرد و سپس به مدینه آمد و یکی از امهات المؤمنین شد؛ دارای جایگاه خاصی بود و علی رغم دشمنی پدرش با پیامبر ﷺ، او با حق و علیه پدر خود بود.

سپس بعد از عمره قضا با میمونه بنت حارث هلالی که خاله فرزندان عموی پیامبر عباس است، ازدواج کرد و این نوعی اظهار قدرت به دشمنانش از قریش بود. اینگونه میمونه شرف بزرگی را به دست آورد و از علم پیامبر ﷺ برگرفت و همراه با فرزندان خواهرش از عباس رفتار پیامبر ﷺ را دید و چیزهایی را از ایشان نقل کرد که دیگران نقل نکرده‌اند.

ازدواج پیامبر ﷺ با صفیه دختر حُیی که یکی از سران یهود بود، پس از آن رخ داد که همسر یهودی‌اش کشته شد. او اسیر شد و سپس اسلام آورد و پیامبر ﷺ با او ازدواج کرد و به نیکوترین روش با او رفتار کرد و با او درباره فضیلتش و انتسابش به پیامبران پیشین بنی اسرائیل سخن گفت.

او با برخی از خویشان یهودی خود که با پیامبر ﷺ دشمنی نداشتند، رابطه خویشاوندی داشت و پیامبر ﷺ او را از این کار نهی نکرد؛ و وصیت او مبنی بر آنکه قسمتی از ماترکش به برخی از خویشان یهودی‌اش برسد، پس از وفاتش عملی شد. و این دروازه‌ای برای احکام شرعی در این زمینه بود یعنی مبحث اختلاف دین در بحث ارث و دیگر احکام.

آخرین ازدواج پیامبر ﷺ با ماریه قبطیه در سال هفتم هجری بود. ماریه توسط مقوقس بزرگ قبطیان مصر به ایشان هدیه داده شد و پیامبر ﷺ او را گرامی داشت و در حق او نیکی کرد و با او ازدواج کرد و ماریه فرزند ایشان ابراهیم را به دنیا آورد که در کودکی از دنیا رفت. دین‌داری و اسلام ماریه نیکو بود و نزد مسلمانان جایگاه ویژه‌ای داشت.

امهات المؤمنین پس از رسول الله ﷺ در مدینه زندگی کردند و معلمان خیر و ناقلان سنت و تاثیرگذار در جامعه مدینه بودند. آنان مادر همه بودند و میان مردم به اصلاح برمی‌خاستند و به نقل سنت از پیامبر ﷺ می‌پرداختند و صدها و هزاران حدیث از احادیث پیامبر ﷺ و اعمال عبادی و رفتار زناشویی و احوال او در خانه‌اش را نقل کردند که کسی جز همسر نمی‌تواند آنها را نقل کند. هریک از آنان بر حسب پاکی و ناپاکی زن، در اقامت یا سفر و خوردن و نوشیدن و لباس و خواب و استراحت و غسل و وضو و سخن و معاشرت و دیگر احوال، وضعیت خود را داشتند؛ و تعدد همسران پیامبر حکمت واضحی در ثبت وقایع و تغییر اوضاع و احوال گوناگون و تشریعات خاص خود داشت که در صورت اکتفای ایشان ﷺ به یک همسر ممکن نبود.

تعداد مادران مؤمنان به تدریج در دوران خلفای راشدین و پس از آن کم شد تا آنکه همه آنها از دنیا رفتند و اهل مدینه آنها را از دست دادند.

رسول الله ﷺ با دخترانش بهترین رفتار را داشت و آنان در بهترین و پاکترین خانه‌ها و توسط بهترین پدر بزرگ شدند. شناخت آنان و زندگی‌شان به معنای پی بردن به رحمت در تعامل پدران و آشنایی با تصدیق و ایمان و یاری پیامبر در امر دین و دنیای اوست. آشنایی با آنان به شناخت رفتاری پیامبر ﷺ با دامادها و خویشان منجر می‌شود.

آنان همراه با رسول الله ﷺ دغدغه‌ی دعوت را داشتند و از پدرشان دفاع می‌کردند. در ازدواج از مراحل گوناگونی گذشتند که پیامبر ﷺ یکی از طرف‌های آن بود. همهٔ آنان در حیات رسول الله ﷺ از دنیا رفتند به جز فاطمه. شناخت آنان و زندگی‌شان به شناخت محیط پیامبر کمک می‌کند. مادر آنان خدیجه بنت خویلد بود. دختران پیامبر ﷺ عبارتند از: زینب که دختر بزرگ ایشان ﷺ است. او تحت نظر رسول الله ﷺ و توسط مادرش خدیجه تربیت شد. ابوالعاص بن ربیع که پسر خالهٔ او هاله بود و تاجری صادق بود با او ازدواج کرد. زینب در آغاز بعثت مسلمان شد و اسلام همسرش به تأخیر افتاد و موضع‌گیری‌هایی داشت که در نهایت به اسلام آوردن و هجرتش منتهی شد. او دختری خردسال به نام امامه داشت که پیامبر ﷺ با او بازی می‌کرد و در آغوش می‌گرفت. زینب در سال هشتم هجری درگذشت.

رقیه دومین دختر رسول الله ﷺ بود که عثمان بن عفان با او ازدواج کرد و از نخستین مسلمانان بود. از رسول الله ﷺ دفاع کرد و همراه با او دچار آزار شد و همراه با عثمان به حبشه و سپس به مدینه مهاجرت کرد. او زودهنگام و در سال دوم هجری در اثنای غزوهٔ بدر درگذشت و نخستین دختران او بود که پس از مادرشان درگذشت.

ام کلثوم سومین دختر پیامبر ﷺ است که خیلی زود پس از پیامبر ﷺ مهاجرت کرد. پس از درگذشت خواهرش رقیه با عثمان ازدواج کرد و شش سال با او زندگی کرد و در وقایع سیرت در مکه و مدینه مشارکت داشت. پس از وفاتش پیامبر ﷺ در کنار قبر او نشست و برایش دعا کرد. درگذشت آنها در زندگی پیامبر ﷺ مؤثر بود.

فاطمه دختر کوچکتر پیامبر بود و پرآوازه‌ترین دختر ایشان در میان امت است زیرا تنها دختر اوست که چند ماه پس از پیامبر ﷺ زندگی کرد. به نام‌های زهرا و بنت ابیها شناخته شده است و در مکه از پیامبر ﷺ دفاع می‌کرد و به حکم کم سن و سالی، گاه در نقل و انتقال پیامبر ﷺ با او همراه می‌شد. و مشهور است که وقتی یکی از مجرمان قریش بر سر پیامبر ﷺ که در حال نماز بود، ناپاکی‌های شتر انداخت، آن را از سر پیامبر ﷺ برداشت. پس از وفات خدیجه و ازدواج خواهرانش به خدمتگزاری پیامبر ﷺ مشغول شد.

همراه با خانواده نبوت هجرت کرد و هنگامی که به سن مناسب ازدواج رسید، او را به ازدواج نزدیک‌ترین و محبوب‌ترین اهل بیت به خودش - یعنی علی بن ابی طالب - درآورد. آنان در جوار حجره‌های رسول الله ﷺ زندگی کردند و صاحب فرزندان خود حسن و حسین شدند که سرور جوانان اهل بهشت هستند. زندگی آنان تحت تاثیر زندگی رسول الله ﷺ و سیرت او در موقعیت‌های خاص بود. او همواره آنان را به زهد در دنیا متوجه می‌کرد. در غزوه‌های گوناگون موضع‌گیری داشتند از جمله احد و دیگر غزوات؛ و در حجة الوداع و دیگر مواقع واکنش‌های خاصی داشتند. آنان شاهد بیماری و وفات پیامبر ﷺ بودند و بیش از دیگران برای از دست دادن او غمگین شدند.

پس از درگذشت پیامبر ﷺ علی و فاطمه توسط برخی از مغرضان محل غلو قرار گرفتند و گاه آن دو و فرزندان شان را از بشر بودن خارج کرده و این باعث خارج شدن آنان از توحید شد که اصل اسلام است؛ اسلامی که پیامبر ﷺ به آن فرا خواند.

نزدیک‌ترین مردم و دوستدار پیامبر ﷺ و از ذریهٔ پدر بزرگ او عبدالمطلب، علی بن ابی طالب است. پیامبر ﷺ او را به بهشت بشارت داد و در خانهٔ پیامبر ﷺ بزرگ شد و در میان کودکان نخستین کسی بود که اسلام آورد. در حوادث سیرت، پیش و پس از هجرت شرکت کرد و در شب هجرت در بستر پیامبر ﷺ خوابید و در همهٔ غزوه‌ها با شجاعت جنگید، به ویژه در بدر و خیبر و دیگر غزوات. پیامبر ﷺ او را به ازدواج فاطمه در آورد و در نزدیکی خود سکونت داد. به شکل شبه روزانه در حوادث سیرت شرکت داشت و به شجاعتی بی‌نظیر در غزوات مشهور است. در اثنای غزوهٔ تبوک جانشین پیامبر در میان خانوادهٔ او شد و در سال نهم هجری در حجی که ابوبکر امیر آن بود، پیامبر ﷺ نامهٔ برائت [از مشرکین] را به او سپرد [تا در آنجا آن را برای مردم قرائت کند]. یکی از کسانی است که پس از وفات پیامبر ﷺ بیشترین تاثیر را در حوادث امت دارد. او دستیار ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم در دوران خلافت‌شان بود و شاهد حوادث بزرگ و گسترش اسلام به همه جا بود. و هنگامی که پس از وقوع فتنه و شهادت عثمان، خلافت به او رسید، از سوی اهل فتنه مورد ابتلا و آزار قرار گرفت اما استوار و زاهد باقی ماند تا آنکه به شهادت رسید. با وجود آنکه او در مکانی مجهول در نزدیکی کوفه دفن شده است، اما بسیاری از مردم به فتنه افتادند و دربارهٔ او دچار غلو شدند تا جایی که

برخی او را به جایگاه خدایی رساندند و قبر مزعوم او را همانند بتی قرار دادند که به جای الله عبادت می‌شود.

حسن و حسین فرزندان علی رضی الله عنهما مشهورترین کودکان در دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سیرت او هستند. آن دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند و در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله باعث شادی او شدند. در حوادث پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشتند و در دوران خلافت ابوبکر و عمر جایگاه خاصی داشتند و به همراه پدرشان از نزدیک‌ترین مردم به آنان بودند.

این روند همچنان در خلافت عثمان ادامه داشت چنانکه هنگام محاصره‌اش از او دفاع کردند و پس از بیعت با پدرشان، در این مسئولیت با او همکاری کردند و پس از شهادت پدرشان کناره گرفتند و در مدینه به رعایت امور امهات المؤمنین مشغول شدند.

حسین یکی از شهدای بزرگ اسلام است که در دفاع از آنچه حق امت در انتخاب خلیفه می‌دانست، به شهادت رسید. مردمانی درباره او دچار فتنه شدند و خودزنی و تنفر از دیگران را به نام حسین، عنوانی برای مراسم خود قرار داده‌اند.

ابوبکر صدیق مشهورترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است. از جوانی با پیامبر صلی الله علیه و آله رابطه دوستی داشت زیرا از نظر سنی به ایشان نزدیک بود و آن دو در جوانی به عنوان دو دوست در مکه زندگی کردند. بین آن دو دوستی و خصلت‌های مشترک و محبت متقابل بود. او صاحب تجارت و از علم انساب برخوردار بود. در روزهای اول بعثت بدون هیچ تردیدی اسلام آورد و از همان آغاز دعوت در این کار با پیامبر صلی الله علیه و آله مشارکت نمود و در طول زندگی‌اش پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها نگذشت و هنگام وفات رسول الله صلی الله علیه و آله جانشین او در راس دولت اسلام شد.

او نخستین دعوتگر اسلام است و بیشتر صحابهٔ نخست، توسط او اسلام آوردند و الله با مال او به رسول الله ﷺ و دیگر مسلمانان سود رساند و آیات مختلفی دربارهٔ او نازل شده است.

او هنگامی که پیامبر ﷺ دعوت خود را به قبایل عرضه می‌کرد با ایشان همراه بود و هرگاه مورد آزار قرار می‌گرفت از ایشان دفاع می‌کرد.

در هجرت و آمادگی برای آن همراه پیامبر ﷺ بود و در غزوه‌های مختلف با ایشان مشارکت کرد و نزدیک‌ترین مردم به او در غزوهٔ بدر و دیگر غزوات بود. مشاور اول پیامبر ﷺ بود و پس از ازدواج پیامبر با دخترش عایشه، ارتباط ایشان با خانهٔ پیامبر ﷺ بیشتر شد.

از هیچ یک از حوادث سیرت یا سفرها و غزوات پیامبر ﷺ غایب نبود. هنگام وفات پیامبر ﷺ برای امت سخنرانی کرد و آن دهشت نخست پس از مرگ را فرو نشاند و خردمندی ورزید و مسلمانان پس از پیامبر ﷺ او را به عنوان خلیفه پس از ایشان برگزیدند و کسی با وی مخالفت نکرد. دل‌مشغولی و نگرانی امت را به دوش کشید و بر دشمنان امت از جمله مرتدان فایق آمد و اسلام را به جهانیان رساند و در مدتی کوتاه که در تاریخ بشر بی‌نظیر است سرزمین اسلام را به عراق و شام رساند. پس از دو سال و سه ماه و ده روز از خلافت درگذشت. او به جهانی بودن اسلام پی برد و دانست که رسول الله ﷺ امانت را ادا کرده و مسلمانان باید این رسالت را به دوش گیرند و به همه جای زمین برسانند.

او بزرگترین دستاوردی که تاریخ به یاد دارد، در فتح و آماده‌سازی برای گسترش اسلام عملی نمود. تربیت رسول الله ﷺ او را برای این ایام آماده ساخته بود. ایام زندگی پیامبر ﷺ را دید و در وقایع آن شرکت کرد.

هر خواننده سیرت باید این شخصیت اثرپذیر و اثرگذار در همه‌ی مراحل زندگی پیامبر ﷺ را بشناسد.

از دیگر همزیستان پیامبر ﷺ، عمر بن خطاب است. پدرزن پیامبر و دوست او. اسلام او اندکی به تاخیر افتاد اما با این حال مسلمان شدن او به عنوان عزت و قدرتی برای اسلام و پذیرش دعای پیامبر ﷺ بود.

او پیش از آنکه مسلمان شود به خشونت و آزارش در حق اسلام و مسلمانان مشهور بود و پس از آنکه مسلمان شد به نصرت و پایداری اش شهره شد. زودهنگام و پیش از پیامبر به مدینه مهاجرت کرد و همه‌ی وقایع را با پیامبر ﷺ مشاهده کرد. رسول الله ﷺ او را تربیت کرد و دانش آموخت. در غزوات پیامبر ﷺ شرکت کرد و نماینده جناح سخت‌گیر بر دشمنان و منافقان بود و پیامبر ﷺ خبر داد که شیطان از او می‌ترسد.

قرآن در چندین موضع در موافقت با آرای او نازل شد و در بیشتر وقایع سیرت شرکت داشت. پیامبر ﷺ بیش از یک بار او را به بهشت بشارت داد و پس از ازدواج پیامبر ﷺ با دخترش ارتباط او با خانه نبوت قوی‌تر شد.

به دلیل شدت محبتی که نسبت به رسول الله ﷺ داشت، وفات او را باور نکرد و هرکسی را که سخن از وفات پیامبر ﷺ می‌گفت تهدید کرد؛ و چون وفات رسول الله ﷺ برای او مسجل شد، به زمین افتاد و پایاهش او را تحمل نکرد.

او در بیعت با ابوبکر و بیان دلایل شرعی ارجحیت بیعت با او نقش مهمی داشت.

او مشاور و بازوی نخست ابوبکر صدیق در دوران خلافتش بود. صدیق پس از مشورت با مردم، او را به عنوان خلیفه‌ی پس از خود برگزید.

او بر اساس تربیت پیامبر ﷺ و بر مبنایی که پیامبر اصحابش را آماده کرده و پرورش داده بود تا رحمتی برای جهانیان باشند، صلاحیت‌های خود را [به عنوان خلیفه] انجام داد و به طریقی که رسول الله ﷺ برای نشر اسلام در جهان ریخته بود ادامه داد، چنانکه فتوحات را به عراق و پارس و آذربایجان و مصر و شمال آفریقا رساند؛ و به این ترتیب بیشترین مناطق کنونی جهان اسلام در دوران عمر بن خطاب به سرزمین اسلام ملحق شدند. او مردی مدیر و منظم بود که برخی از سیستم‌های سیاسی و اداری اسلامی در دوران او شکل گرفت. اموری مانند خراج و دیوان‌ها (اداره‌ها) و نظام ولایت‌ها و قضاوت و دیگر امور که عمر از اصول اسلام و نظام شرعی آن و سیستم‌های جهانی معاصر خودش برگرفته بود. او در مجال سیاست و اداره، ثروت بزرگی بر جا گذاشت که درباره آن کتاب‌های گوناگونی نوشته شده است. به علاوه مواضع حکیمانه و تلاش شخصی او برای پی‌گیری اوضاع رعیت در کنار مواضع و شخصیت نیرومند و محاسبه شدید امرا و والیان. او نزدیک به دوازده و نیم سال خلافت کرد.

او به دست ابولؤلؤ مجوسی جنایتکار، در محراب رسول الله ﷺ به شهادت رسید و خود آرزوی شهادت در مدینه را داشت. او حتی پس از آنکه زخمی شد و اندکی پیش از وفاتش، امت را نصیحت می‌کرد و چنانکه رسول الله ﷺ خبر داده بود با شهادت از دنیا رفت.

عثمان بن عفان رضی الله عنه، از زمان بعثت پیامبر ﷺ به ایشان نزدیک شد. او جوانی خردمند بود و زود هنگام داماد پیامبر ﷺ شد و با رقیه دختر رسول الله ﷺ ازدواج کرد و همراه با او به حبشه مهاجرت کرد و سپس با هم به مدینه هجرت کردند و در جوار خانه رسول الله ﷺ در مدینه منزل گرفتند. رسول الله ﷺ در برخی از سفرهایش او را در مدینه جانشین خود

می‌کرد و در وقایع مهمی از سیرت از جمله بیعت رضوان در غزوه حدیبیه مشارکت داشت. پس از وفات رقیه، پیامبر ﷺ او را به ازدواج دخترش ام کلثوم درآورد و او نخستین انسانی است که با دو دختر یک پیامبر ازدواج کرده است. به حیا مشهور بود و پیامبر ﷺ در بیش از یک موضع او را به بهشت بشارت داد. با مال خود در غزوه تبوک و دیگر وقایع مسلمانان را منفعت بخشید. در اثنای خلافت ابوبکر و عمر در مسئولیت خلافت با آنان همکاری کرد. پس از عمر و بنا بر تصمیم شورای مسلمانان با او بیعت شد، و فتوحات در ایام او ادامه یافت و اسلام به گسترش خود ادامه داد و سیستم‌های جدیدی را راه‌اندازی کرد. نخستین کسی است که نیروی دریایی اسلامی را راه‌اندازی کرد و فتوحاتی را از طریق دریا انجام داد و در گسترش استراتژی فتوحات دریایی موفق بود. او توانست موقعیت قسطنطنیه و آبراه‌های آن را بیش از یک بار مورد تهدید قرار دهد.

نخستین کسی است که قرآن را در یک مصحف جمع‌آوری کرد و مردم را بر همان یک مصحف متحد نمود و نسخه‌های از آن را به سرزمین‌ها فرستاد. این از مهم‌ترین کارهای او بود که امت را بر کتاب الله یکپارچه ساخت. گروهی از اهل فتنه علیه او دست به توطئه زدند و چنانکه رسول الله ﷺ به او خبر داده بود در خانه‌اش در مدینه به شهادت رسید.

حمزه بن عبدالمطلب از مهم‌ترین همزیستان رسول الله ﷺ است. او از عموهای پیامبر است و همراه با پیامبر ﷺ در مکه بزرگ شد و یکدیگر را دوست داشتند و مشهور به سوارکاری و دلآوری و غیرت بود.

در آغاز امر از روی غیرت بر پیامبر ﷺ اسلام آورد و اسلامش نیکو شد و به مدینه مهاجرت کرد و در غزوه بدر شرکت کرد و از مشهورترین مبارزان در این نبرد بود و در غزه احد به شهادت رسید و پیامبر ﷺ و اهل بیتش بسیار برای او اندوهگین شدند و لقب سید الشهداء گرفت.

جعفر بن ابی طالب، پسر عموی رسول الله ﷺ که از نظر خلقت و اخلاق به او شبیه بود و زود هنگام اسلام آورد و به حبشه هجرت کرد و آنجا نمایندهٔ مسلمانان و مدافع آنان نزد نجاشی بود. همراه با فتح خیبر از حبشه بازگشت و رسول الله ﷺ بسیار خوشحال شد. او را همراه با زید بن حارثه به نبرد مؤته فرستاد که آنجا شهید شد و به ذی الجناحین (دارای دو بال) مشهور شد. رسول الله ﷺ برای او اندوهگین شد و پس از او به تفقد فرزندانش پرداخت و همسرش را به ازدواج ابوبکر صدیق رضی الله عنه درآورد تا به فرزندانش و خانواده‌اش رسیدگی کند.

از دیگر هم‌زیستان پیامبر صلی الله علیه و آله عمهٔ او صفیه دختر عبدالمطلب است. او همسر عوام بن خویلد برادر ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد است و همچنین مادر زبیر بن عوام همسر اسماء دختر ابوبکر است که پدر عبدالله بن زبیر است. از نخستین کسانی است که اسلام آورد و به همراه فرزندش به مدینه مهاجرت کرد. از نخستین کسانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دعوت [علنی] بر روی کوه صفا در مکه، از او اسم برد. در نبرد احد و خندق و دیگر نبردها همراه با مسلمانان بود و هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله رثای او را گفت و پس از آن تا وفاتش در دوران خلافت عمر مورد احترام بود.

از دیگر کسانی که با رسول الله ﷺ زندگی کردند، عمویش عباس بن عبدالمطلب است. از زمان بعثت، از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کرد و امر دفاع از او را پس از وفات ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بر عهده گرفت. همراه با رسول الله ﷺ در بیعت عقبهٔ دوم با انصار شرکت کرد و در آن هنگام اسلامش را آشکار نکرده بود. همراه با مشرکان در غزوهٔ بدر اسیر شد و روز فتح مکه اسلامش را آشکار کرد. در غزوهٔ حنین شرکت کرد و همراه

با فرزندانش برای زندگی به مدینه آمد و همراه با فرزندانش در سه سال پایان عمر پیامبر ﷺ به ایشان نزدیک بود و محل بزرگداشت پیامبر و صحابه بود. همراه با فرزندانش در غسل پیامبر ﷺ شرکت کرد و در دوران ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم با عزت و احترام زندگی کرد و در سال ۳۲ هجری درگذشت.

فرزندش فضل به این مشهور است که در حجة الوداع پشت سر پیامبر ﷺ سوار بود و همراه با فرزندانش در آماده سازی پیکر پاک رسول الله ﷺ شرکت کرد.

فرزندش عبدالله به نام خبر الامه معروف است و آگاهترین مردم به تفسیر قرآن کریم بود. او از معلمان مردم پس از وفات رسول الله ﷺ بود و تعدادی از صحابه علم او را ستوده‌اند. از نزدیکان به خلفای راشدین و از امرا و یاران علی بود. عبیدالله از دیگر فرزندان عباس است که به نام «جواد» (بخشنده) مشهور بود و از سخاوتمندترین مردم بود که در دوران خلفای راشدین به جهاد مشغول بود و از امرای علی بود.

قثم کوچک‌ترین فرزند عباس است که همراه با حسین بن علی رضی الله عنهما از مادرش لبابه بنت حارث شیر خورد. ام المؤمنین میمونه بنت حارث خاله فرزندان عباس بود و این باعث می‌شد که پس از نقل مکان آنان به مدینه به راحتی بتوانند به حجرات پیامبر ﷺ وارد شوند و توانستند به طور مستقیم از خاله‌شان و از پیامبر ﷺ علم بیاموزند. علاوه بر اینکه پسرعموهای رسول الله ﷺ بودند.

از مهم‌ترین همزیستان پیامبر ﷺ در طول عمر ایشان از زمان تولد تا زمان وفات‌شان، دایه ایشان ام ایمن است که زنی حبشی بود و کنیز عبدالله پدر پیامبر ﷺ بود که پس از وفاتش به پیامبر ﷺ ارث رسید؛ و پس

از وفات مادرش آمنه، او پیامبر ﷺ را مورد عنایت و رسیدگی قرار داد و در مکه با او زندگی کرد و شاهد ازدواج او بود. و پیامبر ﷺ او را به مثابه مادرش می دانست، او را آزاد کرد و به ازدواج غلام آزاد شده اش زید بن حارثه در آورد. او از نخستین مسلمانان بود. او به همراه همسرش زید بن حارثه به مدینه مهاجرت کرد و نزدیک ترین زنان به دختران و همسران پیامبر ﷺ بود و پیامبر ﷺ با او انس می گرفت و او بیش از دیگران با پیامبر ﷺ راحت بود و ابوبکر و عمر و دیگر صحابه رضی الله عنهم به دلیل محبت پیامبر ﷺ نسبت به ایشان، او را بسیار گرمی می داشتند. او مادر اسامه بن زید است. وی در آغاز خلافت عثمان درگذشت.

زید بن حارثه، حب (محبوب) پیامبر و غلام آزاد شده ی اوست که او را همانند فرزندش دوست داشت و تربیت کرد. تحت سرپرستی رسول الله ﷺ و عنایت او زندگی کرد و در آغاز دعوت پیامبر ﷺ مسلمان شد. پیامبر ﷺ او را آزاد کرد و به ازدواج ام ایمن در آورد. با پیامبر ﷺ زندگی کرد و او را از نزدیک و از داخل خانه اش شناخت و در مکه از او دفاع کرد. از نخستین مهاجران به مدینه بود و در بدر و دیگر غزوات با پیامبر ﷺ بود. پیامبر ﷺ او را به ازدواج دختر عمه اش زینب بنت جحش در آورد و چون او را طلاق داد، پس از زید، رسول الله ﷺ با او ازدواج کرد و داستان ازدواجش در قرآن کریم آمده است. او در نبرد مؤته فرمانده مسلمانان بود و در آن نبرد شهید شد.

پیامبر ﷺ فرزند او اسامه را دوست داشت و در کودکی خود چهره او را تمیز می کرد. پیامبر ﷺ او را تربیت کرد و بسیار به خانه او می رفت و به سبب محبتی که پیامبر ﷺ به او داشت، قریش تلاش کرد تا اسامه درباره آن زن مخزومی که دزدی کرده بود، نزد پیامبر ﷺ شفاعت کند.

پیامبر ﷺ اندکی پیش از وفاتش او را به فرماندهی لشکری منصوب کرد که به سوی شام می‌رفت. ابوبکر فرماندهی او را بر آن لشکر تأیید کرد و همهٔ خلفای راشدین از او یاری می‌جستند و محل توجه آنان بود. پس از شهادت عثمان از فتنه کناره گرفت و در دوران خلافت معاویه درگذشت.

انس بن مالک، خادم رسول الله و فرزند یکی از انصار بود که مادرش او را به خدمتگزاری پیامبر ﷺ نزد ایشان آورد و این افتخار بزرگ را به دست آورد. او در خانهٔ پیامبر و در حضر و سفر همراهشان بود و رسول الله ﷺ با او بهترین رفتار را داشت و او را به نیکی ادب و تربیت کرد و برایش دعا نمود. پس از رسول الله ﷺ معلم مردم بود و در خلافت عمر به بصره نقل مکان کرد. در میان صحابه از جملهٔ کسانی بود که بیشترین روایت را از رسول الله ﷺ دارند.

به برکت دعای پیامبر ﷺ و زندگی با ایشان، مال و فرزندش بسیار شد و عمرش طولانی شد و در میان صحابه از کسانی است که بسیار عمر کرده است. در بصره زندگی کرد و همانجا درگذشت.

سلمان فارسی، مردی از سرزمین پارس که ربوده شد و به عنوان برده به مردمی در مدینه فروخته شد. نصرانی بود و در عراق و شام سیاحت کرد و از نزدیک بودن بعثت آخرین پیامبران آگاه شد.

در مدینه نزد پیامبر ﷺ آمد و از او شنید و به او ایمان آورد و تصدیقش کرد و در بسیاری از وقایع همراه ایشان بود. پیامبر ﷺ دربارهٔ او می‌فرماید: «سلمان مَثًّا أَهْلَ الْبَيْتِ»، «سلمان از ما اهل بیت است». در نتیجه بر اساس این نص می‌توان او را از جملهٔ مؤمنان اهل بیت آورد. داستان اسلام او مشهور است و می‌توان با آن به آشنایی نصرانیان با پیامبر ﷺ و نشانه‌های او و سرزمینش و دعوتش پی برد. این داستان

طولانی است که ضمن سیرت پیامبر از آن یاد می‌شود. سلمان از رسول الله ﷺ آموخت و دعوتگر ارتش‌های فاتح در پارس و به ویژه در مداین بود و پس از فتح آن، در خلافت عمر به ولایت آنجا رسید، گویا پیامبر ﷺ او را برای نقل رسالتش به ایرانیان آماده کرده بود. متواضع و زاهد و از کسانی بود که بیش از همه، عمر را در دوران ولایتش محاسبه می‌کرد. در مداین و در خلافت عثمان بن عفان درگذشت. او مردی مبارک برای قومش از پارسیان بود و باعث شد آنان به رسول الله ﷺ و سنتش متصل شوند.

در این کتاب با اصحاب رسول الله ﷺ و هم‌زیستان او آشنا شدیم و همه اصحاب ایشان تا روز قیامت برای امت و برای انسانیت مبارک هستند. رابطه آنان با رسول الله ﷺ رابطه ایمان و صداقت و میان یکدیگر رابطه برادری و دوستی بود. آنان از سوی کسانی که پیامبر ﷺ را دوست دارند و به او ایمان آورده‌اند، شایسته محبت هستند.